

ISSN: ۲۰۰۸-۷۲۳۳

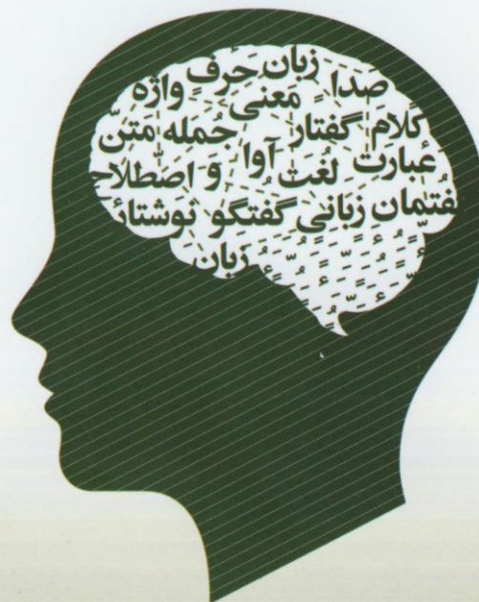
مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان

علمی-پژوهشی / (زبان و ادبیات)

سال ششم / شماره ۲ / شماره پیاپی ۱۱ / پاییز و زمستان ۱۳۹۳



۱۶۴/۱/۱۱



۱-۲۸

حالت‌نمایی در کردی سورانی (سندجی و بانه‌ای)

دکتر ابراهیم بدخشان، دکتر یادگار کریمی، رزیتا رنجبر

۳۹-۵۳

ضمیر پوچ‌واژه‌ای پنهان در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا

دکتر مزدک انوشه

۵۵-۷۷

بررسی کاربرد فعل رفتن در گویش مشهدی و زبان انگلیسی: شباهت‌ها و تفاوت‌ها

دکتر رضا پیش‌قدم، دکتر شهلا شریفی، آتنا عطاران

۷۹-۹۸

اطلس گویشی و گویش‌سنجی کرانهٔ جنوب‌شرقی دریای مازندران به روش بسامد واکه

دکتر آرزو نجفیان، دکتر طیبه موسوی میانگاه، دکتر بلقیس روشن، سیف‌الله ملایی پاشایی

۹۹-۱۲۵

بررسی ویژگی‌های کهن‌ترین متن‌های فارسی به خط مانوی

فاطمه هاشمی‌زاده، دکتر آرمان بختیاری

۱۳۷-۱۴۸

توصیفی فرازبانی از سرودهای ملی کشورهای جهان و ارتباط آن با توسعه‌یافتگی

اعظم سنجابی، دکتر نگار داوری اردکانی



سال ششم، شماره ۲
شماره پیاپی ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد
مدیر مسؤول: دکتر سید حسین فاطمی
پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکده ادبیات و علوم انسانی
سر دبیر: دکتر مهدی مشکوه‌الدینی

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر عباس علی آهنگر (دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان)	دکتر مصطفی عاصی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
دکتر علی خزاعی فرید (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر محمد عموزاده مهدیرچی (دانشیار دانشگاه اصفهان)
دکتر جلال رحیمیان (استاد دانشگاه شیراز)	دکتر مهدی مشکوه‌الدینی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر رضا زمردیان (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر افضل وثوقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

مقالات نمودار آرای نویسندگان است و به ترتیب وصول و تصویب درج می‌شود.

مدیر اجرایی: دکتر شهلا شریفی

ویراستار علمی و ادبی: دکتر سید محمد حسینی معصوم

ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

ویراستار این شماره: صبا اطمینان

کارشناس اجرایی مجله: مرضیه دهقان

حروفچین و صفحه‌آرا: ویدا خنتان

شمارگان: ۵۰ نسخه

نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، کد پستی ۹۱۷۷۹۴۸۸۸۳

تلفن: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۷۳۳

بها: داخل کشور: ۲۰۰۰۰ ریال (تک‌شماره)

E-mail: lj@um.ac.ir

نشانی اینترنتی: <http://jlkd.um.ac.ir/index.php/lj>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

این مجله براساس مجوز شماره ۳۷۲/۶۰۱۱/۳ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۹
کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر
می‌شود.

سال ششم، شماره ۲
شماره پیاپی ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳
(تاریخ انتشار این شماره: بهار ۱۳۹۴)

این مجله در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

- پایگاه استادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran)

داوران این شماره به ترتیب حروف الفبا

۱. الهام اخلاقی (دانشجوی دکتری زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۲. دکتر اعظم استاجی (دانشیار زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۳. دکتر محمود الیاسی (استادیار زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۴. دکتر علی ایزانلو (استادیار زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۵. دکتر سید محمد حسینی معصوم (دانشیار زبانشناسی، دانشگاه پیام نور)
۶. دکتر شهلا شریفی (دانشیار زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۷. دکتر لیلا عرفانیان قونسولی (استادیار زبانشناسی، دانشگاه غیرانتفاعی بینالود)
۸. دکتر علی علیزاده (دانشیار زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۹. دکتر مهدی مشکوةالدینی (استاد زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۰. دکتر صدیقه سادات مقداری (استادیار زبانشناسی، دانشگاه پیام نور)
۱۱. دکتر ویدا نداف (استادیار زبانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان)
۱۲. دکتر سیروس نصرالله زاده (دانشیار زبانشناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

برگ درخواست اشتراک
مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد

- ۱- برای اشتراک یک ساله مجله مبلغ ۴۰,۰۰۰ ریال به حساب ۴۲۵۲۹۶۳۸ عواید اختصاصی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد نزد بانک تجارت شعبه دانشگاه مشهد(کد: ۴۲۵۰) واریز کنید.
- ۲- برگ اشتراک را همراه با اصل فیش بانکی به نشانی: مشهد مقدس، میدان آزادی، پردیس دانشگاه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر مجله، ارسال نمایید.
- ۳- در صورت تغییر آدرس، مراتب را به‌وسیله نامه یا ایمیل به اطلاع امور مشترکین مجله برسانید.
- ۴- در صورت تمایل به دریافت شماره های قبلی، با ما مکاتبه و با شماره تلفن: ۳۳-۸۷۹۶۸۲۹ تماس حاصل فرمایید.

نام:	نام خانوادگی	مؤسسه:
شغل:	میزان تحصیلات:	سن:
نشانی:		
کد پستی:	صندوق پستی:	
نمبر:	شماره تلفن:	
Email:		

راهنمای شرایط تدوین و پذیرش مقاله

- ۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر ۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده نویسی)، کلید واژه‌ها (حداکثر ۵ واژه و یا عبارت)، مقدمه، پیشینه تحقیق، تجزیه و تحلیل و بررسی داده‌ها و نتیجه‌گیری، باشد. مجله از پذیرش مقاله‌های بلند (بیش از ۲۰ صفحه A4 تایپ شده ۲۳ سطر) معذور است.
- ۲- مشخصات نویسنده یا نویسندگان: نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبوع، نشانی، تلفن و دورنگار در صفحه جداگانه بیاید.
- ۳- ارسال مقاله به صورت تایپ شده با قلم لوتوس ۱۳ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما از طریق پست الکترونیکی و یا پست معمولی ممکن است. cd مقاله الزامی است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نمی‌شود.
- ۴- ارسال چکیده انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحه جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده/ نویسندگان و مؤسسه/ مؤسسات متبوع نیز باشد، الزامی است.
- ۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان به شرح زیر آورده شود.

کتاب: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). (تاریخ انتشار). نام کتاب. محل نشر: نام ناشر.

• کتاب ترجمه شده: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). نام و نام خانوادگی. مترجم. (تاریخ انتشار). محل نشر: نام ناشر.

• مقاله: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). «عنوان مقاله داخل دوگوشه». نام نشریه (ایتالیک). دوره/ سال. شماره. شماره صفحات مقاله.

• مجموعه‌ها: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). تاریخ انتشار. «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)». نام ویراستار یا گردآورنده. نام مجموعه مقالات (ایتالیک). محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.

• پایگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده، آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه)، نام و نشانی پایگاه اینترنتی به صورت ایتالیک.
- ۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف، سال انتشار: شماره صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود. نقل قولهای مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن یا تورفتگی (نیم سانتی‌متر) از دو طرف درج شود.
- ۷- برابری لاتین در پانویس درج شود.
- ۸- مقاله نباید در هیچ یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها چاپ شده باشد. نویسنده/ نویسندگان موظفاند در صورتی که مقاله آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برسانند.
- ۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی (نحو، آواشناسی، واج‌شناسی، ساختار، معناشناسی، تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسنده یا نویسندگان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دوره دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله‌های مستخرج از پایان‌نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبانهای باستانی، ترجمه و آموزش زبان دوم، در حوزه موضوع‌های این مجله نمی‌باشد.
- ۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.
- ۱۱- نویسنده یا نویسندگان نسبت به آراء، نظریات و مطالب ارائه شده در مقاله خود مسؤول هستند.
- ۱۲- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی - پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی um.ac.ir |j ارسال کنند.
- ۱۳- پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

فهرست مندرجات

- ۱-۲۸ حالت‌نمایی در کردی سورانی (سنندجی و بانه‌ای)
دکتر ابراهیم بدخشان، دکتر یادگار کریمی، رزیتا رنجبر
- ۲۹-۵۳ ضمیر پوچ‌واژه‌ای پنهان در زبان فارسی: رویکردی کمیته‌گرا
دکتر مزدک انوشه
- ۵۵-۷۷ بررسی کاربرد فعل رفتن در گویش مشهدی و زبان انگلیسی: شباهت‌ها و تفاوت‌ها
دکتر رضا پیش‌قدم، دکتر شهلا شریفی، آتنا عطاران
- ۷۹-۹۸ اطلس گویشی و گویش‌سنجی کرانه جنوب‌شرقی دریای مازندران به روش بسامد
واکه
دکتر آرزو نجفیان، دکتر طیبه موسوی میانگاه، دکتر بلقیس روشن، سیف‌الله
ملایی پاشایی
- ۹۹-۱۲۵ بررسی ویژگیهای کهن‌ترین متن‌های فارسی به خط مانوی
دکتر آرمان بختیاری، فاطمه هاشمی‌زاده
- ۱۲۷-۱۴۸ توصیفی فرازبانی از سرودهای ملی کشورهای جهان و ارتباط آن با توسعه‌یافتگی
اعظم سنجابی، دکتر نگار داوری اردکانی

دکتر ابراهیم بدخشان (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه کردستان، سنندج، نویسنده مسؤول)^۱

دکتر یادگار کریمی (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران)^۲

رزیتا رنجبر (کارشناس ارشد زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران)^۳

حالت‌نمایی در کردی سورانی (سنندجی و بانه‌ای)

چکیده

در انگاره‌های متاخر دستور زایشی دو دیدگاه عمده راجع به چگونگی نظام حالت‌دهی وجود دارد. دیدگاه چامسکیایی استاندارد این است که حالت توسط هسته‌دستوری به نزدیکترین گروه اسمی از طریق یک مطابقه اعطا می‌شود (چامسکی، ۲۰۰۰). در این رویکرد حالت به عنوان تجویز کننده گروه‌های اسمی، مقوله‌ای کاملاً نحوی است و ارتباط مستقیمی بین حالت ساختاری و روابط ساختاری گروه‌های اسمی پذیرنده حالت وجود دارد. در دیدگاه دوم، حالت‌دهی توسط قواعد پیکره‌ای و در بخش آوایی صورت می‌گیرد. در این رویکرد ارتباط مستقیمی بین حالت‌دهی و مطابقه برقرار نیست و سلسه مراتب ساختوازی، حالت گروه‌های اسمی را تعیین می‌کند. در این مقاله، با بررسی داده‌هایی از دو گونه زبان کردی، سنندجی و بانه‌ای، و مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو گونه از گویش سورانی نشان خواهیم داد که برای تبیین نظام حالت‌دهی، ارجاع به مفروضات نظری در هر دو رویکرد ضروری است.

کلیدواژه‌ها: کردی، قواعد پیکره‌ای، نظام حالت‌دهی، رویکرد ساختاری، رویکرد ساختوازی.

۱. مقدمه

نظریه حالت، برای نخستین بار، به‌عنوان راه حلی برای تبیین چگونگی توزیع ساختاری فاعل بندهای زمان‌دار (آشکار) و فاعل جمله‌های فاقد زمان (پنهان) در انگلیسی مطرح شد. به‌طور مشخص، این‌که چرا وجود یک گروه اسمی در جایگاه فاعل در جمله زمان‌دار، دستوری است اما در جمله بدون زمان، غیردستوری می‌باشد؟ در این نظریه، حالت انتزاعی / ساختاری

نقش اساسی در انگیزه حرکت گروه‌های اسمی ایفا می‌کند. همچنان‌که نظریه گسترده گردید و حوزه تجربی مطالعات گسترش یافت توجه ویژه‌ای به حالت بی‌قاعده^۱ (غیرفاعلی) در زبان ایسلندی و حالت کنایی معطوف گردید، و از این رهگذر، حساسیت نظری بیشتری به ارتباط بین حالت ساختاری و مقوله ساختواژی نشان داده شد تا آنجا که ارتباط بین این دو هنوز هم به عنوان یک پرسش اساسی در انگاره‌های اخیر دستور زایشی مطرح است (بوبالچیک و ورمبراند، ۲۰۰۸).

دو رویکرد عمده به نظام حالت‌دهی گروه‌های اسمی که در نظریه‌پردازی‌های زایشی اخیر مطرح هستند عبارتند از: رویکرد ساختاری (نحوی) و رویکرد ساختواژی.

در رویکرد ساختاری، حالت ساختاری توسط هسته‌های دستوری همچون فعل، حرف-اضافه و هسته زمان به گروه‌های اسمی اعطا می‌شوند. برای مثال، حالت فاعلی توسط هسته زمان به نزدیکترین گروه اسمی که تحت تسلط سازه‌ای هسته زمان است اعطا می‌شود (چامسکی، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱). مطابقه، در واقع نمود ساختواژی گروه اسمی بر روی هسته اعطاکننده/بازبینی کننده حالت است. (بیکر، ۲۰۱۱). ارتباط بین حالت و مطابقه حاصل رابطه‌ای به نام تطابق^۲ است که در بخش نحو به وقوع می‌پیوندد (چامسکی، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۸).

در رویکرد دوم، حالت بر اساس دسته‌ای از قواعد پیکره‌ای^۳ به گروه‌های اسمی اعطا می‌شود. رویکرد ساختواژی، نخستین بار، توسط مارانتز (۱۹۹۱) مطرح شد. در این رویکرد، حالت‌دهی به صورت سلسله مراتبی شکل می‌گیرد. حالت یک گروه اسمی، وابسته است به وجود گروه‌های اسمی دیگر در همان حوزه و اصولاً ارتباط مستقیمی بین هسته دستوری و گروه اسمی برقرار نیست. رویکرد ساختواژی توسط زبانشناسان زایشی مانند بوبالچیک (۲۰۰۸) و مک فادن (۲۰۰۴) مورد توجه قرار گرفت. این دو رویکرد از حالت‌نمایی، همانند دو رقیب به نظر می‌رسند که هر کدام برای اعطا/بازبینی حالت حوزه‌ای خاص را مطرح می‌کنند و در واقع، تقابل بین حوزه نحو و حوزه آوایی را نشان می‌دهند.

1. quirky
2. Agree
3. Configurational

در این پژوهش به بررسی نظام حالت و مطابقه در دو گونه از کردی سورانی، یعنی بانه‌ای و سنندجی، می‌پردازیم. تبیین تفاوت‌ها و شباهت‌های نظام‌مند در شیوه حالت‌دهی به گروه‌های اسمی در این گونه مستلزم بکارگیری ابزارهای نظری در هر دو رویکرد ساختاری و ساختوازی است. به‌طور مشخص، در این پژوهش، نشان خواهیم داد، در حالیکه رویکرد ساختوازی بخوبی از عهده تبیین نظام حالت دهی گونه بانه‌ای بر می‌آید، نظام حالت دهی در گونه سنندجی صرفاً در چهارچوب یک منظر ساختاری به حالت‌نمایی قابل توجیه است. فارغ از این نتیجه تجربی، پژوهش حاضر به لحاظ نظری این نکته را بازتاب می‌دهد که دو رویکرد فوق‌الذکر به حالت دهی الزاماً مانع‌الجمع نیستند و سازوکارهای هر دو رویکرد می‌توانند در یک زبان ایفای نقش کنند.

در ادامه این مقاله، در بخش ۲ به معرفی و شرح دو رویکرده عمده به حالت‌دهی خواهیم پرداخت. در بخش ۳ کلیات توصیفی از نظام حالت و مطابقه در دو گونه کردی سنندجی و بانه‌ای ارائه می‌شود. از رهگذر این توصیف، در بخش ۴، به تحلیل نظری داده‌ها در چارچوب دو رویکرد ساختوازی و نحوی می‌پردازیم و در نهایت در بخش ۵ جمع‌بندی مطالب و نتیجه‌گیری ارائه می‌گردد.

۲. رویکردهای حالت‌دهی

در این بخش دو رویکرد عمده به حالت‌دهی، ساختاری و ساختوازی، به تفصیل معرفی و شرح می‌شوند. ابزارهای نظری لازم برای تحلیل داده‌های پیش‌رو تابعی از سازوکارهای مفروض در این دو رویکرد می‌باشند.

۲-۱. حالت‌دهی ساختاری

در رویکرد حالت‌دهی ساختاری (نحوی)، تجویزگروه‌های اسمی در نحو از طریق بازبینی حالت آنها صورت می‌گیرد. در این دیدگاه ارتباط مستقیمی بین هسته‌های دستوری و گروه‌های اسمی وجود دارد. در واقع حالت ساختاری رابطه بین هسته دستوری و یک گروه اسمی نزدیک، در یک محدوده (فاز) یکسان است (چامسکی، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱). در رویکرد ساختاری که بیکر (۲۰۱۰) آن را رویکرد چامسکیایی می‌خواند، حالت و مطابقه پیامدهای یک رابطه

ساختاری زبانی به نام مطابقه هستند که این رابطه ساختاری بین هسته و گروه اسمی برقرار است و در نتیجه، آن گروه اسمی حالت خود را از هسته دستوری دریافت می‌کند و هسته، در مقابل، مطابقه‌ای متناظر با ویژگی‌های فای^۱ (شخص-شمار-جنس) آن گروه اسمی را از خود نشان می‌دهد. به‌طور کلی، مطابقه بین گروه اسمی و یک هسته با توجه به نظر چامسکی (۲۰۰۰ و ۲۰۰۱) و بیکر (۲۰۰۸ و ۲۰۱۳) دارای چهار ویژگی زیر می‌باشد:

الف) هسته دستوری باید بر گروه اسمی مورد نظر تحت تسلط سازه‌ای داشته باشد تا بتواند با آن مطابقه کند.

ب) هیچ گروه اسمی دیگری با ویژگی‌های متناظر با هسته نباید بین هسته و گروه اسمی مورد نظر وجود داشته باشد.

پ) هسته و گروه اسمی مورد نظر باید در یک محدوده (فاز) باشند.

ت) گروه اسمی برای ایجاد رابطه تطابق باید فعال باشد؛ بدین مضمون که گروه اسمی باید دارای یک مشخصه (حالت) بازیینی نشده باشد.

رابطه مطابقه و حالت‌نمایی در واقع بین یک جستجوگر^۲ و یک هدف^۳ فعال برقرار می‌شود. هدف و جستجوگر تنها زمانی فعال هستند که یک یا چند مشخصه غیرقابل تعبیر (شامل مشخصه‌های فای یا حالت) بازیینی نشده را با خود داشته باشند. این مشخصه‌ها در جریان بازیینی و ارزش‌گذاری حذف می‌شوند زیرا در حوزه معنایی قابل تعریف نیستند و باعث ساقط شدن^۴ جمله می‌شوند. از این رو باید در نحو غیرفعال و برای بخش معنایی غیرقابل رؤیت شوند. اگرچه ارزش این مشخصه‌ها در حوزه آوایی قابل رؤیت خواهند بود (اجر، ۲۰۰۳؛ ردفورد، ۲۰۰۹). اگر مشخصه‌های منتقل شده به بخش آوایی ارزش‌گذاری نشده باشند، باعث ساقط شدن اشتقاق می‌شوند زیرا حوزه آوایی توانایی بازنمایی آنها را ندارد. از میان چهار مقوله واژگانی اسم، فعل، صفت و حرف اضافه، تنها فعل و حرف اضافه هسته‌های

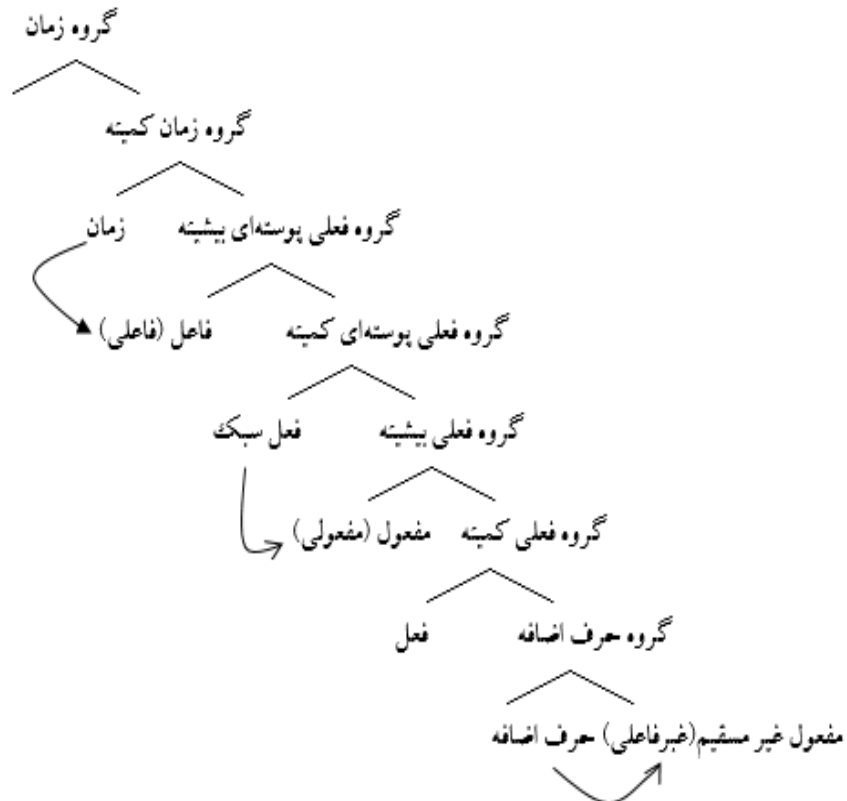
1. ϕ -features

2. probe

3. goal

4. crash

دستوری حالت‌بخش هستند زیرا آنها از نظر مشخصه‌های نحوی یک وجه اشتراک را دارند و هر دو [-N] هستند یعنی ویژگی اسم بودن در آنها وجود ندارد. نمودار (۱) نمای کلی حالت-دهی را به گروه‌های اسمی فاعل، مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم نشان می‌دهد.



نمودار ۱. حالت‌دهی ساختاری

در نمودار بالا هسته زمان به نزدیکترین گروه اسمی (فاعلی) حالت فاعلی اعطا می‌کند. هسته فعل پسته‌ای (فعل سبک) به گروه اسمی نزدیک خود (مفعول) حالت مفعولی و حرف اضافه به جایگاه متمم خود حالت مفعول متممی (غیر فاعلی) اعطا می‌کند.

۲-۲. حالت‌دهی ساختوازی

در این رویکرد، به لحاظ حالت‌دهی، ارتباط مستقیمی بین هسته‌های دستوری و گروه‌های اسمی وجود ندارد بلکه حالت‌دهی بر اساس دسته‌ای قواعد پیکره‌ای به گروه‌های اسمی اعطا می‌شود. در این روش قواعد به صورت انفصالی^۹ عمل می‌کنند و حالت‌دهی یک گروه اسمی به وجود گروه اسمی دیگری در همان حوزه وابسته است. مارانتز (۱۹۹۱) مراحل انفصالی حالت‌دهی را به شرح زیر معرفی می‌کند:

الف) حالت واژگانی^۹: بوسیله ویژگی‌های ذاتی یک واژه خاص (مثلاً فعل) تعیین می‌گردد؛ مانند حالت بی‌قاعده (غیرفاعلی) بر روی فاعل در زبان ایسلندی.

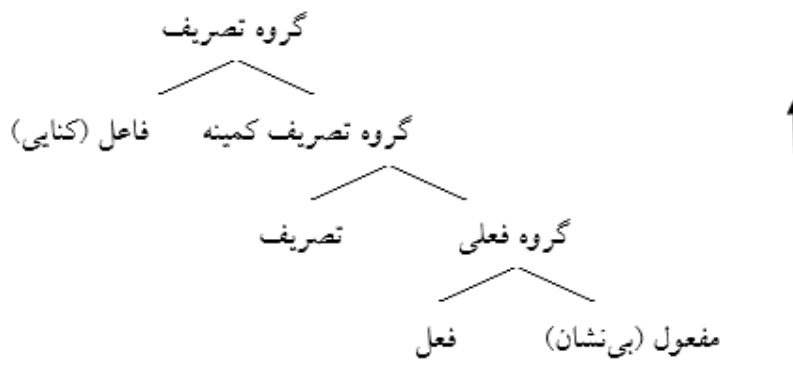
ب) حالت وابسته^{۱۰}: حالت مفعولی و حالت کنایی.

پ) حالت بی‌نشان / پیش‌فرض^{۱۱}: حالتی که به هرگروه اسمی در جمله اعطا می‌شود.

قواعد حالت‌دهی به صورت سلسه مراتبی از بالا به پایین انجام می‌شود. بدین صورت که ابتدا حالت واژگانی / ذاتی مطرح می‌شود و هرگروه اسمی چنانچه بوسیله هسته‌ای خاص گزینش شود می‌تواند این حالت را از نحو به ساختواژه با خود داشته باشد و اگر اسمی این حالت را نداشته باشد، می‌تواند از حالت‌های دیگر بهره‌مند گردد. مهم‌ترین مفهوم نظام حالت‌دهی مارانتز مفهوم «حالت وابسته» است. این حالت در بافتی که دو گروه اسمی در یک حوزه وجود داشته باشند و هیچ یک از این دو گروه اسمی از قبل حالت نگرفته باشند، اعطا می‌شود. حالت مفعولی، حالت وابسته‌ای است که به گروه اسمی پایین (مفعول) در حضور یک گروه اسمی بالاتر (فاعل) که خود بدون حالت است در زبان‌های دارای الگوی فاعلی - مفعولی اعطا می‌شود و حالت کنایی، حالت وابسته‌ای است که به گروه اسمی بالا (فاعل) در زبان‌های دارای الگوی کنایی اعطا می‌شود. در حالت‌دهی وابسته جهت حالت‌دهی در زبان‌ها از اهمیت بالایی برخوردار است. در زبان‌های کنایی مثل باسک، جهت حالت‌دهی روبه بالا است؛ بنابراین حالت کنایی به گروه اسمی بالا یعنی فاعل اعطا می‌شود و در زبان‌های مفعولی مثل انگلیسی جهت

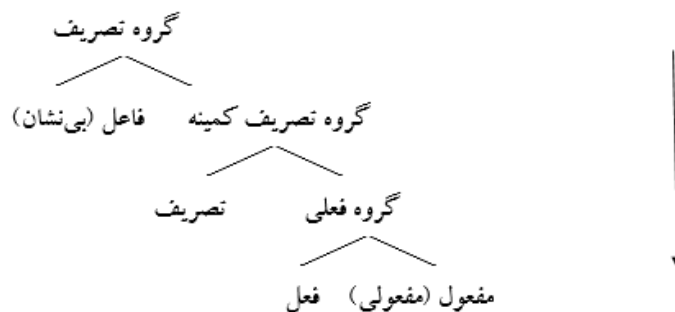
-
1. Disjunctive
 9. Lexical case
 3. Dependent case
 4. Default case

حالت‌دهی رو به پایین است؛ بنابراین حالت وابسته مفعولی به گروه اسمی مفعول اعطا می‌شود (کریمی ۱۳۹۲). اگر اسمی نه حالت ذاتی و نه حالت وابسته دریافت کند، در نهایت حالت بی- نشان یا پیش‌فرض دریافت می‌کند که در واقع همان حالت فاعلی است. مارانتز معتقد است که حالات وابسته تنها زمانی مجال بروز بر روی گروه‌های اسمی را می‌یابند که گروه اسمی دیگری تحت حاکمیت مجموعه V+I باشد. نمودار ذیل چگونگی تبیین حالت وابسته کنایی را نشان می‌دهد.



نمودار ۲. حالت‌دهی وابسته رو به بالا (کنایی)

همانطور که از نمودار فوق مشهود است، جهت حالت‌دهی روبه بالا است بنابراین گروه اسمی فاعل حالت وابسته کنایی دریافت می‌کند؛ بنابراین حالت کنایی به گروه اسمی بالا، یعنی فاعل، اعطا می‌شود. در نهایت گروه اسمی مفعول در نبود حالت ذاتی و حالت وابسته، حالت بی‌نشان یا پیش‌فرض که در واقع همان حالت فاعلی (مطلق) است را دریافت می‌کند. همانگونه که پیش‌تر ذکر گردید در زبانهای مفعولی جهت حالت‌دهی رو به پایین است بنابراین حالت وابسته مفعولی به گروه اسمی پایین یعنی مفعول اعطا می‌شود. گروه‌های اسمی باقی‌مانده در نبود حالت ذاتی و حالت وابسته، حالت بی‌نشان یا پیش‌فرض که در واقع همان حالت فاعلی است را دریافت می‌کند.



نمودار ۳. حالت‌دهی وابسته رو به پایین (مفعولی)

۳. نظام حالت‌نمایی و مطابقه

حالت‌نمایی بر روی گروه‌های اسمی و ضمائر منفصل در زبان کردی در فرایند گذار از رده تصریفی به رده تحلیلی از بین رفته است. گروه‌های اسمی به صورت ساده و بدون هیچ نشانه‌ای در نقش‌های مختلف دستوری پدیدار می‌شوند. در این زبان، نظام حالت فاعلی-مفعولی و نظام حالت کنایی-مطلق وجود دارد. الگوی کنایی در این زبان بصورت گسسته می‌باشد و عامل محرک الگوی کنایی، زمان دستوری گذشته ساده است (دانش‌پژوه ۱۳۸۵). در زمانهای غیرگذشته نظام دستوری این زبان از الگوی فاعلی-مفعولی تبعیت می‌کند در حالیکه در زمان گذشته الگوی کنایی و یا شبه کنایی برقرار است. در این زبان حالت‌نمایی بر روی گروه‌های اسمی قابل مشاهده نیست و گروه‌های اسمی در هر جایگاه نحوی شکلی بی‌نشان دارند. لذا برای تعیین الگوی حالت در این زبان از رفتار ضمائر شخصی که حالت‌نمایی در آنها متجلی است استفاده می‌شود (کریمی ۱۳۹۲).

میزان کارایی یک نظریه در قدرت توجیه و تبیین داده‌ها نهفته است. با مقایسه دو گونه زبان کردی (سندجی و بانه‌ای) و مشاهده شباهتها و تفاوت‌های آنها، در پی پاسخ به این پرسش خواهیم بود که آیا این دو گونه زبان کردی را می‌توان با سازوکارهای یک رویکرد واحد تبیین نمود و یا اینکه گونه‌ها و الگوهای متفاوت از سازوکارهای متفاوتی در نظام حالت‌دهی

استفاده میکنند؟ جهت دست یافتن به پاسخ‌های تجربی به این پرسش‌ها نظری، نخست، در این بخش، به بررسی توصیفی الگوهای مطابقه و حالت‌نمایی در این دو گونه کردی می‌پردازیم. جفت جمله‌های زیر در هر شماره، به ترتیب، نمونه‌های تطبیقی از کردی بانه‌ای و سنندجی می‌باشند.

1. a. mənæ-řo-m.

۱ ش م - رو - اخباری من

‘من می‌روم’

b. Řožaæ-č-e(t).

۳ ش م - رو - اخباری رژا

‘رژا می‌رود’

2.a. Řoža rošt-Ø.

۳ ش م - رفتن رژا

‘رژا رفت’

b. Řožaču-Ø.

۳ ش م - رفتن رژا

‘رژا رفت’

3.a. Hiwa kItēb-æk-an=i bīrd-Ø.

۳ م - بردن ۳ م. غیرفا = جمع - معرفه - کتاب هیوا

‘هیوا کتابها را برد’

b. Hiwa kItew-æk-an=i bīrd-Ø.

هیوا ۳ م. بردن ۳ م. غیرفا = جمع - معرفه - کتاب

‘هیوا کتابها را برد’

4. a. æw-an emæ=yan bīrd-Ø.

۳.م-بردن ۳.ج.فا=ما جمع-او

‘آنها ما را بردند’

æw-an emæ=yan bīrd-Øb.

۳.م-بردن ۳.ج.فا=ما جمع-او

‘آنها ما را بردند’

سنندجی

5. a. Hiwa bīrd- in =i.

بانهای ۳.م.غیرفا=۳.ج.فا-بردن هیوا

‘هیوا آنها را برد’

b. Hiwa bīrd=yan-i

۳.م.غیر.فا-۳.ج.غیرفا=بردن هیوا

‘هیوا آنها را برد’

سنندجی

6. a. Hiwa bīrd- in =i

۳.م.غیرفا=۱.ج.فا-بردن هیوا

بانهای ‘هیوا ما را برد’

b. Hiwa bīrd=man=i

۳.م.غیرفا=۱.ج.غیرفا=بردن هیوا

‘هیوا ما را برد’

سنندجی

درمثالهای (۵ و ۶) درکردی بانهای که بندهای متعددی هستند، مفعول به وسیله وند فاعلی نمایانده شده است و فاعل در ارجاع متقابل با واژه‌بست غیر فاعلی است. درحالی که درکردی سنندجی فاعل و مفعول توسط دو واژه‌بست غیرفاعلی بر روی فعل نمایانده می‌شوند.

دبیرمقدم (۱۳۹۲،۷۲۳) برای کردی سنندجی الگوی مطابقت مطلق - غیرفاعلی - غیرفاعلی را مطرح می‌کند که در فعلهای مرکب به صورت دو واژه‌بست مطابقت در جزء غیرفعلی تجلی می‌یابد (مثال ذیل برگرفته از دبیرمقدم ۱۳۹۲،۷۲۱ باشد).

7. Muçyari=tan=yan kerd.

کردن ۳.ج غیرفا = ۲.ج غیرفا = نصیحت
'نصیحت‌تان کردند'

۴. حالت دهی در ترازوی رویکردهای نحوی و ساختوازی

در این بخش به تحلیل و تبیین سازوکارهای حالت دهی در دو گونه کردی سنندجی و بانه‌ای می‌پردازیم. از رهگذر این تحلیل نشان خواهیم داد که نظام حالت‌دهی در این دو گونه با توسل به سازوکارهای مفروض در رویکرد متفاوت ساختاری و ساختوازی تبیین می‌یابد و اینکه یک رویکرد واحد پاسخگوی پرسش‌های نظری در خصوص نظام حالت دهی در هر دو گونه نمی‌باشد.

۴-۱. حالت‌دهی در زمان حال

در زمان‌های غیرگذشته الگوی فاعلی - مفعولی الگوی غالب در زبان کردی است. در این الگو فاعل در جملات لازم و متعدی حالت فاعلی دریافت می‌کند و در مقابل مفعول دارای حالت غیرفاعلی است. بر اساس رویکرد حالت‌دهی نحوی، هسته زمان حالت فاعلی گروه اسمی فاعل را بازبینی می‌کند و هسته فعل پوسته‌ای (سبک) حالت مفعولی گروه اسمی مفعول را تحت حاکمیت خود بازبینی می‌کند. در کردی بانه‌ای و سنندجی فاعل بند لازم و فاعل بند متعدی چون بالاترین گروه اسمی در جمله هستند و تحت حاکمیت هسته زمان قرار دارند حالت فاعلی به آنها اختصاص می‌یابد. در مقابل، مفعول به عنوان تنها گروه اسمی تحت حاکمیت فعل، حالت مفعولی / غیرفاعلی دریافت می‌کند. با توجه به توضیحات فوق می‌توان گفت که در زمان حال، رویکرد حالت‌دهی نحوی توانایی تبیین داده‌های زبان کردی بانه‌ای را نیز دارد. براساس رویکرد حالت‌دهی ساختوازی، فاعل بند لازم حالت واژگانی / ذاتی دریافت نمی‌کند، و از آنجایی که گروه اسمی دیگری در جمله وجود ندارد از دریافت حالت وابسته نیز

ناتوان است. در نتیجه این گروه اسمی حالت پیش‌فرض / فاعلی را در بند لازم دریافت می‌کند. در بند متعدی نیز گروه‌های اسمی فاعل و مفعول، حالت واژگانی / ذاتی دریافت نمی‌کنند. بنابراین، در این بند دو گروه اسمی بدون حالت وجود دارد؛ در نتیجه شرایط جهت اعطا/ بازبینی حالت وابسته وجود دارد. در کردی بانه‌ای و سنندجی، حالت‌دهی در زمان حال رو به پایین صورت می‌گیرد. در نتیجه، گروه اسمی پایین که گروه اسمی مفعول است حالت مفعولی دریافت می‌کند و فاعل بند متعدی در نبود حالت‌های دیگر، حالت بی‌نشان / فاعلی دریافت می‌کند. با توجه به توضیحات فوق می‌توان گفت رویکرد حالت‌دهی نحوی و ساختوازی در کردی بانه‌ای و سنندجی در زمان حال از توانایی یکسانی در تبیین الگوی حالت‌دهی فاعلی-مفعولی برخوردار هستند.

۴-۲. حالت‌دهی در زمان گذشته

در زمان گذشته (بند لازم) در کردی سنندجی و کردی بانه‌ای، فعل در ارجاع متقابل با فاعل قرار دارد و فاعل تحت تسلط سازه‌ای هسته زمان می‌باشد. از آنجائیکه گروه اسمی فاعل بالاترین گروه اسمی در جمله است و تحت تسلط سازه‌ای هسته زمان قرار دارد، حالت فاعلی دریافت می‌کند. بر طبق رویکرد حالت‌دهی نحوی می‌توان گفت که در جملات لازم کردی بانه‌ای و سنندجی در زمان گذشته، گروه اسمی فاعل از هسته زمان حالت فاعلی دریافت می‌کند. بنابراین، رویکرد ساختاری از کفایت یکسانی جهت تبیین داده‌های زبان کردی بانه‌ای و سنندجی در بند لازم در زمان گذشته برخوردار است. در ادامه به بررسی کفایت رویکردهای زایشی در تبیین ساخت کنایی در زبان کردی می‌پردازیم.

محققان بسیاری در تحلیل الگوی کنایی در دستور زایشی صاحب‌نظر هستند (جانز ۱۹۹۲، کریمی ۲۰۱۰، لیگت^{۱۲} ۲۰۰۸، مارانتز ۱۹۸۴). در تحلیل حالت‌دهی نحوی، فاعل بند لازم حالت فاعلی خود را از هسته بند زمان دریافت می‌کند. طرفداران رویکرد نحوی به حالت، فعل‌های متعدی کنایی را غیرمفعولی^{۱۳} می‌پندارند (بیکر، ۲۰۱۳؛ کریمی، ۱۳۸۸ و ۲۰۱۲؛ هولمبرگ و

1. Legate

2. Unaccusative

اُودن، ۲۰۰۴؛ لیگت، ۲۰۰۸). از طرفی فاعل متعدی، حالت کنایی را بصورت واژگانی/ذاتی از فعل دریافت می‌کند (کریمی، ۲۰۱۳، ماهاجان، ۱۹۹۴، وولفورد، ۲۰۰۷) یعنی حالت کنایی بر روی فاعل بند متعدی به نقش معنایی آن همبسته است و گروه اسمی عامل (فاعل بند متعدی) دارای حالت کنایی است (کریمی ۱۳۹۲). در این جملات، مفعول به سبب غیرمفعولی بودن فعل متعدی، حالت دریافت نمی‌کند و فاعل از قبل حالت ذاتی/ واژگانی دریافت کرده است. در تحلیل نحوی، یک همبستگی منطقی بین حالت فاعلی مفعول و هسته گروه زمان برقرار است. زیرا در این ساخت، نه هسته زمان حالت فاعلی خود را اعطا کرده است و نه گروه اسمی مفعول دارای حالت ساختاری است، بنابراین هسته زمان می‌تواند با ایجاد رابطه تطابق از راه دور حالت فاعلی خود را به گروه اسمی مفعول اعطا کند و مشخصه‌های فای گروه اسمی مفعول را جذب کرده و توسط وند تصریفی فاعلی بر روی خود نمایان کند.

کریمی (۱۳۸۸) در تحلیل ساخت کنایی گویش سورانی، اعتقاد دارد که واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌ساز در ساخت‌های کنایی زبان کردی (گویش سورانی) به بالاترین سازه گروه فعلی پوسته‌ای^{۱۴} الحاق می‌شود. به عبارت دیگر، واژه‌بست مضاعف‌ساز در ساخت‌های کنایی به سازه‌ای اضافه می‌شود که در گروه فعلی پوسته‌ای بر سایر سازه‌ها تسلط سازه‌ای دارد. وی معتقد است که در صورت عدم حضور سازه غیرفعلی آشکار در جملات کنایی گویش سورانی، نحوه الحاق واژه‌بست مضاعف‌ساز به فعل متعدی متأثر از قانون جایگاه دوم^{۱۵} می‌باشد. بدین صورت که در غیاب سازه آشکار، نخست، واژه‌بست مضاعف‌ساز و پس از آن وند تصریفی مطابقه به فعل متعدی متصل می‌شوند. البته ویژگی مذکور مختص زبان کردی بانه‌ای می‌باشد و در کردی سنندجی به جای وند تصریفی، واژه‌بست غیرفاعلی به فعل متعدی می‌پیوندد. به عبارت دیگر در کردی سنندجی در صورت عدم حضور سازه غیرفعلی دو واژه‌بست غیرفاعلی به فعل متعدی الحاق می‌شوند.

8.a. bird=man=tan

۳شج=۳شج= بردن

1. vP

2. Second position

‘شما ما را بردی’

b. xward=yan=man

‘ش ج=ش ج= خوردن

‘ما آنها را خوردیم’

c. Šord=tan=yan

‘ش ج=ش ج= شستن

‘آنها شما را شستند’

بر اساس مفروضات نظری موجود در مطالعات ساختاری حالت، سازه‌ای که در رابطه ارجاع متقابل با فعل جمله قرار دارد، همواره واجد حالت ساختاری فاعلی است. با توجه به این نکته می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که در ساخت‌های کنایی بی‌نشان سازه مفعول مستقیم مانند سازه فاعل در بندهای لازم دارای حالت فاعلی است. کریمی (همان) بر این باور است که در ساخت‌هایی که از سازوکار مضاعف‌سازی واژه‌بست بهره می‌گیرند، مانند ساخت‌های کنایی، گروه اسمی فاعل به جای قرار گرفتن در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای در جایگاه مشخص‌گر گروه الحاقی فوقانی فرافکنده می‌شود. مشخصه‌های فای تعبیرپذیر گروه اسمی فاعل می‌توانند مشخصه‌های تعبیرناپذیر هسته گروه الحاقی را بازبینی کنند و در مقابل، هسته گروه الحاقی مشخصه تعبیرناپذیر حالت حاضر بر روی گروه اسمی فاعل را به صورت حالت به‌ای^{۱۶} ارزش‌گذاری و حذف می‌کند. واژه‌بست مضاعف‌ساز غیرفاعلی در ساخت‌های کنایی در حقیقت، نمود آوایی مطابقه هسته گروه الحاقی با گروه اسمی فاعل موجود در جایگاه مشخص‌گر این گروه است. قرار گرفتن گروه اسمی فاعل در جایگاه مشخص‌گر گروه الحاقی و خالی ماندن جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای موجب می‌شود که گروه فعلی در جریان فرایند اشتقاق تشکیل فاز ندهد و گروه اسمی مفعول قادر باشد بدون تخطی از شرط نفوذناپذیری فاز در مراحل بعدی اشتقاق با سازه بالاتر از خود وارد فرآیند مطابقه شود. کریمی با اشاره به تعدیل‌های صورت گرفته در برنامه کمینه‌گرا چنین فرض می‌کند که در

جریان بازبینی و ارزش‌گذاری مشخصه شخص و شمار، نخست مشخصه شخص و پس از آن مشخصه شمار وارد عمل می‌شود. به دیگر سخن، در جریان فرایند اشتقاق نحوی هریک از مشخصه‌های شخص و شمار به طور جداگانه به دنبال سازه هدف متناظر هستند. وی برای توجیه حرکت گروه اسمی فاعل به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان به این نکته اشاره می‌کند که در چارچوب برنامه کمینه‌گرا سازه‌ای که به علت ارزش‌گذاری و حذف مشخصه حالت، غیرفعال شده است، می‌تواند مشخصه شخص هسته گروه زمان را به شکل پیش‌فرض (سوم شخص مفرد) ارزش‌گذاری کند و برای اقناع مشخصه اصل فرافکنی گسترده به جایگاه مشخص‌گر هسته مذکور حرکت می‌کند. با توجه به مباحث فوق در ادامه به بررسی گزاره‌های دو مفعولی در زبان کردی می‌پردازیم.

با توجه به مقایسه کفایت دو رویکرد ساختاری و ساختوازی در تبیین داده‌های زبان کردی در بندهای لازم و متعدی تک‌مفعولی در زمان‌های حال و گذشته، می‌توان گفت که دو رویکرد مذکور از کفایت یکسانی جهت تبیین داده‌های کردی بانه‌ای برخوردار هستند. در ادامه به بررسی داده‌های تک‌مفعولی در کردی سنندجی می‌پردازیم و کفایت تبیینی دو رویکرد ساختاری (نحوی) و ساختوازی را در داده‌های مذکور مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در کردی سنندجی گزاره متعدی تک‌مفعولی در زمان گذشته دارای الگوی مطابقه (مطلق-غیرفاعلی-غیرفاعلی) می‌باشد.

9. mənal-æk-ansef-æk-an=yan xward.

۳ش م-خوردن ۳ش ج-جمع-معرفه-سیب جمع-معرفه-بیچه

‘بیچه‌ها سیب‌ها را خوردند’

جهت تحلیل نظری الگوی مذکور، کفایت تبیینی دو رویکرد نحوی و ساختوازی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. براساس رویکرد نحوی می‌توان این‌گونه فرض کرد که در گزاره متعدی تک‌مفعولی (زمان گذشته) در کردی سنندجی، فعل متعدی وظیفه اعطا/بازبینی حالت ذاتی گروه اسمی فاعل (عامل) و حالت مفعولی گروه اسمی مفعول را برعهده دارد و از آنجائی که حالت

در هر دو گروه اسمی فاعل و مفعول یک نمود آوایی را دارد، به آن حالت غیرفاعلی^{۱۷} اطلاق می‌شود. در زبان کردی سنندجی برخلاف کردی بانه‌ای می‌توان فعل متعدی را یک فعل تمام-عیار مفعولی در نظر گرفت که تا حدی شبیه به کردی بانه‌ای و تا حدی متفاوت از آن عمل می‌کند. با توجه به استدلال کریمی (۱۳۸۸) دال بر غیرمفعولی بودن فعل متعدی گذشته در زبان کردی و اثبات این که ساخت کنایی امروز در زبان کردی در واقع استمرار ساخت صفت مفعولی در زبان‌های پیشیناست، می‌توان گفت که این ویژگی در زبان کردی بانه‌ای هنوز پابرجا است، اما در کردی سنندجی همانطور که در مباحث پیشین ذکر گردید به علت گذار سریعتر از رده تصریفی به رده تحلیلی، ویژگی مذکور روبه زوال است. از آنجائی که جایگاه ادغام و اقناع گروه اسمی عامل مورد توافق زبان‌شناسان نیست، می‌توان برای گزاره تک مفعولی کردی سنندجی جایگاهی را در جهت تبیین الگوی حالت و مطابقه در آن در نظر گرفت. چامسکی (۱۹۹۵) جایگاه مشخص‌گر گروه پوسته‌ای (فعل سبک) را جهت ادغام سازه عامل در نظر می‌گیرد. کراتزر (۱۹۹۶)، پولکانن^{۱۸} (۲۰۰۲)، کوروو^{۱۹} (۲۰۰۳) و کریمی (۱۳۸۸) جایگاهی بالاتر از گروه فعلی (گروه الحاقی) را جهت ادغام سازه عامل در نظر می‌گیرند. کریمی با بررسی داده‌های کردی بانه‌ای نشان می‌دهد که در نظر گرفتن گروه الحاقی تنها یک فرض نظری نیست بلکه از پشتوانه‌ای تجربی برخوردار است. وی معتقد است که در تمام ساخت‌هایی که یک گروه اسمی توسط واژبست به‌ای (غیرفاعلی) مضاعف‌سازی می‌شود، آن گروه اسمی توسط هسته گروه الحاقی اقناع می‌شود.

در گزاره تک مفعولی کردی سنندجی در زمان گذشته، اعطا/بازبینی حالت فاعلی وجود ندارد. در واقع می‌توان گفت که با اعطا/بازبینی حالت ذاتی گروه اسمی فاعل (عامل) و حالت مفعولی گروه اسمی مفعول در جمله، دیگر هیچ گروه اسمی فاقد حالتی وجود ندارد که با هسته زمان در فرایند اشتقاق نحوی شرکت کند. بنابراین در اشتقاق نحوی مورد نظر هسته گروه زمان نقشی در اعطا/بازبینی حالت گروه‌های اسمی ایفا نمی‌کند و هیچ کدام از گروه‌های

17. Oblique

18. Pylkkanen

19. Cuervo

اسمی فاعل و مفعول با هستهٔ زمان رابطهٔ مطابقه برقرار نمی‌کنند. در نتیجه می‌توان اینگونه فرض کرد که مطابقه بر روی فعل به صورت پیش‌فرض (بی‌نشان) باقی می‌ماند. همانطور که پیش‌تر ذکر گردید فعل سبک هم حالت ذاتی گروه اسمی فاعل (عامل) و هم حالت مفعولی گروه اسمی مفعول را اعطا/بازبینی می‌کند و به دلیل اینکه گروه‌های اسمی فاعل و مفعول یک نمود آوایی دارند، در نتیجه حالت هردو را با حالت غیرفاعلی نشانمی‌دهیم. در نهایت، گروه اسمی فاعل جهت اقناع مشخصهٔ اصل فرافکنی گسترده به جایگاه مشخص‌گر گروه‌زمان حرکت می‌کند. با توجه به مفروضات نظری فوق و بررسی داده‌های کردی سنندجی می‌توان نتیجه گرفت که رویکرد نحوی از کفایت مناسبی جهت تبیین گزارهٔ تک مفعولی گذشته در کردی سنندجی برخوردار است.

در ادامه به بررسی کفایت رویکرد ساختوازی در تبیین داده‌های فوق می‌پردازیم. براساس رویکرد ساختوازی حالت‌دهی به گروه‌های اسمی به صورت قواعد انفصالی انجام می‌گیرد. در سلسله مراتب حالت‌دهی بر طبق رویکرد مذکور گروه اسمی فاعل حالت ذاتی/واژگانی دریافت نکرده است. در صورت نبود حالت واژگانی بر روی گروه اسمی فاعل، شرایط جهت اعطای حالت وابسته که اولویت دوم در سلسله مراتب حالت‌دهی در رویکرد ساختوازی است، وجود دارد، زیرا اعطای حالت وابسته همانگونه که پیش‌تر ذکر گردید به وجود دو گروه اسمی فاقد حالت در یک جمله وابسته است. از آنجائیکه جهت حالت‌دهی در زبان کردی (زمان گذشته) رو به بالا است، در نتیجه حالت وابسته کنایی به گروه اسمی بالا (فاعل) اعطا می‌شود. بنابراین تنها حالت باقیمانده جهت اعطا به گروه اسمی مفعول، حالت بی‌نشان یا پیش‌فرض فاعلی است. اما همانگونه که در مثال (۹) مشهود است، گروه اسمی مفعول در بند متعدی تک‌مفعولی در کردی سنندجی دارای حالت غیرفاعلی است. بنابراین با توجه به بررسی‌های موجود از الگوی مطلق-غیرفاعل-غیرفاعلی در کردی سنندجی می‌توان گفت که رویکرد ساختوازی توانایی تبیین گزاره متعدی تک مفعولی را در گونهٔ مذکور ندارد.

در زبان کردی، مفعول‌های غیرمستقیم به صورت گروه‌های حرف اضافه‌ای وارد ساخت جملات می‌شوند و بسته به این که این حروف اضافه به فعل اصلی منضم شوند یا نه، دو

الگوی دستوری برای بندهای متعددی دو مفعولی وجود دارد. در الگوی نخست که حرف اضافه به فعل اصلی منضم نشده باشد، شکل مستقل نحوی حرف اضافه در جمله قابل تشخیص است. مثالهای ذیل از کردی بانه‌ای و سنندجی در زمان حال می‌باشند.

10. a. Roža kItēb-ækæ-n (ba ema) æ-ya-t (ba ema). بانه‌ای.

ما به ۳م. فا-دادن- اخباری جمع-معرفه-کتاب رزا
'رزا کتابها را به ما می‌دهد'

b. Roža kItew-ækæ-n (ba ema) a-ya-t (ba ema)

سنندجی

ما به ۳م. فا-دادن- اخباری جمع-معرفه-کتاب رزا
'رزا کتابها را به ما می‌دهد'

در مثال‌های فوق همان‌گونه که مشهود است، گروه اسمی مفعول غیرمستقیم هم در کردی بانه و هم در کردی سنندجی در زمان حال، تحت حاکمیت حرف اضافه قرار دارد و از حالت غیرفاعلی برخوردار است. در الگوی دوم مفعول‌های غیرمستقیم به صورت واژه‌بست غیرفاعلی بر روی گروه اسمی مفعول مستقیم تجلی می‌یابند. در این الگو حرف اضافه در کردی بانه‌ای و کردی سنندجی به فعل منضم می‌شود. مثال‌های ذیل نمونه‌هایی از این دست می‌باشند

11. a. Roža kItēb-ækæ-n=man æ-ya-t-e. بانه‌ای

۳م. فا-دادن- اخباری ۱.ج. غیرفا=جمع-معرفه-کتاب رزا
'رزا کتابها را به ما می‌دهد'

b. Roža kItew-æk-an=man pe-æ-a-t سنندجی

جمع-معرفه-کتاب رزا=دادن-به ۱.ج. غیرفا
'رزا کتابها را به ما می‌دهد'

در گزاره‌های متعددی دو مفعولی زبان کردی در زمان گذشته نیز مفعول‌های غیرمستقیم به-

صورت گروه‌های حرف اضافه‌ای وارد فرایند ساخت جملات می‌شوند و اشتقاق جملات دو مفعولی توسط حاکمیت حرف اضافه بر مفعول غیرمستقیم صورت می‌گیرد. در این ساخت‌ها همانند ساخت‌های دو مفعولی در زمان حال، دو الگوی دستوری وجود دارد. در الگوی نخست حرف اضافه به فعل اصلی الحاق نشده است و به صورت مستقل در جمله قابل تشخیص می‌باشد. در این الگو همانند گزاره‌های دو مفعولی زمان حال، گروه‌های اسمی مفعول غیرمستقیم در کردی بانه‌ای و سنندجی تحت حاکمیت حرف اضافه قرار دارند و دارای حالت غیرفاعلی هستند. مثال‌های ذیل نمونه‌هایی از الگوی نخست گزاره‌های متعدی دو مفعولی زبان کردی بانه‌ای و سنندجی در زمان گذشته می‌باشند.

12. a. Roža kItēb-ækæ-n=i (ba ema) da (ba ema) .

بانه‌ای دادن (ما به) ۳.م. غیرفا=جمع-معرفه-کتاب‌رژا

’رژا کتابها را به ما داد‘

b. Roža kItew-ækæ-n=i (ba ema) da (ba ema).

سنندجی دادن (ما به) ۳.م. غیرفا=جمع-معرفه-کتاب رژا

’رژا کتابها را به ما داد‘

در الگوی دوم گزاره‌های دو مفعولی در زمان گذشته، گروه اسمی مفعول غیرمستقیم در کردی بانه‌ای به صورت وند فاعلی بر روی فعل تجلی می‌یابد و در کردی سنندجی به صورت واژه‌بست غیرفاعلی به حرف اضافه منضم می‌شود. مثال‌های ذیل نمونه‌هایی از الگوی دوم گزاره‌های متعدی دو مفعولی زبان کردی بانه‌ای و سنندجی در زمان گذشته می‌باشند.

13. a. Roža kItēb-ækæ-n=i da-in-e.

بانه‌ای به-۱.ج.فا-دادن ۳.م. غیرفا=جمع-معرفه-کتاب‌رژا

’رژا کتابها را به ما می‌دهد‘

b. Roža kItew-ækæ-n=i da-pe=man.

سنندجی

۱. ج. غیرفا = به - دادن ۳. م. غیرفا = جمع - معرفه - کتاب رزا

’ رزا کتابها را به ما می دهد ‘

نکته در خور توجه این است که در کردی بانه‌ای در زمان گذشته، مفعول غیرمستقیم توسط ضمیر متصل «فاعلی» نمایانده می‌شود. به بیانی دیگر در بند متعدی دو مفعولی در زمان گذشته هرگاه مفعول غیرمستقیم به صورت آشکار (گروه اسمی، ضمیر منفصل) در جمله نباشد، در کردی بانه‌ای دارای حالت فاعلی است اما در کردی سنندجی بصورت حالت غیرفاعلی تجلی می‌یابد. بنابراین در جملات کنایی زمانی که گروه‌های اسمی وجود دارند، دو گونه بانه‌ای و سنندجی شبیه به هم عمل می‌کنند اما زمانی که مفعول غیرمستقیم به صورت آشکار در جمله نیست شیوه عملکرد آنها متفاوت است.

از مباحث چالش برانگیز در مطالعات رویکردهای حالت‌دهی در ساخت‌های کنایی، حالت گروه اسمی مفعول غیرمستقیم می‌باشد که در تحلیل‌های نظری کمتر مورد توجه بوده است و البته این موضوع می‌تواند دریچه‌ای نو به سوی پژوهش‌های گسترده‌تر در جهت یافتن رویکردهای مناسب برای تبیین داده‌های زبانی بگشاید. کریمی (۱۳۹۲) با بررسی گزاره‌های دو مفعولی زبان کردی (گویش سورانی) به این نتیجه می‌رسد که حالت‌دهی فاعلی بر روی گروه اسمی مفعولی غیرمستقیم به ساختار نحوی و جایگاه گروه‌های اسمی در نحو حساس نیست بلکه قواعد انفصالی ساختواری پسانحوی در تعیین حالت مذکور دخیل می‌باشد. بنابراین وی استدلال می‌کند که رویکرد ساختواری در تبیین نظام حالت‌دهی در زبان کردی کفایت مناسب‌تری دارد. البته وی با توجه به داده‌های کردی بانه‌ای که یکی از گونه‌های گویش سورانی می‌باشد به نتیجه مذکور دست می‌یابد. در واقع رویکرد ساختواری برای گونه‌های دیگر این زبان از جمله سنندجی از کفایت تبیینی مناسبی برخوردار نیست. این مقاله سعی بر آن دارد که با تعمیم تحلیل کریمی (۱۳۹۲) و مقایسه دو رویکرد ساختاری و ساختواری در تبیین گزاره‌های دو مفعولی زبان کردی بانه‌ای و سنندجی، رویکرد مناسبی را که از کفایت بهتری جهت تبیین داده‌های مذکور برخوردار است، پیشنهاد دهد.

۳. حالت‌دهی در گزاره‌های دومفعولی در گونه بانه‌ای

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر گردید در زبان کردی بانه‌ای گروه‌های اسمی مفعول غیرمستقیم به شکل گروه‌های حرف اضافه‌ای وارد فرایند اشتقاق جملات می‌شوند و دارای دو الگوی دستوری در گزاره‌های دو مفعولی می‌باشند.

14. a. Roža sew-ækæ-n=i bo hena-in.

اج‌فا-آوردن برای ۳ م غیرفا=جمع-معرفه-سیب رژا
'رژا سیب‌ها را برایمان آورد'

b. Roža kIteb-ækæ-n=i le sænd-in.

اج‌فا-گرفتن از ۳ م غیرفا=جمع-معرفه-کتاب‌رژا
'رژا کتابها را از ما گرفت'

c. emæ pakæt-ækæ-n=man bo nard-in.

اج‌فا-فرستادن برای اج غیرفا=جمع-معرفه-پاکت ما
'ما پاکتها را برایشان فرستادیم'

در نوع اول همانند مثال‌های فوق گروه اسمی مفعول غیرمستقیم به فعل اصلی الحاق شده و تحت حاکمیت حرف اضافه نمی‌باشد. این گروه اسمی توسط وند تصریفی فاعلی بر روی فعل تجلی یافته است. بنابراین در کردی بانه‌ای گروه اسمی مفعول غیرمستقیم در گزاره‌های دو مفعولی دارای حالت فاعلی می‌باشد. در نوع دوم، حرف اضافه به فعل الحاق می‌شود. مثال ذیل نمونه‌ای از این دست می‌باشد.

15. Roža sew-æk-an=i da-in-e.

به-اج‌فا-دادن ۳ م غیرفا=جمع-معرفه-سیب رژا
'رژا سیب‌ها را به ما داد'

در گزاره دو مفعولی زمان گذشته در کردی بانه‌ای هرگاه گروه اسمی مفعول غیرمستقیم به- صورت ضمیرمتصل به فعل منضم شود، حالت فاعلی دریافت می‌کند. براساس رویکرد

ساختاری، فعل متعدی در زمان گذشته حالت ذاتی گروه اسمی فاعل (عامل) را بازبینی می‌کند. از آنجائیکه این فعل در کردی بانه‌ای (زمان گذشته) یک فعل غیرمفعولی است بنابراین قابلیت اعطا/بازبینی حالت مفعولی را ندارد. در تحلیل نحوی، یک همبستگی منطقی بین حالت فاعلی مفعول مستقیم و هسته گروه زمان برقرار است. زیرا در این ساخت، نه هسته زمان حالت فاعلی خود را اعطا کرده است و نه گروه اسمی مفعول مستقیم دارای حالت ساختاری است، بنابراین هسته زمان می‌تواند با ایجاد رابطه تطابق از راه دور حالت فاعلی خود را به گروه اسمی مفعول مستقیم اعطا کند. بنابراین با توجه به توضیحات فوق می‌بینیم که در رویکرد ساختاری (نحوی) حالت فاعلی موجود بر روی گروه اسمی مفعول مستقیم قابل توجیه است. اما حالت فاعلی گروه اسمی مفعول غیرمستقیم در این گزاره قابل توجیه نمی‌باشد. چرا که در رویکرد ساختاری حالت فاعلی توسط هسته زمان بازبینی می‌شود و در این داده‌ها رابطه ساختاری بین هسته زمان و گروه اسمی مفعول غیرمستقیم وجود ندارد. بنابراین با توجه به توضیحات فوق می‌بینیم که رویکرد ساختاری از کفایت مناسبی جهت تبیین گزاره دو مفعولی کردی بانه‌ای در زمان گذشته برخوردار نیست. در ادامه به بررسی کفایت رویکرد ساختاری در تبیین داده‌های مذکور می‌پردازیم.

در بند متعدی دو مفعولی با ساخت کنایی، فاعل حالت واژگانی/ ذاتی ندارد. از آنجائی که دو گروه اسمی بدون حالت در جمله وجود دارد، شرایط جهت اعطای حالت وابسته برقرار است. با توجه به اینکه جهت حالت‌دهی زبان کردی در زمان گذشته رو به بالا است، بنابراین حالت وابسته کنایی به گروه اسمی بالا (فاعل) اعطا می‌شود. در نهایت حالت بی‌نشان/پیش‌فرض به گروه‌های اسمی باقیمانده که در جمله بدون حالت هستند اعطا می‌شود. براساس رویکرد ساختاری، حالت پیش‌فرض، حالتی است که در صورت نبود گزینه‌های دیگر جهت حالت‌دهی، به گروه اسمی اعطا می‌شود. بدین ترتیب، گروه اسمی مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم در گزاره‌های متعدی دو مفعولی از حالت پیش‌فرض فاعلی برخوردار هستند که با توجه به رویکرد ساختاری حالت فاعلی این گروه‌های اسمی قابل توجیه می‌باشد.

بنابراین می‌توان گفت که رویکرد نحوی و ساختوازی در تبیین الگوی حالت در گزاره‌های دو مفعولی کردی بانه‌ای در زمان گذشته، از کفایت یکسانی برخوردار نیستند. در بخش بعد به بررسی گزاره‌های متعددی دو مفعولی در زبان کردی سنندجی می‌پردازیم.

۴-۴ حالت‌دهی در گزاره‌های دو مفعولی در گونه سنندجی

در کردی سنندجی همانند کردی بانه‌ای گروه‌های اسمی مفعول غیرمستقیم به صورت گروه‌های حرف اضافه‌ای وارد فرایند اشتقاق جملات می‌شوند. اما برخلاف کردی بانه‌ای، در کردی سنندجی گروه اسمی مفعول غیرمستقیم و گروه حرف اضافه به فعل منضم نمی‌شوند. در این زبان، گروه اسمی مفعول غیرمستقیم تحت حاکمیت حرف اضافه قرار دارد و این گروه اسمی گاهی به صورت آشکار و گاهی به صورت واژه‌بست غیرفاعلی به حرف اضافه الحاق می‌شود. مثالهای ذیل گویای این مطلب می‌باشند.

در کردی سنندجی همانند کردی بانه‌ای گروه‌های اسمی مفعول غیرمستقیم به صورت گروه‌های حرف اضافه‌ای وارد فرایند اشتقاق جملات می‌شوند. اما برخلاف کردی بانه‌ای، در کردی سنندجی گروه اسمی مفعول غیرمستقیم و گروه حرف اضافه به فعل منضم نمی‌شوند. در این زبان، گروه اسمی مفعول غیرمستقیم تحت حاکمیت حرف اضافه قرار دارد و این گروه اسمی گاهی به صورت آشکار و گاهی به صورت واژه‌بست غیرفاعلی به حرف اضافه الحاق می‌شود. مثالهای ذیل گویای این مطلب می‌باشند.

16. a. Roža sef-ækæ-n=i boemæ haword-Ø.

آوردن ما برای ۳ م غیرفا=جمع-معرفه-سیب رژا

‘رژا سیب‌ها را برای ما آورد’

b. Roža sef-ækæ-n=i bo=man haword-Ø.

آوردن ۱ج غیرفا= برای ۳ م غیرفا=جمع-معرفه-سیب رژا

‘رژا سیب‌ها را برایمان آورد’

17. a. Roža kItew-ækæ-n=ilæ emæsænd-Ø.

گرفتن ما از ۳ م غیرفا=جمع-معرفه-کتاب رژا

’رژا کتابها را از ما گرفت‘

b. Roža kItew-ækæ-n=ile=mansænd-Ø.

گرفتن ۱ج غیرفا=از ۳ م غیرفا=جمع-معرفه-کتاب رژا

’رژا کتابها را ازمان گرفت‘

18.a. emæpakæt-ækæ-n= bo æwan hænard-Ø.

فرستادن آنها برای ۱ج غیرفا=جمع-معرفه-پاکت ما

’ما پاکتها را برای آنها فرستادیم‘

b. em pakæt-ækæ-n=man bo=yæn hænard-Ø.

فرستادن ۳ج غیرفا = برای ۱ج غیرفا=جمع-معرفه-پاکت ما

’ما پاکتها را برایشان فرستادیم‘

همان‌گونه که از مثالهای فوق مشهود است، گروه اسمی مفعول غیرمستقیم چه در حالتی که به صورت آشکار در جمله باشد و چه زمانی که به صورت واژه‌بست به حرف اضافه منضم شود، تحت حاکمیت حرف اضافه قرار دارد و از حالت غیرفاعلی برخوردار است. با توجه به مطالعات توصیفی فوق به بررسی کفایت رویکردهای ساختواژی و ساختاری در تبیین الگوی حالت در گزاره‌های دو مفعولی کردی سنندجی می‌پردازیم.

با توجه به رویکرد ساختواژی، در گزاره دو مفعولی کردی سنندجی در زمان گذشته فاعل حالت ذاتی/واژگانی ندارد. از آنجائیکه دو گروه اسمی بدون حالت در جمله وجود دارد، شرایط جهت اعطای حالت وابسته برقرار است. با توجه به اینکه جهت حالت‌دهی زبان کردی در زمان گذشته رو به بالا است، بنابراین حالت وابسته کنایی به گروه اسمی بالا(فاعل) اعطا می‌شود. در نهایت، حالت بی‌نشان/پیش‌فرض به گروههای اسمی باقیمانده که در جمله بدون حالت هستند اعطا می‌شود. براساس رویکرد ساختواژی حالت پیش‌فرض، حالتی است که در صورت نبود گزینه‌های دیگر جهت حالت‌دهی، به گروه اسمی اعطا می‌شود. بدین ترتیب گروه اسمی مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم در گزاره‌های متعدی دو مفعولی از حالت پیش‌فرض فاعلی برخوردار هستند، که البته این الگوی حالت‌دهی با حالت‌های موجود بر روی گروه اسمی مفعول مستقیم و غیرمستقیم در گزاره دو مفعولی کردی سنندجی در زمان گذشته

هماهنگی ندارد. در نتیجه می‌توان گفت که رویکرد ساختواژی از کفایت لازم جهت تبیین گزاره دو مفعولی کردی سنندجی در زمان گذشته برخوردار نیست. با در نظر گرفتن مباحث فوق، در ادامه کفایت رویکرد ساختاری را در تبیین داده‌های فوق مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

بر اساس رویکرد ساختاری، در کردی سنندجی فعل متعدی در زمان گذشته قابلیت اعطا/بازبینی حالت ذاتی گروه اسمی فاعل را دارد، همچنین این فعل به دلیل اینکه در کردی سنندجی برخلاف کردی بانه‌ای در زمان گذشته یک فعل تمام عیار مفعولی است، می‌تواند حالت مفعولی گروه اسمی مفعول را بازبینی کند. گروه اسمی مفعول غیرمستقیم نیز که تحت حاکمیت حرف اضافه می‌باشد، حالت مفعولی خود را توسط حرف اضافه بازبینی می‌کند. در این فرایند نحوی هسته زمان نقشی در اعطا/بازبینی حالت فاعلی ندارد. از آنجائی که در اشتقاق مذکور گروه اسمی فاقد حالتی وجود ندارد که نیاز به بازبینی حالت داشته باشد؛ در نتیجه هسته زمان با هیچ گروه اسمی رابطه مطابقه برقرار نمی‌کند. بنابراین می‌توان فرض کرد که مطابقه بر روی فعل به صورت پیش‌فرض/بی‌نشان باقی می‌ماند. بنابراین در این گونه از زبان کردی، رویکرد ساختاری (نحوی) از کفایت مناسب‌تری جهت تبیین داده‌ها برخوردار است. نمودار ذیل چگونگی حالت‌دهی ساختاری را در گزاره‌های دو مفعولی کردی سنندجی در زمان گذشته نشان می‌دهد.

19. Roža kItew-æka-n=i (ba ema) da (ba ema).

دادن (ما به) ۳.م. غیرفا-معرفه-کتاب رژا

’رژا کتابها را به ما داد‘

با توجه به مباحث فوق و تحلیل داده‌ها در چارچوب رویکردهای زایشی (ساختاری و ساختواژی) به حالت‌نمایی، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که حالت‌دهی در زبانهای متفاوت و حتی گونه‌های مختلف از یک زبان خاص از الگوهای متفاوتی تبعیت می‌کند. برای مثال درکردی بانه‌ای تمام ساختهای لازم، متعدی تک مفعولی و دو مفعولی در زمان‌های حال و گذشته بر اساس رویکرد ساختواژی قابل تبیین هستند و در کردی سنندجی تمام ساختهای لازم، متعدی تک مفعولی و دو مفعولی در زمان‌های حال و گذشته بر اساس رویکرد ساختاری

قابل توجه می‌باشند. بنابراین این دو گونه زبانی که از یک گویش (سورانی) هستند، به ترتیب از دو الگوی متفاوت ساختواژی و ساختاری (نحوی) تبعیت می‌کنند. از این رو می‌توان گفت، نظام حالت‌دهی در برخی زبان‌ها به ساختار نحوی و جایگاه گروه‌های اسمی حساس است مانند کردی سنندجی و در برخی دیگر مانند کردی بانه‌ای، قواعد انفصالی ساختواژه در اعطا/بازبینی حالت گروه‌های اسمی نقش دارند.

۵. نتیجه‌گیری

باتوجه به تحلیل داده‌های دو گونه (سنندجی و بانه‌ای) از گویش سورانی در چارچوب دو رویکرد زایشی (ساختاری و ساختواژی) می‌توان نتیجه گرفت که نظام حالت‌دهی در گونه‌های مختلف از یک زبان مانند زبان کردی می‌تواند بر اساس رویکردهای متفاوتی تبیین شود. بدین صورت که در بعضی گونه‌ها مانند کردی بانه‌ای، ساختار نحوی قادر به تبیین داده‌ها نیست و قواعد پیکره‌ای در رویکرد ساختواژی توانایی تبیین نظام حالت‌دهی آن را دارند و در برخی دیگر مانند کردی سنندجی، رویکرد ساختواژی برای تبیین داده‌ها مناسب نیست و این جایگاه نحوی گروه‌های اسمی و در واقع ساختار نحوی است که نظام حالت‌دهی آنرا تعیین می‌کند. بنابراین برای تبیین الگوی حالت در زبان کردی مراجعه به هر دو رویکرد ضروری است.

کتابنامه

- دانش‌پژوه، فاطمه. (۱۳۸۵). *ارگتیو در زبان کردی (سورانی، کرمانجی، هورامی)*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه پیام نور.
- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۳). *زبان‌شناسی نظری (پیدایش و تکوین دستور زایشی)*، تهران: انتشارات سمت.
- _____ (۱۳۹۰). *زبان‌شناسی نظری (پیدایش و تکوین دستور زایشی)*، ویرایش دوم، چاپ پنجم. تهران: انتشارات سمت.
- _____ (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی (جلد دوم)*. تهران، انتشارات سمت.
- کریمی، یادگار. (۱۳۸۸). «ساخت‌کنایی: منشأ و ماهیت آن»؛ رساله‌ی دکتری. دانشگاه علامه طباطبایی.
- _____ (۱۳۹۲). «نظام حالت‌دهی در ترازوی رویکردهای نحوی و ساختواژی»، مجموعه مقالات دومین همایش ملی نحو و رده‌شناسی، انجمن زبان‌شناسی ایران. صفحه ۱۵۵-۱۷۷.

- Adger, D. (2003). *Core Syntax, a minimalist Approach*. Oxford: Oxford University Press.
- Baker, M. (2011). On agreement and its relationship to case: Some generative ideas and results. To appear in a special issue of *Lingua*, edited by Luigi Rizzi
- Baker, M. (In progress) *Case: Its Principles and Its parameters*, Cambridge University Press.
- Baker, M. and Vinokurova, N. (2010). Two Modalities of Case Assignment in Sakha. *Natural language and linguistic Theory* 28:593-64.
- Baker, M. C. (2014). On dependent ergative case (in Shipibo) and its derivation by phase. *Manuscript*, Rutgers University; Revised version to appear in *Linguistic Inquiry*.
- Bobaljik, J. and Wurmbrand, S. (2008). Case in GB/Minimalism. In Andrej Malchukov and Andrew Spencer, eds. *Handbook of Case*. Oxford: Oxford University Press, 44-58.
- Bobaljik, J. (2008). Where's Phi? Agreement as a post-syntactic operation. In *Phi Theory: Phi Features Across Interfaces and Modules*, eds. David Adger, Daniel Harbour and Susanna Béjar, 295-328. Oxford: Oxford University Press
- Chomsky, N. (1981). *Lectures on government and binding theory*. Dordrecht, The Netherlands: Foris Publications.
- Chomsky, N. (2000). *Minimalist inquiries: the framework*. In Martin, R., Michaels, D. & Uriagereka, J. (Eds.), *Step by step: Essays in minimalist syntax in honor of Howard Lasnik*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Chomsky, N. (2001). Derivation by Phase. In M. Kenstowicz, Ken Hale: *A Life in Language* (pp. 1-54). Cambridge, MA: MIT Press.
- Chomsky, N. (2008). On phases. In Freidin, R., Otero, C. & Zubizarreta, M-L. (Eds.), *Foundational Issues in Linguistic Theory*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Dabir-Moghaddm, M. (2012). Linguistic Typology: An Iranian perspective, *Journal of Universal Language*, V.13, N. 31-70.
- Holmberg, A. and Odden, D. (2004). Ergativity and role-marking in Hawrami. *Paper presented at Syntax of the world's languages (SWL 1)*, Leipzig, Germany.
- Johns, A. (1992). Deriving ergativity. *Linguistic Inquiry* 23.57-88.
- Karimi, Y. (2010). Unaccusative transitives and the Person-Case Constraint effects in Kurdish. *Lingua* 120, 693-716.
- Karimi, Y. (2013). Extending Defective Intervention Effects. *The Linguistic Review* 30:1, 51-75.

- Karimi.Y. (2012). The evolution of ergativity in Iranian languages. *Acta Linguistica Asiatica*, 2:1, 23-44.
- Legate, J. (2008). Morphological and abstract case. *Linguistic Inquiry* 39, 55-101..
- Mahajan, A. (1994). The ergativity parameter: have-be alternation. In *Proceedings of NELS 24*, ed. González, M., 317–331. GLSA, University of Massachusetts, Amherst.
- Marantz, A. (1984). *On the nature of grammatical relations*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Marantz, A. (1991). Case and Licensing. In G. F. Westphal, B. Ao, & H.-R. Chao (Ed.), *ESCOL '91: Proceedings of the Eighth Eastern States Conference on Linguistics*, pp. 234-253. Baltimore: Ohio State University, University of Maryland.
- Marantz, A. (2000). Case and Licensing. In Reuland, E. *Arguments and Case*, pp. 11-30. John Benjamins, Amsterdam.
- McFadden, T. (2004). *The position of morphological case in the derivation*. University of Pennsylvania, Ph.D. dissertation.
- Radford, A. (2009). *Analyzing English Sentences, a minimalist Approach*. Cambridge University Press.
- Woolford, E. (2006). Lexical Case, Inherent Case, and Argument Structure. *Linguistic Inquiry* 37, 111–130

ضمیر پوچ‌واژه‌ای پنهان در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا

چکیده

در تعریف سنتی از گزاره، آن را ساختاری دوجزئی دانسته‌اند که الزاماً از یک فاعل (نهاد) و یک محمول تشکیل می‌شود. با این همه، وجود پوچ‌واژه‌های فاعلی که در معنا مشارکت نمی‌کنند و نقش تئتا نمی‌پذیرند، نشان می‌دهد که این الزام بیش از آن که معنایی باشد، بر ویژگی‌های نحوی تکیه دارد. ضمیرانداز بودن از پارامترهای زبان‌ویژه‌ای است که در سنت دستور زایشی توجه بسیاری به آن شده است و زبان‌شناسان کوشیده‌اند تا ویژگی‌های مشترکی در میان زبان‌های ضمیرانداز بیابند. از مهم‌ترین این ویژگی‌ها وجود پوچ‌واژه فاعلی پنهان در اغلب زبان‌های فاعل تهی است. بدین ترتیب، مقاله حاضر با توجه به این گرایش غالب و در چارچوب برنامه کمینه‌گرا، نشان می‌دهد که اگرچه فاعل‌های ارجاعی در زبان فارسی می‌توانند پنهان یا آشکار باشند، اما پوچ‌واژه فاعلی در این زبان الزاماً فاقد جوهر آوایی است. در این میان، استدلال می‌شود که ضمیر پوچ‌واژه‌ای در جایگاه فاعل همه محمول‌های صفرظرفیتی و نیز آن دسته از محمول‌های نامفعولی که موضوع درونی‌شان از مقوله گروه حرف اضافه‌ای یا متمم‌ساز است و لاجرم به حالت نیازی ندارد، حضور می‌یابد تا نیازهای ساختاری جمله و به‌ویژه اصل فرافکن گسترده را برآورده کند. شواهد تجربی ضمن حمایت از این رویکرد، نشان می‌دهند که ضمیر «این» در فارسی نمی‌تواند به نیابت از فاعل در نقش پوچ‌واژه به کار رود.

کلیدواژه‌ها: پوچ‌واژه ضمیری؛ ضمیرانداز؛ اصل فرافکن گسترده؛ محمول صفرظرفیتی؛ محمول نامفعولی.

۱. مقدمه

پیوند میان موضوع و محمول علاوه بر آن‌که در حوزه منطق و معناشناسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، در تحلیل‌های نحوی نیز از مباحث مهم و دامنه‌دار به‌شمار می‌رود. از آن میان،

در رویکردهای زایشی به دستور زبان و از جمله در برنامهٔ کمینه‌گرا^۱، توجه بسیاری به ساخت‌های نحوی دارای موضوع ناملفوظ شده است و زبان‌شناسان کوشیده‌اند تا ضمن بازشناسی و تبیین این ساخت‌ها، میان انواع موضوع‌هایی که فاقد جوهر آوایی‌اند، تمایز قائل شوند.

در گروه موضوع‌های ناآشکار، پوچ‌واژه‌ها که موضوع پژوهش حاضرند، دست‌مایهٔ مطالعات زبان‌شناسان مختلف ایرانی (درزی ۱۹۹۶؛ کریمی ۲۰۰۵؛ طالقانی ۲۰۰۸؛ درزی و تفکر رضایی ۱۳۸۹؛ حق‌بین و فشندکی ۱۳۹۰) و غیرایرانی (چامسکی ۱۹۸۱؛ بلتی ۱۹۸۸؛ چامسکی و لزنیک ۱۹۹۳؛ چامسکی ۱۹۹۵؛ بوئکس ۲۰۰۰؛ هورنشتین ۲۰۰۰؛ هورنشتین و دیگران ۲۰۰۵؛ مورو ۲۰۰۶؛ از میان بسیاری دیگر) قرار گرفته‌اند. در متداول‌ترین تعریف، پوچ‌واژه عنصری است که جایگاه فاعل روساختی جمله را پر می‌کند، اما از محمول خود نقش‌تتا نمی‌گیرد و از این رو، با ضمیر مستتر^۲ که در بند درونهٔ ساخت کنترلی^۳ می‌آید و ضمیرک مستتر^۴ که در زبان‌های ضمیرانداز^۵ - از جمله فارسی، ایتالیایی، اسپانیایی و چینی - یافت می‌شود، کاملاً متفاوت است.

در زبانی مانند انگلیسی که صرف فعل آن غنی نیست و فاعل روساختی باید نمود آوایی داشته باشد، دو نوع پوچ‌واژه آشکار ضمیری (it) و وجودی (there) یافت می‌شود. در مقابل، زبان‌شناسان غالباً بر این باورند که زبان‌های ضمیرانداز فاقد پوچ‌واژه ضمیری^۶ آشکارند. برای مثال، ریتسی (۱۹۸۶) تصریح می‌کند که چون زبان‌های فاعل‌تهی^۷ به ضمیرک مستتر (pro) مجوز می‌دهند، نمی‌توانند پوچ‌واژه آشکار داشته باشند. هگمن (۱۹۹۴) و سانچز (۲۰۱۰) نیز یادآور می‌شوند که ضمیر فاعلی در زبان‌های ضمیرانداز در خوانش تأکیدی یا تقابلی آشکار می‌شود و از آنجا که پوچ‌واژه‌ها نمی‌توانند چنین خوانشی بیابند، لاجرم در این زبان‌ها حضور

-
1. Minimalist Program
 2. PRO
 3. control structure
 4. little pro
 5. pro-drop
 6. expletive pronoun
 7. null subject

آشکار ندارند. در این زبان‌ها، فاعل تهی در جایگاه موضوع می‌آید، اما ضمیر فاعلی آشکار، به انگیزه‌های کلامی مانند مبتداسازی یا کانونی‌سازی، در جایگاه غیرموضوع می‌نشیند. نتیجه آن‌که، چون پوچ‌واژه ضمیری فاقد مفهوم ارجاعی است و نمی‌تواند دستخوش چنین فرایندهایی شود، گونه آشکار آن در زبان‌های ضمیرانداز وجود ندارد.

زبان‌شناسان ایرانی دیدگاه‌های مختلفی درباره حضور پوچ‌واژه آشکار یا پنهان در زبان فارسی دارند. درزی (۱۹۹۶) و درزی و تفکر رضایی (۱۳۸۹) با اشاره به ساخت‌های ارتقایی و پس‌گذاری^۱ زبان فارسی، نشان می‌دهند که در این زبان هر دو پوچ‌واژه پنهان و آشکار وجود دارد (مانند: *این لازم است که علی کتاب را به او بدهد*). نزد حق‌بین و فشندکی (۱۳۹۰)، علاوه‌بر چنین ساخت‌هایی، جایگاه فاعل در جملات غیرشخصی هم (مانند: *می‌توان/ می‌شود/ باید گفت*) محل حضور پوچ‌واژه پنهان است. با توجه به این‌که کریمی (۲۰۰۵) فاعل جملات غیرشخصی را یک ضمیر مستتر دلخواهی^۲ می‌داند، در مقاله حاضر نیز فاعل تهی این دسته از ساخت‌ها را پوچ‌واژه نمی‌دانیم و طبیعتاً به آنها نمی‌پردازیم.

در مقابل رویکردهای پیش‌گفته، کریمی (۲۰۰۵) و طالقانی (۲۰۰۸) با رد وجود ساخت ارتقایی در فارسی، عنصر اختیاری «*این*» را در چنین جمله‌هایی پوچ‌واژه نمی‌دانند. افزون‌براین، کریمی (۲۰۰۵) تصریح می‌کند که ساخت‌های زبان فارسی - برخلاف جملات حاوی پوچ‌واژه در انگلیسی - تابع تأثیر معرفگی^۳ نیستند و از این رو، وجود پوچ‌واژه پنهان نیز در این زبان منتفی است.

براساس مقدمه و پیشینه حاضر، در بخش دوم با تکیه بر مبانی نظری برنامه کمینه‌گرا، نخست به معرفی دو نوع پوچ‌واژه ضمیری و وجودی می‌پردازیم و سپس نشان می‌دهیم که تأثیر معرفگی صرفاً با پوچ‌واژه وجودی مرتبط است و اساساً در ساخت‌های دارای پوچ‌واژه ضمیری موضوعیت ندارد. در بخش سوم استدلال می‌کنیم که در زبان فارسی دست‌کم پوچ‌واژه ضمیری به دلایل ساختاری وجود دارد، گویان‌که این عنصر فاقد جوهر آوایی است و

-
1. extraposition
 2. arbitrary PRO
 3. Definiteness Effect

تنها با برخی از محمول‌های صفرظرفیتی^۱ و نامفعولی^۲ مجوز حضور می‌یابد. این نکته بدین معناست که مقاله حاضر با تحلیل درزی و تفکر رضایی (۱۳۸۹) مبنی بر امکان وجود پوچ‌واژه در فارسی هم‌سخن است، اما از یک‌سو به پیروی از روند غالب در تحلیل‌های زایشی، پوچ‌واژه‌های این زبان را ناملفوظ می‌داند و از سوی دیگر، ساخت‌های متفاوتی را معرفی می‌کند که در جایگاه روساختی فاعل خود ناگزیر میزبان این عنصر پنهان‌اند.

۲ - پوچ‌واژه در برنامه کمینه‌گرا

از ارسطو بدین سو، در تعریف سنتی از گزاره، آن را ساختاری دوجزئی می‌دانند که الزاماً از یک فاعل و یک محمول تشکیل می‌شود. با این همه، وجود پوچ‌واژه یا فاعل‌هایی که ویژگی ارجاعی ندارند و در معنا مشارکت نمی‌کنند، نشان می‌دهد که این الزام بیش از آن‌که معنایی باشد، بر ویژگی‌های نحوی استوار است (هی‌کاک، ۲۰۱۳: ۳۲۷). چنان‌که می‌دانیم، پوچ‌واژه‌ها بر اطلاعات معنایی جمله نمی‌افزایند و در جایگاهی تظاهر می‌یابند که فاقد نقش تتاست. از این رو، درج یک گروه اسمی در جای پوچ‌واژه ناممکن است و به ساختی نادرستی می‌انجامد. در تحلیل‌های دستوری، غالباً از دو نوع پوچ‌واژه ضمیری و وجودی نام می‌برند که به‌رغم برخی شباهت‌های بنیادی، تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند. در زیربخش بعدی این دو پوچ‌واژه و ویژگی‌هایشان معرفی شده است تا از این رهگذر، مبنای نظری لازم برای بررسی پوچ‌واژه‌های پنهان زبان فارسی فراهم آید.

۲ - ۱ - پوچ‌واژه ضمیری و وجودی

در زبان انگلیسی، پوچ‌واژه ضمیری با عنصر «it» نمود آوایی می‌یابد که مستقیماً در مشخص‌نمای گروه زمان (Spec, TP) درج می‌شود. این واحد نحوی عمدتاً در ساخت‌های اسنادی و پس‌گذاری و برخی جملات مربوط به آب‌وهوا تظاهر می‌یابد (هگمن، ۱۹۹۴: ۶۳؛ اِسوئِنیوس، ۲۰۰۲: ۵):

- (1) a. It is obvious where you got that hickey.
b. It gets dark in November.

1. zero-place predicate
2. unaccusative predicate

در جمله 1.a، بند فاعلی در انتهای جمله پس‌گذاری شده و پوچ‌واژه در جایگاه روساختی آن نشسته است. در جمله 1.b نیز همین عنصر جای خالی فاعل را پر کرده است. باین‌همه، پوچ‌واژه «it» نمی‌تواند در هر نوع ساختی مشارکت کند. برای مثال، برخلاف امکان پس‌گذاری یک گروه متمم‌ساز فاعلی، این عنصر را نمی‌توان به‌جای گروه اسمی‌ای قرار داد که دستخوش جابه‌جایی شده است. مانند تقابل دو جمله زیر (هگمن، ۱۹۹۴: ۶۳):

- (2) a. [_{NP} An announcement about the robbery] worried Maigret.
b. *It worried Maigret [_{NP} An announcement about the robbery].

از آنجاکه پوچ‌واژه‌ها فاقد نقش معنایی‌اند و به چیزی ارجاع نمی‌دهند، نمی‌توانند پرسشی شوند، تکیه تأکیدی بگیرند، یا جای خود را به ضمائر ارجاعی و دیگر گروه‌های اسمی آشکاری بدهند که به نقش‌تتا نیاز دارند. از منظر برنامه کمینه‌گرا، دلیل ساختاری حضور پوچ‌واژه ضمیری در جمله، ارزش‌گذاری^۱، بازبینی^۲ و حذف^۳ مشخصه معرف^۴ (یا همان اصل فرافکن گسترده^۵) و مشخصه‌های شخص‌وشمار^۶ (فای) در هسته گروه زمان است. افزون‌براین، پوچ‌واژه با مشخصه حالت^۷ هسته زمان که واجد ارزش فاعلی است، وارد رابطه مطابقت می‌شود و آن را بازبینی و حذف می‌کند. از این رهگذر می‌توان تقابل دو جمله زیر را تبیین کرد (هورنشتین و دیگران ۲۰۰۵: ۳۰۰):

- (3) a. [_{TP} it seems [_{CP} that [_{TP} [many people]_i are [_{PP} t_i in the room]]]].
b. *[it_i seems [_{TP} t_i to be [_{PP} many people in the room]]]].

در جمله دستوری (3a) همه مشخصه‌های تعبیرناپذیر^۸ هسته زمان به پیروی از اصل خوانش کامل^۹ و پیش از بازنمون^{۱۰} بازبینی شده‌اند. سازه «many people» از یک‌سو در بند درونه، مشخصه حالت خود را بازبینی کرده و نمی‌تواند با هسته زمان بند اصلی وارد رابطه

1. valuing
2. checking
3. deletion
4. D-feature
5. Extended Projection Principle (EPP)
6. Phi-feature (ϕ)
7. case
8. uninterpretable
9. Full Interpretation
10. Spell-out

بازبینی شود. از سوی دیگر، میان این سازه و فعل بند اصلی تطابق وجود ندارد. در نتیجه، گذشته از مشخصه معرف (D)، هر دو مشخصه شخص و شمار و حالت بند اصلی نیز از طریق تطابق با پوچ‌واژه ضمیری «it» بازبینی و حذف شده‌اند. در جمله نادستوری (3b) بند ناخودایستای درونه نمی‌تواند مشخصه حالت سازه «many people» را بازبینی کند و مشخصه حالت بند اصلی نیز در تطابق با پوچ‌واژه بازبینی و حذف شده است. بنابراین، مشخصه بازبینی نشده حالت «many people» سبب بدساختی اشتقاق می‌شود. برپایه این رویکرد می‌توان تبیین مناسبی برای تقابل دو ساخت نحوی زیر فراهم آورد:

- (4) a. It is said that he has taken bribes.
b. *It was awarded only one prize.

در جمله (4a)، حضور پوچ‌واژه در بند مجهول پایه مجاز است، زیرا این جایگاه نقش تتا ندارد. در جمله مجهول (4b) نیز جایگاه فاعل روساختی همچنان فاقد نقش معنایی و ظاهراً محل مناسبی برای درج پوچ‌واژه است، اما مشخصه حالت گروه اسمی «only one prize» که از فعل مجهول نقش معنایی کنش‌پذیر گرفته، بازبینی نشده است؛ زیرا طبق رویکرد معیار دستور زایشی، فعل مجهول توانایی بازبینی حالت مفعولی را ندارد (اموندز، ۲۰۰۶). هرچند پوچ‌واژه وجودی موضوع پژوهش حاضر نیست، اما برای تبیین مفهوم تأثیر معرفگی باید ویژگی‌های این عنصر را نیز به‌اختصار معرفی کرد.

چندوچون توزیع پوچ‌واژه وجودی «there» در انگلیسی، و برابری آن در دیگر زبان‌ها، نقش مهمی در شکل‌گیری و بسط نظریه اصول و پارامترها داشته است. «وجود» مفهوم یا پدیده‌ای را می‌توان با ساختی مانند (5a) نیز بیان کرد، اما در رویکردهای رایج نحوی، منظور از جملات وجودی ساخت‌هایی همچون (5b) یا (5c) هستند (مورو، ۲۰۰۶: ۲۱۰):

- (5) a. Unicorns exist.
b. There are unicorns.
c. There exist unicorns.

ساخت‌های وجودی که در گروه اشتقاق‌های نامفعولی قرار می‌گیرند (6a)، همتای جملات اسنادی متناظرند (6b)؛ با این تفاوت که در آنها پوچ‌واژه وجودی در بالاترین جایگاه فاعل

می‌نشیند و دامنه وجودش می‌تواند با یک گروه صفتی یا حرف اضافه‌ای محدود شود (مورو، ۲۰۰۶: ۲۱۲):

- (6) a. There are [_{SC} many girls in the garden].
b. Many girls are [_{SC} t in the garden].

از منظر برنامه کمینه‌گرا، پوچ‌واژه وجودی می‌تواند با حضور در جایگاهی که فاقد نقش تناسبت، اصل فرافکن گسترده را برآورده کند. با این همه، پوچ‌واژه وجودی برخلاف همتای ضمیری اش فاقد مشخصه‌های حالت و شخص‌وشمار است. بدین ترتیب، وظیفه تطابق در شخص‌وشمار و بازیابی حالت هسته زمان برعهده موضوع درونی قرار می‌گیرد. براساس این رویکرد می‌توان تقابل جمله‌های (نا)دستوری زیر را تبیین کرد (هورنشتین و دیگران، ۲۰۰۵: ۲۹۹-۳۰۱):

- (7) a. [_{TP} there_i seems [_{TP} t_i to be [_{PP} a man in the room]]].
b. *[[_{TP} there_i seems [_{TP} t_i to be [_{PP} many people in the room]]]].
c. [_{TP} there_i seem [_{TP} t_i to be [_{PP} many people in the room]]].
d. *[[_{TP} there seem that [_{TP} [many people]_i are [_{PP} t_i in the room]]]].

در مجموع و با توجه به آنچه در زیربخش حاضر گفته شد، پوچ‌واژه ضمیری واجد هر سه مشخصه معرف (D)، شخص‌وشمار (φ)، و حالت (case) است؛ اما پوچ‌واژه وجودی از آن میان، تنها میزبان مشخصه معرف است و صرفاً می‌تواند با حضور در جایگاه روساختی فاعل، اصل فرافکن گسترده یا همان مشخصه معرف هسته زمان را بازیابی کند. در زیربخش بعدی به معرفی مفهوم تأثیر معرفگی می‌پردازیم که در مقدمه به نقل از کریمی (۲۰۰۵) به آن اشاره شده است. چنان‌که خواهیم دید، این محدودیت زبان‌ویژه تنها با پوچ‌واژه وجودی مرتبط است.

۲-۲- تأثیر معرفگی در جملات وجودی

تأثیر معرفگی که در جملات وجودی یافت می‌شود، از جمله پارامترهایی است که از زبانی به زبان دیگر تفاوت می‌کند. طبق تعریف، اگر هسته گروه معرف (DP) یک حرف تعریف معرفه^۱ یا یک سور عمومی^۲، یا یک اسم خاص^۳ باشد، نمی‌تواند در نقش موضوع درونی

1. definite article
2. universal quantifier
3. proper name

ساخت وجودی به‌کار رود (مورو، ۲۰۰۶: ۲۲۷؛ ردفورد، ۲۰۰۹: ۲۹۸). این تأثیر در زبان انگلیسی دیده می‌شود (8a)، اما در زبانی مانند ایتالیایی ساخت‌های وجودی^۱ تابع چنین محدودیتی نیستند (8b):

- (8) a. * There is John in this garden.
b. C' è Gianni in questo giardino.

در سنت دستور زایشی، بدساختی‌های جملاتی مثل (8a) را غالباً با تکیه بر حوزه معنا توضیح داده‌اند. برای مثال، چامسکی (۱۹۷۷: ۵۲) تصریح کرده است که حضور گروه اسمی معرفه در ساخت‌های وجودی انگلیسی تخطی از قواعد روساختی تعبیر معنایی است و تعارضی با قواعد نحوی ندارد.

در این میان، پرسش این است که اگر محدودیت معنایی مانع از حضور اسم‌های معرفه در ساخت‌های وجودی انگلیسی می‌شود، چرا چنین محدودیتی در ایتالیایی اعمال نمی‌شود. مورو (۲۰۰۶: ۲۲۸) در پاسخ به این پرسش دو فرض را پیش روی می‌گذارد. نخست آن‌که فرض کنیم دستور جهانی دارای پارامترهای معنایی دوارزشی است. در این مورد، اعمال قاعده محدودیت معرفگی ارزش بی‌نشان دارد و زبان‌ها به‌طور پیش‌فرض این محدودیت را رعایت می‌کنند. از این رو، کودکان ایتالیایی زبان که در روند یادگیری با جمله‌هایی از جنس (8b) مواجه می‌شوند، رفته‌رفته ارزش پارامتر [+ محدودیت معرفگی] را به [- محدودیت معرفگی] تبدیل می‌کنند تا با حذف این تأثیر، گروه‌های اسمی معرفه بتوانند در جملات وجودی حضور یابند. فرض دوم بر رویکردی مبتنی است که تنوعات پارامتری میان زبان‌ها را محدود به تفاوت‌های واژگانی آنها و به‌ویژه تفاوت در مشخصه‌های عناصری می‌داند که در گره‌های نقشی قرار می‌گیرند (از جمله مرنتز، ۱۹۹۵: ۳۷۲). بر این اساس، تفاوت ساخت‌های وجودی ایتالیایی و انگلیسی را چه‌بسا باید در تمایزات نحوی این دو زبان و از جمله در ویژگی‌های ضمیراندازی ایتالیایی و واژه‌بست بودن پوچ‌واژه وجودی «ci» جست.

ردفورد (۲۰۰۹: ۳۰۰) نیز دلیل تأثیر معرفگی را برپایه ملاحظات معنایی، اما از منظری دیگر، تبیین می‌کند. وی معتقد است اسم‌های نکره‌ای که به مشخص‌نمای گروه زمان حرکت

می‌کنند، بین خوانش معین و نامعین^۱ مبهم‌اند، مانند جمله (9a). اما اسم‌های نکره‌ای که در ساختار وجودی در گروه فعلی باقی می‌مانند، تنها دارای تعبیر نامعین‌اند؛ مانند جمله (9b). بدین ترتیب، ساخت وجودی به‌مثابه ابزاری نحوی است که از گروه اسمی ابهام‌زدایی می‌کند تا این عنصر فقط خوانش نامعین بیابد:

- (9) a. A man is in the room.
b. There is a man in the room.

همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، کریمی (۲۰۰۵: ۸۹-۹۴) با ارائه شواهد و استدلال‌هایی نشان می‌دهد که زبان فارسی فاقد پوچ‌واژه آشکار است. در بخش پایانی مقاله حاضر، ضمن موافقت با این تحلیل کریمی، نشان می‌دهیم که ظاهراً زبان فارسی مانند اغلب زبان‌های ضمیرانداز، پوچ‌واژه ضمیری آشکار ندارد؛ اما پذیرش این تحلیل، امکان وجود پوچ‌واژه پنهان را رد نمی‌کند. با این همه، کریمی (همان) تأکید می‌ورزد که زبان فارسی تابع تأثیر معرفگی نیست و از این رو، پوچ‌واژه پنهان نیز در این زبان وجود ندارد. درباره این بخش از تحلیل کریمی به چند نکته باید اشاره کرد. نخست آن‌که حتی اگر این تحلیل صحیح باشد که جملات زبان فارسی تابع تأثیر معرفگی نیستند و نبود چنین تأثیری بر نبود پوچ‌واژه پنهان دلالت می‌کند، صرفاً می‌توان نتیجه گرفت که این زبان پوچ‌واژه وجودی ندارد و این نتیجه را نمی‌توان به نبود پوچ‌واژه ضمیری تعمیم داد. وانگهی، جهت و روند این استدلال که گویا از نیافتن معلول (تأثیر معرفگی)، به نبود علت (پوچ‌واژه پنهان) می‌رسد، چندان منطقی نمی‌نماید.^۲ نکته آخر این‌که، همان‌گونه که در آغاز این زیربخش و با توجه به جمله (8b) اشاره شد، قاعده محدودیت معرفگی، پارامتری زبان‌ویژه است و ساخت‌های وجودی زبانی مانند ایتالیایی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. در این زبان ضمیرانداز، از یک‌سو پوچ‌واژه ضمیری پنهان وجود دارد و از سوی دیگر، به‌رغم نبود تأثیر معرفگی، جایگاه فاعل روستاختی در جملات وجودی، با یک پوچ‌واژه وجودی آشکار پر می‌شود. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که قائل شدن به پوچ‌واژه ضمیری

1. (non-)specific

۲. برای مثال، نبود تأثیر حیات فرازمینی بر سیاره زمین را نمی‌توان به نبود حیات نادیده در دیگر اجرام سماوی نسبت داد. اما برعکس، اگر وجود حیات در ماورای زمین اثبات شود، می‌توان درباره چرایی بود یا نبود اثر آن بر زمین بحث کرد.

پنهان در ساخت‌های زبان فارسی منع نظری ندارد. در بخش بعدی به شواهد تجربی این موضوع می‌پردازیم.

۳- پوچ‌واژه فاعلی^۱ در فارسی

ضمیرانداز بودن از پارامترهای زبان‌ویژه‌ای است که در دستور زایشی توجه بسیاری به آن شده است و زبان‌شناسان کوشیده‌اند تا ویژگی‌های مشترکی در میان این زبان‌ها بیابند. برخی از مهم‌ترین این ویژگی‌ها عبارت‌اند از وارونگی فعل-فاعل^۲ در جملات پرسشی، نبود تأثیر متمم‌سازرد^۳، و وجود پوچ‌واژه فاعلی پنهان (بورتزیو، ۱۹۸۶: ۱۰۴؛ سانچز، ۲۰۱۰: ۲۲). برای مثال، در ایتالیایی که ضمیر فاعلی می‌تواند حذف شود، هر سه ویژگی دیده می‌شود. با این‌همه، مطالعات اولیه زبان‌شناسان در حوزه زبان‌های ضمیرانداز غالباً به زبان‌های هم‌خانواده‌ای مثل ایتالیایی و اسپانیایی محدود بوده که دارای تطابق غنی فاعلی‌اند؛ اما بررسی‌های بیشتر نشان داده است که برخی از ویژگی‌هایی که برای زبان‌های ضمیرانداز برمی‌شمارند، الزاماً در همه اعضای این گروه یافت نمی‌شوند. برای نمونه، سانچز (۲۰۱۰: ۲۳) یادآور می‌شود که هرچند چینی از جمله زبان‌های گسسته است و طبیعتاً تصریف غنی ندارد، اما به فاعل تهی (و حتی مفعول تهی) اجازه می‌دهد که در ساختار جمله حضور یابد. در فارسی نیز اگرچه تأثیر متمم‌سازرد مانند اغلب زبان‌های ضمیرانداز مشاهده نمی‌شود (درزی، ۲۰۰۸)، اما همان‌گونه که می‌دانیم، وارونگی الزامی فعل-فاعل هم در ساخت‌های پرسشی آن رخ نمی‌دهد. در مورد ویژگی پوچ‌واژه پنهان در زبان‌های ضمیرانداز، درزی و تفکر رضایی (۱۳۸۹) در تحلیلی روشنگرانه نشان داده‌اند که این خصوصیت نیز الزاماً در همه زبان‌های فاعل‌تهی یافت نمی‌شود و برای مثال، فنلاندی و پرتغالی به‌رغم ضمیرانداز بودن، واجد پوچ‌واژه ضمیری آشکار هستند. به نظر می‌رسد مجموعه ویژگی‌هایی که در برخی از تحلیل‌ها برای زبان‌های ضمیرانداز برشمرده‌اند، از یکدیگر مستقل‌اند و هریک ممکن است از زبانی به زبان دیگر متفاوت باشد. به

-
1. expletive subject
 2. verb-subject inversion
 3. that- trace effect

همین ترتیب، احتمالاً نبود پوچ واژه آشکار در این دسته از زبان‌ها اصلی فراگیر نیست، بلکه گرایشی عمومی با ارزش بی‌نشان است که در اغلب زبان‌های فاعل‌تهی - و نه در همه آنها - یافت می‌شود. به هر تقدیر، در دو زیربخش بعدی با تکیه بر این روند کلی زبان‌های ضمیرانداز، نخست استدلال می‌کنیم که در فارسی پوچ واژه ضمیری پنهان وجود دارد. سپس در بخش چهارم که از پیامدها و پرسش‌های تحلیل حاضر سخن به میان می‌آید، نشان می‌دهیم که ظاهراً پوچ واژه آشکار در این زبان یافت نمی‌شود.

۳-۱ - پوچ واژه در محمول‌های نامفعولی

در طبقه محمول‌های تک‌ظرفیتی، یعنی محمول‌هایی که تنها یک نقش معنایی برای اعطا به یک موضوع دارند، برخی با یک کنشگر و برخی دیگر با یک کنش‌پذیر تلفیق می‌شوند که از آن میان، گروه اول محمول‌های ناکنایی^۱ (مانند: /ورفت) و گروه دوم محمول‌های نامفعولی (مانند: /مُرد) خوانده می‌شوند. در اشتقاق نحوی محمول‌های نامفعولی که عنصر کنشگر و در نتیجه مشخص‌نمای گروه فعلی بالایی (Spec, vP) وجود ندارد، موضوع درونی که نقش معنایی خود را از هسته محمول می‌گیرد، به انگیزه بازبینی مشخصه معرف هسته گروه زمان، به مشخص‌نمای این گروه حرکت می‌کند:

(۱۰) الف. چند کارگر از کارخانه اخراج شدند.

ب. TP چند کارگر_i vP از کارخانه [t_i vP] اخراج شدند.]]

↑ D/EPP

طبق بازنمایی (۱۰ - ب)، گروه معرف «چند کارگر» با نقش معنایی کنش‌پذیر که دارای مشخصه مقوله‌ای معرف (D) است، با گذر از ادات یا افزوده «از کارخانه» با نقش قیدی که مرز گروه فعلی کوچک را مشخص می‌کند، به مشخص‌نمای گروه زمان ارتقا یافته تا مشخصه تعبیرناپذیر معرف را بر روی هسته این گروه بازبینی کند. افزون‌براین، با توجه به این‌که محمول نامفعولی «اخراج شدن» قادر به بازبینی حالت مفعولی متمم خود نیست، در پی حرکت موضوع درونی به مشخص‌نمای گروه زمان، مشخصه حالت آن نیز ارزش فاعلی می‌گیرد و

این مشخصه تعبیرناپذیر از روی بازبینی‌کننده (هسته زمان) و بازبینی‌شونده (موضوع درونی) حذف می‌شود. از آنجاکه «چند کارگر» در محل تولید خود نقش معنایی پذیرفته، مشخص‌نمای گروه زمان در این اشتقاق نمی‌تواند جایگاه تتا باشد؛ زیرا براساس تعمیم تک‌تتا، به هر سازه تنها می‌توان یک نقش تتا اعطا کرد (اجر، ۲۰۰۳: ۸۱). به‌رغم تحلیل بالا، پرسش این است که چرا به‌جای اشتقاق (۱۰ - ب)، نمی‌توان سازه «چند کارگر» را در جای خود نگاه داشت و در جایگاه فاعل یک پوچ‌واژه درج کرد. در واقع، آیا نمی‌توان اشتقاقی مانند (۱۱ - ب) را به جمله (۱۱ - الف) نسبت داد (در بازنمایی نادرست زیر، نماد \emptyset نشانه پوچ‌واژه تهی است):

(۱۱) الف. از کارخانه چند کارگر اخراج شدند.

ب. $TP^* \emptyset [vp]$ از کارخانه $[vp]$ چند کارگر اخراج شدند.

در رد بازنمایی نادرست (۱۱ - ب) می‌توان گفت که اگر در جمله (۱۱) قائل به وجود پوچ‌واژه فاعلی تهی و درجا ماندن موضوع درونی شویم، مشخصه حالت سازه اخیر بازبینی‌نشده می‌ماند و اشتقاق در صورت منطقی فرومی‌ریزد. اما آیا موضوع درونی نمی‌تواند در صورت منطقی و در حرکتی پنهان به مشخص‌نمای گروه زمان برود و حالت خود را بازبینی کند؟ پاسخ به این پرسش هم منفی است، زیرا با درج پوچ‌واژه تهی، مشخصه حالت هسته گروه زمان پیشتر در فرایند بازبینی مشارکت کرده و از اشتقاق حذف شده است. بنابراین، این هسته مشخصه حالتی ندارد که بتواند جفت متناظر خود را بر روی موضوع درونی بازبینی و حذف کند. باین‌همه، این پرسش پیش می‌آید که چرا جمله (۱۱ - الف) نشان‌دار، اما به‌هرحال خوش‌ساخت است. پاسخ این پرسش در جابه‌جایی سازه «از کارخانه» به انگیزه‌های کلامی نهفته است. یعنی، پس از ارتقای موضوع درونی به مشخص‌نمای گروه زمان، قید مکان دستخوش مبتداسازی یا کانونی‌سازی شده و خود را به مشخص‌نمای گروه متناظر برکشیده است. بدین‌ترتیب، بازنمایی مناسب جمله (۱۱ - الف) به‌صورت (۱۲ - ب) خواهد بود:

1. Unique θ Generalization
2. Crash

(۱۲) الف. از کارخانه چند کارگر اخراج شدند.

ب. $[FocP/TopP]_k$ از کارخانه $[TP]_i$ چند کارگر $[i \text{ VP}]_k$ $[t_i \text{ VP}]_i$ اخراج شدند.

با توجه به آنچه گفته شد، ساخت‌های نامفعولی که فاقد موضوع بیرونی‌اند، بالقوه می‌توانند پذیرای یک پوچ‌واژه ضمیری باشند، مشروط بر آن‌که جایگاه فاعل آنها با حرکت اجباری موضوع درونی پر نشده باشد. در واقع، اگر ساختی نامفعولی یافت شود که یا فاقد موضوع درونی باشد (یعنی صفر ظرفیتی باشد)، یا موضوع درونی آن ناگزیر به حرکت به جایگاه فاعل روساختی نباشد (یعنی نیازمند حالت نباشد)، می‌توان حضور پوچ‌واژه را در آن توجیه کرد. با توجه به آنچه در پی خواهد آمد، به نظر می‌رسد که هر دو ساخت مورد نظر در فارسی وجود داشته باشند.

صحرائی و کاظمی‌نهاد (۱۳۸۵) مجهول‌های زبان فارسی را به اسم مفعول و فعل «شدن» محدود نمی‌کنند و صورت‌هایی مانند «پذیرایی شدن، حمایت شدن، دعوت شدن، ثبت‌نام شدن» و جز آنها را نیز مجهول برمی‌شمارند؛ اما نکته مهم این‌که آنها در تحلیل خود دو نوع ساخت متمایز را در این نوع محمول‌ها از هم بازمی‌شناسند. یکی نمونه‌هایی مانند (۱۳ - الف) که آن را ساخت مجهول می‌دانند و دومی داده‌هایی همچون (۱۳ - ب) که آن را ساخت غیرشخصی تلقی می‌کنند:

(۱۳) الف. دانشجویان حمایت/دعوت/پذیرایی/ثبت‌نام شدند.

ب. از دانشجویان حمایت/دعوت/پذیرایی/ثبت‌نام شد.

به نظر نگارنده، داده‌های (۱۳) تفاوت معنایی و نحوی عمده‌ای ندارند و از این رو، اطلاق دو ساخت و عنوان متفاوت به آنها چندان صحیح نمی‌نماید. پیش از پرداختن به بحث پوچ‌واژه، دلیل وجود دو اشتقاق نحوی به ظاهر متفاوت برای محمول مرکبی مانند «حمایت شدن» را چنین می‌توان توضیح داد که همتای متعدی این محمول، یعنی «حمایت کردن»، در ساختار زیرمقوله‌ای خود به اختیار، یک گروه اسمی (معرف) یا حرف اضافه‌ای می‌پذیرد. این موضوع پدیده‌ای آشنا و متداول در همه زبان‌هاست. برای مثال، اجر (۲۰۰۳: ۸۷) نشان می‌دهد که در زبان انگلیسی، فعلی همچون «*intone*» در ساختار زیرمقوله‌ای خود یک گروه اسمی یا یک بند

متممی را برمی‌گزینند. بدین ترتیب، محمول مرکب متعددی «حمایت کردن» در یکی از دو ساختار زیر تظاهر می‌یابد:

الف. آنها [NP دانشجویان را] حمایت کردند.

ب. آنها [pp از دانشجویان] حمایت کردند.

با توجه به ساختار دوگانه «حمایت کردن» در (۱۴ - الف و ب)، صورت نامفعولی آن نیز دارای اشتقاقی دوگانه است که در (۱۳ - الف و ب) مشاهده شد.

در ساخت‌های مجهول و نامفعولی، عاملی با ستاندن نقش تتا از جایگاه فاعل، آن را پذیرای فرود عصری دیگر می‌کند. بنابراین، موضوع درونی باید به انگیزه برآوردن اصل فرافکن گسترده به مشخص-نمای گروه زمان حرکت کند تا ضمناً مشخصه حالت آن نیز بازبینی شود. تفاوت روساختی جمله‌های (۱۳ - الف و ب) در واقع از این مرحله ریشه می‌گیرد. در (۱۳ - الف) گروه اسمی «دانشجویان» به مشخص‌نمای گروه زمان می‌رود تا برای برآوردن اصل فرافکن گسترده، مشخصه تعبیرناپذیر معرف (uD) را بروی هسته زمان بازبینی و حذف کند. در این روند، مشخصه حالت «دانشجویان» نیز ارزش فاعلی می‌گیرد و پس از بازبینی حذف می‌شود. به‌همین دلیل، این سازه از درون جایگاه فاعل در مشخصه شخص و شمار با فعل سبک تطابق دارد. در مقابل در (۱۳ - ب)، گروه حرف اضافه‌ای «از دانشجویان» نه تنها نیازی به حالت ندارد، بلکه اساساً به دلیل مشخصه مقوله‌ای خود (P)، نمی‌تواند مشخصه معرف (D) را بر روی هسته زمان بازبینی کند. بنابراین، یک پوچ‌واژه تهی باید در مشخص-نمای گروه زمان ادغام شود تا اشتقاق نجات یابد؛ در غیر این صورت، به‌دلیل باقی ماندن مشخصه تعبیرناپذیر معرف، ساختار نحوی در سطح صورت منطقی فرومی‌ریزد. نشانه حضور این پوچ‌واژه تهی، شناسه سوم شخص مفرد بر روی فعل سبک است. اگر این تبیین درست باشد، نیازی نخواهد بود که دو نام و ساختار متفاوت را به داده‌های (۱۳ - الف و ب) نسبت دهیم.^۱

۱. ساختار نحوی (۱۳ - ب) هرچه باشد، اطلاق نام غیرشخصی به آن دقیق به‌نظر نمی‌رسد. در واقع، به‌جز تفاوت نحوی اشاره‌شده، تفاوت معنایی عمده‌ای بین (۱۳ - الف) و (۱۳ - ب) مشاهده نمی‌شود و در هر دو جمله یک فاعل معین با مصداق بیرونی وجود دارد که یا برای گوینده ناشناس است یا او به هر دلیل از ذکر آن خودداری کرده است. ساخت‌هایی را می‌توان غیرشخصی نامید که فاعل ساختاری آن بتواند تعبیر دلخواهی بیابد؛ مانند: «از دانشجویان باید حمایت کرد»، یا «می‌توان دانشجویان را دعوت کرد».

این تحلیل برای آن دسته از ساخت‌های «اسم مفعول + شدن» نیز که موضوع درونی‌شان گروه حرف اضافه‌ای است، کارآمد می‌نماید؛ مانند نمونه (۱۵ - الف) و بازنمایی آن در (۱۵ - ب). در این جمله، قید «روزبه‌روز» اداتی فرض شده که به سطح گروه فعلی کوچک متصل شده است:

(۱۵) الف. روزبه‌روز به ثروت‌شان افزوده شد.

ب. TP ∅ [vP روزبه‌روز [AP [PP به ثروت‌شان] افزوده] شد]]].

در نمونه بالا، محمول نامفعولی «افزوده شدن» (یا به تعبیری، فعل مجهول) حالتی ندارد که به موضوع درونی خود بدهد و گروه حرف اضافه‌ای «به ثروت‌شان» هم نیازی به حالت ندارد. بدین ترتیب، سازه یادشده در محل ادغام خود باقی می‌ماند و پوچ‌واژه ضمیری پنهان، برای برآوردن نیازهای ساختاری جمله، مستقیماً در جایگاه فاعل روساختی ادغام می‌شود.

علاوه بر گروه حرف اضافه‌ای، بند متممی هم نیازمند حالت نیست. بنابراین، اگر محمول نامفعولی‌ای یافت شود که موضوع درونی آن بند متممی باشد، باز هم انتظار می‌رود که این سازه در جای خود بماند و پوچ‌واژه تهی به نیابت از فاعل، در مشخص‌نمای بند اصلی بنشیند. بررسی این موضوع را می‌توان به پژوهش‌های بیشتر واگذار کرد، اما احتمالاً جمله‌هایی شبیه به «دعا می‌شود که طرفین به توافق رسیده‌اند» دارای ویژگی مورد نظرند؛ مگر آن‌که چنین فرض کنیم که «دعا می‌شود» یک موضوع درونی دیگر نیز دارد که می‌تواند با ضمیر اشاره یا یک گروه اسمی آشکار تحقق یابد (؟؟/این/این موضوع دعا می‌شود که طرفین به توافق رسیده‌اند). نگارنده چنین جملاتی را بدساخت و غیرطبیعی می‌داند و معتقد است که «دعا کردن» محمول دوظرفیتی است و موضوع درونی آن می‌تواند گروه معرف یا بند متممی باشد. از این رو، گونه نامفعولی «دعا شدن» باید صرفاً یک موضوع درونی داشته باشد و هرگاه این موضوع درونی از نوع بند متممی باشد، درج پوچ‌واژه در جایگاه فاعل اجباری خواهد بود.

۳-۲ - پوچ‌واژه در محمول‌های صفرظرفیتی

تا به اینجا نشان داده‌ایم در آن دسته از محمول‌های نامفعولی که موضوع درونی‌شان از مقوله گروه معرف نیست و نمی‌توانند به مشخص‌نمای گروه زمان حرکت کنند، درج پوچ‌واژه

اجباری است؛ مانند ساخت نامفعولی (۱۵ - الف) و بازنمایی آن در (۱۵ - ب) که در سنت دستورنویسی جمله مجهول خوانده می‌شود و یک پوچ‌واژه ضمیری پنهان در جایگاه فاعل روساختی حضور می‌یابد تا از این رهگذر، اصل فرافکن گسترده برآورده شود.

وجود پوچ‌واژه در مجهول‌های تحلیلی (فعلی یا صفتی) پدیده‌ای نادر در میان زبان‌ها نیست. اموندز (۲۰۰۶: ۱۷) نشان می‌دهد که در مجهول‌های فعلی و صفتی، جایگاه ساختاری فاعل می‌تواند با یک پوچ‌واژه (تهی یا آشکار) پر شود؛ مانند نمونه زیر در زبان نروژی که در آن پوچ‌واژه آشکار در جایگاه فاعل تظاهر یافته است:

- (16) a. Det vart sung.
b. 'It was sung.'

ساخت (16a) در واقع دارای یک محمول صفرظرفیتی (sung) است که در آن هیچ نوع موضوع درونی یا بیرونی وجود ندارد. در نتیجه، یک پوچ‌واژه آشکار در جایگاه فاعل جمله قرار گرفته است. محمول‌های مرتبط با آب‌وهوا در زبان انگلیسی نیز که نمونه‌ای از آن در (1b) آمده است، وضعیت مشابهی دارند و به اجبار به پوچ‌واژه فاعلی «it» مجوز حضور می‌دهند. اما آیا محمول صفرظرفیتی در زبان فارسی هم وجود دارد، به گونه‌ای که مشخص نمای گروه زمان در آن به‌ناگزیر با یک پوچ‌واژه ضمیری پر شود تا مشخصه‌های تعبیرناپذیر بازبینی شوند؟

به نظر می‌رسد که پاسخ پرسش بالا مثبت باشد. در واقع، هم ساختاری شبیه به (16a) در زبان فارسی یافت می‌شود، هم محمول‌هایی از جنس ساخت‌های آب‌وهوایی در این زبان وجود دارد. برای بررسی این موضوع، ساخت‌های گروه نخست را محمول‌های «برخوردی» (نمونه‌های ۱۷- الف) و جملات گروه دوم را محمول‌های «اقلیمی» (نمونه‌های ۱۷- ب) می‌نامیم:

(۱۷) الف. دعوا/ جنگ/ بگومگو/ اعتصاب/ تصادف شد.

ب. طوفان/ آفتاب/ کسوف/ کولاک/ بهار شد.

در محمول‌های برخوردی (۱۷- الف)، عنصر نخست جزء غیرفعلی یک محمول مرکب صفرظرفیتی، و «شد» هسته فعل سبک است. جزء غیرفعلی (که از قضا در هر دو گروه، از

مقوله اسم است) از جنس عبارت‌های ارجاعی نیست و بنابراین، آن را نمی‌توان موضوع در نظر گرفت. وانگهی، اگر این عناصر را موضوع فرض کنیم، ساخت‌های یادشده فاقد محمول خواهند بود، زیرا فعل دستوری «شدن» به‌تنهایی ویژگی محمولی ندارد. افزون‌براین، هیچ عنصر اسمی آشکاری نمی‌تواند در جایگاه فاعل ساخت‌های برخورداری آشکار شود. ای‌بسا گفتن ندارد که در جملاتی مانند «اینجا دعوا شد» و «بین‌شان جنگ شد»، از یک‌سو عناصر «اینجا» (در واقع: «در اینجا») و «بین‌شان» نقش موضوعی ندارند و در حکم افزوده‌اند. از سوی دیگر، این سازه‌ها گروه حرف اضافه‌ای‌اند و مشخصه مقوله‌ای معرف (D) ندارند و بی‌تردید، نمی‌توانند به انگیزه‌بازبینی مشخصه تعبیرناپذیر معرف (UD) در هسته زمان، به جایگاه فاعل بند خود حرکت کنند. مجموعه ملاحظات پیش‌گفته به این نتیجه می‌انجامد که در ساخت‌های برخورداری (۱۷- الف) یک پوچ‌واژه ضمیری در جایگاه روساختی فاعل حضور دارد که مانند اغلب هم‌تایان خود در دیگر زبان‌های ضمیرانداز، فاقد جوهر آوایی است.

محمول‌های اقلیمی در (۱۷- ب) نیز دقیقاً وضعیت مشابهی دارند. در این ساخت‌ها از همراهی یک اسم با فعل سبک «شدن»، محمول مرکبی ساخته شده که صفرظرفیتی است و نه‌تنها خود موضوعی ارجاعی با نقش معنایی ندارد، بلکه به گروه‌های اسمی آشکار اجازه حضور در جایگاه فاعل را نمی‌دهد. باز هم بدیهی است که نمونه‌هایی مانند «*هوا طوفان شد» یا «*آسمان آفتاب شد» نادرستی‌اند و مقوله دستوری هسته محمول‌شان با جملات خوش ساختی همچون «هوا طوفانی شد» یا «آسمان آفتابی شد» تفاوت دارد. در مجموع و با توجه به آنچه در دو زیربخش اخیر گفته شد، به‌نظر می‌رسد که زبان فارسی مانند بسیاری از زبان‌های ضمیرانداز به یک پوچ‌واژه ضمیری پنهان مجوز حضور می‌دهد و این پوچ‌واژه رفتار و ویژگی‌هایی مانند هم‌تای آشکار خود در زبان انگلیسی دارد. این ویژگی‌ها در زیر خلاصه شده‌اند:

(۱۸) پوچ‌واژه ضمیری پنهان در فارسی:

- الف. در جایگاه روساختی فاعل که فاقد نقش معنایی است، تظاهر می‌یابد.
ب. دارای مشخصه معرف است و اصل فرافکن گسترده را برآورده می‌کند.

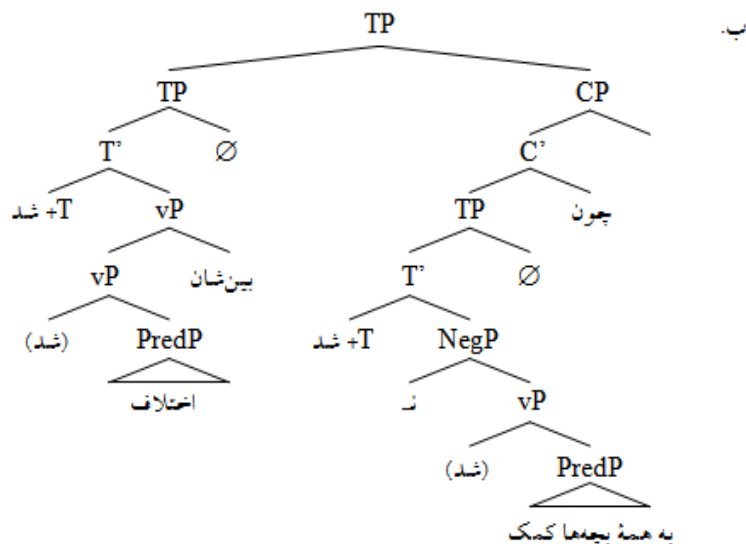
پ. دارای حالت است و مشخصه حالت هسته گروه زمان را بازبینی می‌کند.

ت. دارای مشخصه سوم شخص مفرد است و با فعل بند خود تطابق می‌کند.

در بخش بعدی به پیامدها و پرسش‌های پیش روی این تحلیل می‌پردازیم و امکان وجود پوچ‌واژه ضمیری آشکار را در فارسی بررسی می‌کنیم.

۴ - پیامدها و پرسش‌ها

در بخش پیشین استدلال شد که در زبان فارسی مانند بسیاری از زبان‌های ضمیرانداز پوچ‌واژه ضمیری پنهان وجود دارد و این عنصر در جایگاه فاعل روساختی همهٔ محمول‌های صفرظرفیتی و نیز آن دسته از محمول‌های نامفعولی که موضوع درونی‌شان از مقولهٔ گروه معرف نیست، حضور می‌یابد تا نیازهای ساختاری جمله را برآورده کند. بدین ترتیب و براساس ویژگی‌هایی که در (۱۸) آمده‌اند، می‌توان تبیین مناسبی برای ساخت نحوی (۱۹) - الف) و بازنمایی آن در (۱۹) - ب) فراهم آورد. در این جملهٔ مرکب، بند علی (چون به همهٔ بچه‌ها کمک نشد) به پیروی از رویکرد رایج در برنامهٔ کمینه‌گرا (اجر، ۲۰۰۳: ۳۲۸)، مانند یک ادات به بند اصلی (بین‌شان اختلاف شد) متصل شده و یک گروه زمان را بازتولید کرده است: (۱۹) الف. چون به همهٔ بچه‌ها کمک نشد، بین‌شان اختلاف شد.



همان‌گونه که در نمودار بالا ملاحظه می‌شود، گروه زمان در فارسی مانند زبان‌های فعل‌پایان خانواده زبانی ژرمنی (از جمله آلمانی، هلندی و فلاندری غربی) هسته‌پایان در نظر گرفته شده است (هگمن، ۱۹۹۵: ۵۲). همچنین، مشخصه تعبیرناپذیر تصریف (uInfl) بر روی هسته گروه فعلی کوچک در بسیاری از زبان‌هایی که تطابق غنی فعل و فاعل دارند، قوی است (مانند ایتالیایی و فرانسوی) و حرکت فعل به هسته زمان در آنها رخ می‌دهد (چینکوئه، ۱۹۹۹: ۵۸). در اینجا نیز فعل سبک «شدن» که جزء فعلی محمول مرکب است، به هسته گروه زمان رفته تا مشخصه تعبیرناپذیر تصریف آن در رابطه‌ای موضعی بازبینی شود؛ گواهی که این حرکت هسته‌به‌هسته مد نظر تحلیل حاضر نیست و بود یا نبود آن تأثیری بر وضعیت فاعل و پوچ‌واژه ندارد. باید یادآور شد که به دلیل نبود کنشگر، گروه فعلی بالایی در هر دو جمله علی و اصلی جایگاه مشخص‌نما ندارد.

در بند علی، عنصر علت‌ساز «چون» در هسته گروه متمم‌ساز و فرافکن نفی بر فراز گروه فعلی بالایی تظاهر یافته است. هسته محمول مرکب در بند علی، اسم «کمک» است و موضوع درونی آن نیز با گروه حرف اضافه‌ای «به همه بچه‌ها» تحقق یافته است. با توجه به این که گروه حرف اضافه‌ای از یک سو به حالت نیازی ندارد و از سوی دیگر فاقد مشخصه معرف است تا با ارتقا به مشخص‌نمای گروه زمان، اصل فرافکن گسترده را برآورده کند، به‌ناگزیر یک پوچ‌واژه پنهان باید در این جایگاه درج شود؛ در غیر این صورت، اشتقاق در سطح صورت منطقی فرومی‌ریزد. این پوچ‌واژه ضمن بازبینی و حذف مشخصه حالت هسته گروه زمان، به مشخصه تعبیرناپذیر این هسته نیز ارزش [سوم شخص مفرد] می‌دهد و آن را بازبینی و حذف می‌کند. ارزش یادشده بر روی فعل سبک تظاهر می‌یابد.

فرایندی مشابه در بند پایه نیز رخ می‌دهد. در این بند، گروه حرف اضافه‌ای «بین‌شان» که با نقش قیدی به گروه فعلی بالایی متصل شده و یک گروه مشابه را بازتولید کرده است، به دلیل نداشتن مشخصه مقوله‌ای معرف نمی‌تواند اصل فرافکن گسترده را برآورده کند. افزون‌براین، هسته محمول صفرظرفیتی این جمله، یعنی عنصر اسمی «اختلاف»، فاقد هرگونه موضوع بیرونی و درونی است. از این رو، در جایگاه فاعل روساختی این جمله هم باید

پوچ‌واژه‌ای ادغام شود تا همان مشخصه‌های پیش‌گفته را بازبینی و حذف کند. اگر این تحلیل صحیح باشد، زبان فارسی را باید واجد پوچ‌واژه پنهان دانست. اما آیا پوچ‌واژه ضمیری آشکار نیز در این زبان ضمیرانداز یافت می‌شود؟ برای بررسی این موضوع نخست جمله‌های زیر را در نظر می‌گیریم (هرجا که «این» صفت اشاره نیست، بعد از آن یک ویرگول قرار گرفته تا از خلط معنا جلوگیری شود):

(۲۰) الف. این مادر بود که به‌پای فرزندش نشست. (این مادر مشخص، نه آن یکی مادر)

ب. این، مادری بود که به‌پای فرزندش نشست. (مادری مشخص از میان چند مادر)

پ. این، مادر بود که به‌پای فرزندش نشست. (نه پدر یا هرکس دیگر)

به‌رغم شباهت‌های صوری و قرابت معنایی این جملات، بررسی دقیق‌تر نشانگر برخی تفاوت‌های ساختاری بین آنهاست. هر سه جمله دارای ساخت اسنادی شده یا شبهه‌اسنادی‌اند که در آنها یک بند موصولی پس‌گذاری شده است. از آن میان، ساخت (۲۰-پ) جمله هدف است که در برخی از تحلیل‌ها، عنصر «این» در آن پوچ‌واژه به‌شمار رفته است (از جمله نک: درزی و تفکر رضایی ۱۳۸۹؛ حق‌بین و فشندکی ۱۳۹۰). در این داده‌ها، فعل ربطی بین دو گروه اسمی پیوند برقرار کرده است؛ گویان که ممکن است یکی از دو گروه اسمی به قرینه معنوی تظاهر نیافته باشد.

ابتدا باید دید که در این سه جمله، بند موصولی وابسته چه سازه‌ای است و کدام گروه اسمی به قرینه حذف شده است. عناصر درون پرائتز سازه‌هایی‌اند که حذف شده‌اند:

(۲۱) الف. ≡ (۲۰) الف. این مادر، (همان شخصی) [که به‌پای فرزندش نشست] بود.

ب. ≡ (۲۰) ب. این (شخص)، مادری [که به‌پای فرزندش نشست] بود.

پ. ≡ (۲۰) پ. مادر، این (شخص) [که به‌پای فرزندش نشست] بود.

در جمله (الف)، «این» صفت اشاره و سازه «این مادر» فاعل است. در جمله (ب)، «این» بدون واژه «شخص» ضمیر اشاره و با وجود «شخص» صفت اشاره محسوب می‌شود و در هر حال در جایگاه فاعل نشسته است. اما آیا در جمله (پ)، «این» پوچ‌واژه ضمیری است و به نیابت از فاعل تظاهر یافته است؟ به‌نظر می‌رسد که به چند دلیل پاسخ این پرسش منفی باشد.

یکم: چنان‌که در نمودار (۱۹-ب) و تحلیل مبتنی بر آن دیدیم، چون پوچ‌واژه ضمیری در جایگاه فاعل قرار می‌گیرد، مشخصه‌های شخص‌و‌شمار را در هسته‌گروه زمان ارزش‌گذاری و بازیابی می‌کند و فعل جمله را به تطابق با خود وامی‌دارد. اما در جمله (۲۰-پ)، سازه «مادر» با فعل تطابق دارد و در صورتی که تکواژ تصریفی جمع بگیرد، فعل جمله هم باید با آن تطابق کند (این، مادران بودند که به پای فرزندان‌شان نشستند). همین نکته در مورد جمله زیر نیز صادق است:

(۲۲) الف. این، علی بود که توانست آن بحران را پشت سر بگذارد.

ب. این، ما بودیم که توانستیم آن بحران را پشت سر بگذاریم.

بدین ترتیب، فاعل جمله «علی/ما» است و «این» عنصری است که برای یافتن خوانش نشاندار به جایگاه بالاتری جابه‌جا شده است. چنان‌که می‌دانیم، جملاتی مانند (۲۱-پ) یا (۲۲-الف و ب) دارای خوانش تأکیدی‌اند (در مقابل: مادر به پای فرزندش نشست) و طبیعی است که عنصر «این» به انگیزه‌های کلامی دستخوش جابه‌جایی شود و پیش از فاعل روساختی تظاهر یابد.

دوم: جملات (۲۱-الف و ب) نشان می‌دهند که در ساخت‌های پس‌گذاری (با حضور دو گروه اسمی)، بند موصولی متعلق به فاعل روساختی نیست، بلکه از مجاور عنصر درون گروه فعلی به انتهای جمله پس‌گذاری شده است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در (۲۱-پ) نیز عنصر «این» که بند موصولی پذیرفته، در جایگاه فاعل روساختی قرار ندارد.

سوم: پوچ‌واژه‌ها و گروه‌های اسمی (یا معرف) در توزیع تکمیلی‌اند و به دلایل ساختاری که شرح آن رفت، در جایگاهی که پوچ‌واژه می‌آید، یک گروه معرف آشکار نمی‌تواند تظاهر یابد. با این همه، امکان جانشینی [DP/ین + گروه اسمی] به جای «این» در (۲۱-پ) یا (۲۲-الف)، نشان می‌دهد که «این» پوچ‌واژه ضمیری نیست (مانند: ۲۳ الف و ب). این موضوع در ساخت‌های پس‌گذاری‌ای که به جای گروه اسمی، صفت در جایگاه مسند می‌نشیند، واضح‌تر است (مانند: ۲۳-پ):

(۲۳) الف. این (شخص)، مادر بود که به پای فرزندش نشست.

ب. این (شخص)، علی بود که توانست آن بحران را پشت سر بگذارد.

پ. این (موضوع)، واضح است که علی نمی‌تواند در امتحان قبول شود.

چهارم: اگر «ین» در جمله‌های بالا پوچ‌واژه باشد، انتظار می‌رود که به دلیل ماهیت غیرارجاعی‌اش، فقط «جاپرکن» باشد و برخلاف ضمائر اشاره و گروه‌های اسمی آشکار نتواند با یک بند موصولی توصیف شود. جمله‌های دستوری زیر این پیش‌بینی را تأیید نمی‌کنند:

(۲۴) الف. این (کسی) [که به پای فرزندش نشست] مادر بود.

ب. این (شخصی) [که توانست آن بحران را پشت سر بگذارد] علی بود.

پ. این (قضیه) [که علی نمی‌تواند در امتحان قبول شود] واضح است.

در مجموع، به نظر می‌رسد که در جملات یادشده «ین» – با ماهیت تأکیدی – از جنس ضمیر اشاره یا صفت اشاره‌ای است که موصوف‌اش به قرینه معنایی حذف شده است.^۱ به همین دلیل، این عنصر می‌تواند جمع بسته شود یا با ضمیر اشاره «آن» جایگزین شود:

(۲۵) اینها/اونها/اون بچه‌ها/این بچه‌های شیطان، علی و دوستانش بودند که از اینجا رد شدند.

به هر تقدیر، هر چند حضور پوچ‌واژه آشکار در زبان‌های ضمیرانداز منع تجربی و نظری ندارد، اما دست‌کم نگارنده نمونه‌ای در فارسی نیافته است که در آن پوچ‌واژه آشکار به‌کار رفته باشد.

۵ - نتیجه

در مقاله حاضر به بررسی امکان وجود پوچ‌واژه ضمیری در زبان فارسی پرداختیم. در این میان، ضمن بررسی ویژگی‌های نحوی پوچ‌واژه‌های ضمیری و وجودی در چارچوب برنامه کمینه‌گرا، به پیروی از درزی و تفکر رضایی (۱۳۸۹) نشان دادیم که این زبان ضمیرانداز

۱. یکی از داوران محترم اشاره کرده‌اند که در ساخت «ین که طرفین به توافق رسیده‌اند، شایعه است»، «ین» عنصری خنثاست که با بند متممی توصیف شده است. به نظر نگارنده در این نمونه نیز «ین» ضمیر اشاره است و می‌تواند با یک «صفت اشاره + موصوف» جایگزین شود؛ مانند: «این حرف‌ها که طرفین به توافق رسیده‌اند، شایعه است». جمله اصلی عبارت است از: «ین (حرف‌ها/ موضوع/ مسئله) شایعه است» که در آن عنصر «ین» (با یا بی موصوف) بند موصولی (که طرفین به توافق رسیده‌اند) پذیرفته است.

می‌تواند دارای پوچ‌واژه فاعلی باشد. همچنین تأکید شد که تأثیر معرفگی با پوچ‌واژه وجودی مرتبط است و این محدودیت، بود یا نبود پوچ‌واژه ضمیری را رد یا تأیید نمی‌کند. سپس استدلال کردیم که از یک سو فارسی مانند اغلب زبان‌های ضمیرانداز فاقد پوچ‌واژه آشکار است، و از سوی دیگر، جفت پنهان آن در جایگاه فاعل همهٔ محمول‌های صفرظرفیتی و نیز آن دسته از محمول‌های نامفعولی که موضوع درونی‌شان از مقولهٔ گروه اسمی نیست و حالت نمی‌خواهد، حضور می‌یابد تا نیازهای ساختاری جمله را برآورده کند. طبق این تحلیل، انتظار می‌رود که در محمول نامفعولی و ارتقایی «به‌نظر رسیدن» (برای بحث جامع دربارهٔ این ساخت‌ها، نک: درزی ۱۹۹۶؛ درزی ۱۳۸۵) که یک بند متممی را به‌عنوان موضوع درونی می‌پذیرد، یک پوچ‌واژه پنهان در جایگاه فاعل تظاهر یابد و مانع از حضور همتای آشکار خود شود: (مانند: (۳) این) به‌نظر می‌رسد که علی و بردارش آمدند). این پدیده در افعال ارتقایی زبان انگلیسی (آنجا که یک بند متممی ایستا را برمی‌گزینند) عیناً دیده می‌شود؛ با این تفاوت که در انگلیسی پوچ‌واژه ضمیری جوهر آوایی دارد.

کتابنامه

- حقیقین، فریده و شهره فشندکی (۱۳۹۰). «زبان فارسی و ضمیر پوچ‌واژه‌ای». پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. ۲(۱): ۸۷-۱۰۱.
- درزی، علی و شجاع تفکر رضایی (۱۳۸۹). «پوچ‌واژه در زبان فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۲(۲): ۵۷-۷۳.
- صحرايي، رضا و رقيه كاظمي‌نهاد (۱۳۸۵). «تأملی در ساخت مجهول فارسی امروز». مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. ۲۰ (پیاپی ۱۷): ۷۷-۹۷.
- Adger, D. (2003). *Core Syntax, a Minimalist Approach*. Oxford: Oxford University Press.
- Belletti, A. (1988). "The case of unaccusatives". *Linguistic Inquiry*, 19: 1-34.
- Boeckx, C. (2000). EPP eliminated. ms., University of Connecticut, Storrs.
- Burzio, L. 1986. *Italian Syntax*. Dordrecht: Reidel.
- Chomsky, N. (1995). *The Minimalist program*. MIT Press, Cambridge, MA.

- Chomsky, N. (1981). *Lectures on government and binding*. Dordrecht: Foris.
- Chomsky, N. (1977). *Essays on Form and Interpretation*. NY: North-Holland.
- Cinque, G. (1999). *Adverbs and Functional Heads, A Cross-Linguistic Perspective*. NY: Oxford University Press.
- Darzi, A. (2008). "On the vP Analysis of Persian Finite Control Constructions". *Linguistic Inquiry*, 39(1): 103-116.
- Darzi, A. (1996) Word order, NP movement, and opacity conditions in Persian, Ph.D dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign.
- Emonds, J. (2006). "Adjectival Passives: The Construction in the Iron Mask". In M. Everaert and H. V. Riemsdijk (Eds.). *The Blackwell Companion to Syntax* (I:16-60). Oxford: Blackwell Publishing.
- Haegeman, L. (1995). *The Syntax of Negation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Haegeman, L. (1994). *Introduction to Government & Binding Theory*, Oxford: Blackwell.
- Heycock, C. (2013). "The syntax of predication". In: M.d. Dikken (Ed). *The Cambridge Handbook of Generative Syntax* (322-352). Cambridge: Cambridge University Press.
- Hornstein, N. (2000). "Existentials, A-chains, and reconstruction". *DELTA* 16 special: 45-79.
- Hornstein, N. and Nunes, J., Grohmann, k.k. (2005). *Understanding Minimalism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Karimi, S. (2005). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Marantz, A. (1995). "A Reader's Guide to a Minimalist Program for Linguistic Theory". In: Gert Webelhuth (ed.). *The Principles and Parameters Approach to Syntactic Theory: A Synopsis*. Oxford: Blackwell.
- Moro, A. (2006). "Existential Sentences and Expletive There". In M. Everaert and H. V. Riemsdijk (Eds.). *The Blackwell Companion to Syntax* (II: 210-236). Oxford: Blackwell Publishing.
- Radford, A. (2009). *Analysing English Sentences, a Minimalist Approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rizzi, L. (1986). "Null objects in Italian and the theory of pro". *Linguistic Inquiry*, 17: 501- 557.

- Sanchez, L. (2010). *The Morphology and Syntax of Topic and Focus*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Svenonius, P. (2002). *Subjects, Expletives, and the EPP*. Oxford: Oxford University Press.
- Taleghani, A.H. (2008). *Modality, Aspect and Negation in Persian*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.

مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، علمی- پژوهشی، شماره پیاپی ۱۱- پاییز و زمستان ۱۳۹۳

دکتر رضا پیش‌قدم (استاد زبان انگلیسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، نویسنده مسؤول)^۱

دکتر شهلا شریفی (دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد)^۲

آتنا عطاران (دانشجوی دکتری آموزش زبان انگلیسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد)^۳

بررسی کاربرد فعل رفتن در گویش مشهدی و زبان انگلیسی:

شباهت‌ها و تفاوت‌ها

چکیده

با توجه به اهمیت گویش مشهدی در مقایسه با دیگر گویش‌ها، این پژوهش به دنبال بررسی فعل رفتن به معنای شدن در گویش مشهدی زبان فارسی و مقایسه آن با زبان انگلیسی است. از دیگر اهداف این پژوهش بررسی تأثیر متغیرهایی از قبیل سن، جنسیت، سطح تحصیلات و طبقه اجتماعی بر میزان استفاده از فعل رفتن در گویش مشهدی می‌باشد. به منظور گردآوری داده‌ها، ۳۰۰ مکالمه در موقعیت‌های مختلف از خانم‌ها و آقایانی با سنین مختلف (۱۳ تا ۷۶ سال) با سطح تحصیلات و شرایط اجتماعی متفاوت (پایین، متوسط و بالا) جمع‌آوری شد و نتایج به صورت جدول ارائه شد. جهت گردآوری داده در بخش انگلیسی و بررسی بیکره زبانی، از بانک‌های اطلاعاتی زبان و کتب مرجع استفاده شد. یافته‌های این پژوهش نشان داد که استفاده از فعل رفتن به معنای شدن در گویش مشهدی تحت تأثیر متغیرهای سن، جنسیت، سطح تحصیلات و طبقه اجتماعی می‌باشد. افزون بر این، کاربرد این فعل در گویش مشهدی و زبان انگلیسی شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد.

کلیدواژه‌ها: گویش مشهدی، فعل رفتن، شدن، زبان انگلیسی.

۱. مقدمه

با نگاهی بر مباحث زبان‌شناسی می‌توان دریافت در طول دوره‌های مختلف بخش‌های مختلفی از یک متن و یا جمله مورد توجه زبان‌شناسان بوده است. با ورود به دوره

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۸/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۳۰

2- sh-sharifi@um.ac.ir

1- pishghadam@um.ac.ir

3- atena.attaran@stu-um.ac.ir

نقش‌گرایی^۱، زبان‌شناسانی چون اندرسون^۲ و شیرای^۳ (۱۹۹۴) و باردوی هارلیگ^۴ و رینولدز^۵ (۱۹۹۵) "فعل" جمله را مورد توجه خویش قرار دادند و سعی بر آن داشتند تا با بررسی افعال جمله به واکاوی معنا بپردازند؛ زیرا در این دوره آن‌ها به دنبال این بودند تا به ماهیت شکل‌گیری تدریجی نظام میان‌زبانی^۶ و نحو جملات^۷ پی ببرند. این زبان‌شناسان بر این باور بودند که با مطالعه فعل می‌توان به ذهنیت گوینده و یا نویسنده پی برد؛ چراکه این فعل جمله است که نوع فعالیت، کننده کار و کلمات هم‌نشین آن جمله را تعیین می‌کند.

هلیدی^۸ (۱۹۷۵، ۲۰۰۳) نیز با تأثیرپذیری از مکتب سازنده‌گرایی^۹ به دنبال این بود تا با واکاوی کلام نشان دهد در هر عبارت زبانی با در نظر گرفتن موقعیت و معنا، چه کسانی، چگونه و درباره چه چیزی صحبت می‌کنند. از این رو، وی زبان را فراتر از یادگیری ساختارها می‌داند و اهمیت ویژه‌ای برای معنا و نقش قائل است (به نقل از پیش‌قدم، ۱۳۹۲: ۴۵). اما سوال اصلی این است که آیا انتخاب واژه در میان گویشوران زبان‌های مختلف با ذهنیتی یکسان تفاوت دارد؟ باید خاطر نشان کرد که تمامی زبان‌ها کلمات هم‌نشین یکسانی برای یک فعل ندارند و افعال گوناگون در زبان‌های مختلف، معانی ضمنی و یا واژگانی متفاوتی را دربردارند؛ لذا، لازم است تا با انجام مطالعات مقایسه‌ای به تفاوت‌های موجود در میان زبان‌ها پی برد و به درک عمیق‌تری از هر زبان رسید.

قابل ذکر است این تفاوت‌ها و شباهت‌ها محدود به مقایسه زبان‌های گوناگون نمی‌شود. بلکه، گویش‌های متفاوت یک زبان از جمله گویش‌هایی چون مشهدی در زبان فارسی می‌توانند موضوعات خوبی برای مطالعه باشند. گویش مشهدی و یا به عبارت دیگر، فارسی مشهدی که در چند سال اخیر

-
1. Functionalism
 2. Andersen
 3. Shirai
 4. Bardovi-Harlig
 5. Reynolds
 6. Inter-language System
 7. Syntactization
 8. Halliday
 9. Constructivism

مورد بی توجهی متکلمان خود قرار گرفته است و گونه نازل در نظر گرفته می شود یکی از نزدیک ترین گویش ها به فارسی معیار است (وحیدیان، ۱۳۸۴)؛ لذا با توجه به اهمیت این گویش، در این پژوهش بر آن شدیم تا فعل رفتن به معنای "شدن" را در گویش مشهدی زبان فارسی مورد واکاوی قرار دهیم و به مقایسه آن با زبان انگلیسی بپردازیم. به نظر می رسد زبان انگلیسی دارای ساختاری شبیه به گویش مشهدی در خصوص فعل رفتن می باشد.

۱. پیشینه تحقیق

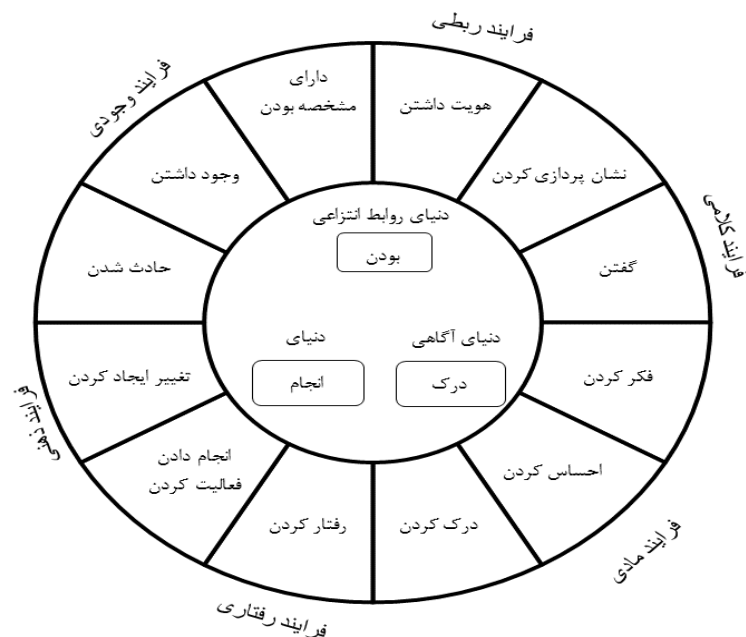
۱.۱. فرایندهای نقش تجربی هالیدی

در دستور نقش گرا فرض بر این است که الگوهای تجربه در قالب فرایندها و از طریق فرانش اندیشگانی در زبان تجلی می یابند. هلیدی (۲۰۰۴) در کتاب *مقدمه ای بر دستور نقش گرا*^۱ سه فرایند اصلی مادی^۲، ذهنی^۳ و رابطه ای^۴ و سه روند فرعی رفتاری^۵، کلامی^۶ و وجودی^۷ را برای گروه های فعلی معرفی کرده است. در این طبقه بندی، فرایندهای فرعی و ترکیبی از فرایندهای اصلی منشعب می شوند. تامسون^۸ (۲۰۰۴: ۸۹) اعتقاد دارد این فرایندها با در نظر گرفتن حس مشترک و مشخصه های دستوری از یکدیگر تمیز داده می شوند. به کمک حس مشترک، رویدادها را تشخیص می دهیم و دستور نیز تأییدی است برای این حس مشترک.

بر اساس این تقسیم بندی، فرایندهای مادی همچون خلق کردن، رنگ کردن، ساختن، اتفاق افتادن، رفتن و غیره اعمالی فیزیکی هستند که بر رخداد یک واقعه یا انجام کاری دلالت دارند و به تجربه ما از دنیای بیرون مربوط می باشند. فرایندهای ذهنی که شامل ادراک، شناخت و واکنش های ذهنی می شوند به تجربه ما از جهان خودآگاهی خودمان ارتباط دارند. این فرایندها با افعالی همچون تصمیم گرفتن، دوست داشتن، ترسیدن، درک کردن، فکر کردن و خواستن همراه هستند. توصیف، شناسایی و یا بیان

-
1. An introduction to functional grammar
 2. Material
 3. Mental
 4. Relational
 5. Behavioral
 6. Verbal
 7. Existential
 8. Thomson

رابطه بین دو چیز یا پدیده با یکدیگر در قالب فرایند رابطه‌ای و با استفاده از افعال ربطی همانند بودن، شدن، به‌نظر رسیدن، تبدیل شدن و غیره بیان می‌شوند (به نقل از هلیدی و متیسن^۱، ۲۰۰۴: ۴۲). در مرز فرایندهای اصلی، سه فرایند فرعی نیز وجود دارند: رفتاری، کلامی و وجودی. فرایندهای رفتاری شامل رفتارهای جسمانی و روان‌شناختی انسان می‌باشند و بین فرایندهای مادی و ذهنی قرار می‌گیرند؛ همانند نگاه کردن، گریه کردن، لبخند زدن، نفس کشیدن، آواز خواندن، نشستن و غیره. فرایندهای کلامی بین فرایندهای ذهنی و رابطه‌ای قرار داشته و شامل فرایندهایی از نوع گفتن می‌شوند؛ مانند صحبت کردن، گزارش دادن، پرسیدن، دستور دادن و مانند آن. سرانجام، فرایندهای وجودی که بین فرایندهای مادی و رابطه‌ای قرار دارند بیانگر وجود داشتن یا اتفاق افتادن چیزی می‌باشند؛ به‌عنوان نمونه وجود داشتن، ظاهر شدن، آویزان بودن، باقی ماندن و غیره (آفاگل‌زاده، زعفرانلو کامبوزیا و رضویان، ۱۳۹۰: ۲۴۹). شکل زیر خلاصه‌ای است از آنچه گفته شد:



شکل ۱- دستور نقش تجربی هلیدی: انواع فرایندها در زبان انگلیسی (هلیدی، ۲۰۰۴: ۱۷۲)

۲.۱. گونه، گویش، لهجه و زبان

همواره زبان به عنوان وسیله ارتباطی بشر شناخته می شده است؛ لیکن، باید به خاطر داشت اهمیت و پیچیدگی زبان بسی فراتر از این بوده و مایه تمایز انسان و حیوان است. البته، لازم به ذکر است که مفاهیم زبان، گونه، گویش و لهجه اصطلاحاتی ابهام‌انگیز بوده که اغلب به جای هم نیز به کار می‌روند (ورداف^۱، ۱۹۸۶: ۲۱) به علاوه، از آنجایی که تعاریف موجود برای هر کدام از این اصطلاحات کاملاً دقیق و عینی نبوده و حتی گاهی در تضاد نیز می‌باشند، لازم است این الفاظ با توجه به اوضاع زبانی هر کشور و در همان حوزه تعریف گردند (صادقی، ۱۳۴۹: ۶۹).

برخی از زبان‌شناسان این مفاهیم را براساس معیار "درک متقابل" تعریف می‌کنند (مدرسی، ۱۳۶۸: ۴۸). براین اساس، گویش شامل گونه‌هایی از زبان است که تفاوت‌های آوایی، واژگانی و ساختاری دارند، لذا فهم آن‌ها برای گویشوران آن زبان از جمله فارسی‌زبانان مشکل بوده و گاهی نیاز به آموزش رسمی وجود دارد؛ ولی، در هر صورت از آن زبان مشتق شده‌اند؛ که نمونه‌های آن در زبان فارسی عبارتند از: فارسی کابلی و فارسی تهرانی (ر. ک. صادقی، ۱۳۴۹: ۷۵؛ مدرسی، ۱۳۶۸: ۲۹؛ دبیر مقدم، ۱۳۸۷: ۱۰۳).

لهجه نیز به گونه‌هایی از زبان اشاره دارد که تفاوت‌های آوایی و واژگانی دارند؛ ولی از لحاظ ساختار متفاوت نیستند. برخلاف گویش، سخنگویان دو لهجه با وجود تفاوت‌های تلفظی بدون نیاز به آموزش سخن یکدیگر را می‌فهمند؛ مانند تهرانی و شیرازی (باطنی، ۱۳۵۴: ۱۸؛ شیری، ۱۳۸۶: ۵۱؛ کلباسی، ۱۳۷۴: ۳۱) اصطلاح زبان به دو گونه زبانی که دارای شکل واحد نبوده، صورت‌های گفتاری و نوشتاری متفاوت داشته و سخنگویان آن‌ها فهم‌پذیری متقابل ندارند اطلاق می‌شود؛ به عنوان نمونه، کردی و بلوچی در ایران زبان محسوب می‌شوند (دبیر مقدم، ۱۳۸۷؛ مدرسی، ۱۳۶۸؛ شیری، ۱۳۸۶). گونه نیز اصطلاحی خنثی است و همان‌طور که در تعاریف فوق دیده شد در مورد گویش، لهجه و زبان به عنوان مفهومی کلی به کار می‌رود (۱۳۸۷: ۹۹).

۱.۳. گویش مشهدی

گویش مشهدی که البته برخی زبان‌شناسان اصطلاح لهجه را نیز به آن اطلاق می‌کنند، از دیرباز مورد توجه محققان بوده و مطالعات گوناگونی در زمینه‌های غیرزبان‌شناختی (به‌عنوان نمونه بینش، ۱۳۳۹؛ ادیب، ۱۳۴۱؛ میرخدییوی، ۱۳۶۳؛ اکبری شالچی، ۱۳۷۰؛ ناظران‌پور، ۱۳۸۶) و زبان‌شناختی در مورد آن انجام شده است.

تاکنون تحقیقات متعددی گویش مشهدی را توصیف و تحلیل نموده و به بررسی جنبه‌های مختلف این گویش پرداخته‌اند؛ به‌عنوان مثال، ظفر محجوب (۱۳۴۱) و مشکوه‌الدینی (۱۳۸۷) تفاوت‌های آوایی لهجه محلی مشهدی و فارسی معیار را واکاوی نموده‌اند. حبیب‌الهی (۱۳۴۷) و خزاعی (۱۳۸۸) به مطالعه افعال در گویش مشهدی پرداختند. وحیدیان کامیار (۱۳۸۴) و فیروزیان (۱۳۸۹) ویژگی‌های فارسی مشهدی و فرایندهای واجی آن را مورد کاوش قرار دادند. به‌علاوه، بررسی صامت میانجی در گویش مشهدی نیز مورد توجه برخی از زبان‌شناسان بوده است همچون حسینی (۱۳۸۸) و پهلوان‌نژاد (۱۳۸۹). یکی از حوزه‌های مربوط به گویش مشهدی که همواره مورد بحث و واکاوی بوده است کاربرد آن در طبقات اجتماعی مختلف و سنین متفاوت است. زارعی (۱۳۸۵)، داورپناه (۱۳۸۷) و پهلوان‌نژاد (۱۳۸۸) تأثیر عوامل مختلف از قبیل سن، جنسیت و طبقه اجتماعی را در کاربرد این گویش بررسی نموده‌اند. همچنین حسینی معصوم و حسینی (۱۳۹۲) تأثیر این عوامل جامعه‌شناختی را بر فرایندهای واجی در گویش مشهدی مورد مطالعه قرار داده‌اند. برخی چون حیدری‌پور (۱۳۸۸) نیز با در نظر گرفتن کم‌رنگ شدن لهجه مشهدی در میان مردم، به بررسی فرایند مرگ این لهجه پرداخته‌اند.

در میان پژوهش‌های انجام‌شده هیچ‌کدام به بررسی کاربرد فعل رفتن به‌جای شدن در گویش مشهدی نپرداخته‌اند؛ لذا، در این پژوهش برآنیم تا موارد استفاده این فعل را در گویش مشهدی مورد کاوش قرار داده و همچنین این فعل‌ها را با آن دسته از افعال انگلیسی که در آن رفتن به معنای شدن به‌کار رفته است مقایسه نماییم. از دیگر اهداف این تحقیق مطالعه تأثیر متغیرهای سن، طبقه اجتماعی و سطح تحصیلات بر میزان استفاده از فعل رفتن با این معنا در

گویش مشهدی می‌باشد. به‌علاوه، برآنیم با به‌کارگیری تحلیل نقش تجربی هالیدی، نگاهی به بررسی این فعل در گویش مشهدی و زبان انگلیسی داشته باشیم.

۲. روش تحقیق

جمع‌آوری داده در بخش واژگان هم‌نشین با فعل رفتن در گویش مشهدی از بهمن ۱۳۹۲ در شهر مشهد آغاز و تا فروردین ۱۳۹۳ ادامه پیدا کرد. داده‌ها از میان گویشواره‌های زنان و مردانی با سنین مختلف (۱۳ تا ۷۶ سال) و سطح تحصیلات و شرایط اجتماعی متفاوت (پایین، متوسط و بالا) جمع‌آوری شد. این افراد دارای شغل‌های متفاوتی (خانه‌دار، محصل، راننده، مهندس و غیره) بودند که فعل رفتن را در معنای شدن در مکالمات روزمره خود به‌کار می‌بردند. همچنین، شایان ذکر است که این افراد گویشور بومی مشهدی بودند و مشهدی تنها گویشی بود که آن‌ها بدان تکلم می‌کردند.

تعداد کل شرکت‌کنندگان این تحقیق ۲۵۰ نفر بود که به چهار گروه سنی (۴۵ نوجوان، ۸۵ جوان، ۶۲ میان سال و ۵۸ سالخورده)، دو گروه جنسیت (۱۴۵ خانم و ۱۰۵ آقا)، سه گروه از منظر طبقه اجتماعی (۵۰ نفر بالا، ۱۳۵ نفر متوسط و ۳۵ نفر پایین) و سه گروه از حیث میزان تحصیلات (۱۶۰ نفر دارای تحصیلات دانشگاهی و ۹۰ نفر فاقد تحصیلات دانشگاهی) تقسیم شدند. تقسیم‌بندی گروه‌های سنی بر مبنای ۱۵ سال انجام گرفت که به‌نظر می‌رسید گویای تغییر نسل می‌باشد. طبقه اجتماعی افراد شرکت‌کننده نیز براساس منطقه سکونت و میزان درآمد به سه گروه تقسیم‌بندی گردید.

نمونه‌هایی از مکالمات این افراد (۳۰۰ مورد) در مناطق مختلف شهر مشهد و در هر موقعیت ممکن ضبط گردید و سپس بر روی کاغذ پیاده‌سازی شد. جمع‌آوری تا زمانی که اشباع کامل صورت پذیرفت ادامه داشت. اشباع به این معنا است که اطلاعات جدیدی به مجموعه داده‌ها اضافه نشود (یین^۱، ۲۰۱۰: ۴۸). در پایان، پس از حذف موارد تکراری نمونه‌هایی گویا از کاربرد فعل رفتن انتخاب و نتایج به‌صورت جداولی خلاصه شدند.

جهت گردآوری داده در بخش انگلیسی و بررسی پیکره زبانی از بانک‌های اطلاعاتی زبان انگلیسی همچون American National Corpus، Cambridge English و Corpus of Contemporary American English، Oxford Dictionary of Collocations، Collins، Longman Dictionary استفاده شد. سپس از ۲ بومی انگلیسی خواسته شد تا آن‌ها را بررسی کنند و در صورت وجود موارد دیگر، آن‌ها را به لیست اضافه نمایند. نتایج این بخش نیز جهت انجام مقایسه در جدولی گردآوری شدند.

۳. نتایج تحقیق

۱.۳. موارد کاربرد فعل رفتن در گویش مشهدی، زبان فارسی و زبان انگلیسی

همان‌طور که ذکر شد، پس از بررسی نمونه‌های گردآوری شده از گویش مشهدی، مثال‌هایی که در آن‌ها رفتن به معنای شدن به کار رفته بود جهت بررسی بیشتر و انجام مقایسه در جدولی خلاصه گردید:

جدول ۱- کاربرد فعل رفتن به معنای شدن در گویش مشهدی

کاربرد فعل رفتن به معنای شدن در گویش مشهدی	
خدمت سربازیم تموم رفت / دَرَسَم تموم رفته	شنیدم برادرش هم کشته رفته!
پسرم امسال هفت سالش رفت	الهی تیکه تیکه بری که ایچور نیچی جلو آدم
موتم مخوام عضو برم	اصلا وقتی کعبه رو تو تلویزیون میبینم دلم هوایی مره
هوا گرم/سرد رفته	سیل آمده خانه‌هاشان خراب رفته
توی ای هوای گرم مته مرغ سوخاری رفتیم چتر وردار که تو بارونا خیس نری	خفه رو
دیدی دست موسن (محسن) چکار رفته؟	پسره چی حروم رفت با این داماد شدنش
برم دستامو بشورم آفش رفته	ای آدم بشو نیس. پشیمون نرفته هنوز
جونم‌رگ رفته بگیر بشین غذا تو بخور دیگه	لباسات چی کنیف رفته! کجا بودی؟
یره چه دوره خیطی رفته	همچی دستش خورد تو دیوار که سیاه رفت
دلم مته قبلا تنگ نمره، همه چی برام عادی رفته	با این اوضاع مردم درن بیچاره/ خانه خراب مرن
فهمید مو دیدم از خجالت قرمز رفت	اصلا مگه حرف حالیش مره
فهمیدی چی شده؟ شایعه رفته که ...	آدم از دست کارای تو دیوانه مره
جدیدا شلوارای چسب مد رفته	انگار بلدش نمیداد داماد بره

قربونت برم	خوبی پارچه‌اش اینه که نخ‌کش نمره
سیم پاره رفت	موهایش خیلی میریزه. فک کنم داره کل مره
آمد ای وسط ولو رفت	رنگ و روش مٹ (مثل) گچ رفته
مواظب باشن اسراف نره	تا اوادم به خودم پیام که کی کیفم زده از جلو چشم ناپدید رفت
میتم سوار اتوبوس بزم	مریضه؟ چی زرد و زار رفته!
تا شنیدم شوکه رفتم	بیچ این قسمتش هرز رفته
هم عین یخ تو آب وا رفتم	روزا که کوتاه مره تا آدم به خودش مُجَنبه هوا تاریک مره
با این دعواها راه ها سخت مره	ساعتت قروت رفت
سال که تحویل رفت	مست رفتن
چند ماه پیش تقویم از دستم افتاد برگه‌هاش کنده رفت	دیگه از قرص خوردن خسته رفتم
بنده خدا الان زیر یه خروار خاک دفن رفته	دیگه باهار (بهار) شده همه درختا سبز رفتن
همه از برد پرسپولیس تو خانه ما خوشحال (خوشحال) رفتن	طرف چه چیزی رفته!!!
از مو دلسرد/ناراحت رفتی؟	عاشقش رفته بودم
مانشالله امروز چه خوشگل رفتی!	بالاخره وقت شام خوردن رفت که...
شب‌ها بلند رفته	بمیرم بچم موهایش همه سفید رفته
بیکار/استخدام رفتن	باباش دیشب حالش خراب/بد رفته
می‌بینم رنگ و روت وا رفته	ای (این) کفش‌ها بر (برای) پام تنگ رفته
بیزار رفتم از این مهمونیا	شستمش گشاد رفت
بعد از دعوا مان باهام نرم رفته	بابای مو ضامن رفته که بهش کار بدن
همچین خنک رفت	بعد ۱۰ سال آزاد رفته
هلاک رفتم از تشنگی	پاشم برم که دیر نره
هرچی مگردم پیدا نمره/ پتوم گم رفته	اگه دیگه ایرم بهش بدم که زیادش مره
چه خبره؟ باز گرون رفته؟ / ارزون رفته	

علاوه بر نمونه‌های ذکر شده، فعل رفتن در برخی دیگر از عبارات زبان فارسی کاربرد دارد که مختص لهجه مشهدی نبوده و لزوماً به معنای شدن نمی‌باشند. مثال‌هایی از این قبیل در جدول زیر گردآوری شده‌اند:

جدول ۲- کاربرد فعل رفتن در اصطلاحات فارسی

کاربرد فعل رفتن در اصطلاحات فارسی	
اصلاً پاک یادم رفت	حوصله‌ام سر رفت
پام خواب رفته	دلم ضعف می‌ره
سرم رفت بس که حرف زدن	غذا داره سر می‌ره
رنگ و رو رفته	سرم گیج می‌ره آقای دکتر
از جا/کوره در رفتن (عصبانی شدن)	در رفتن (فرار کردن/پاره شدن)
دیگه ازدواج جوان‌ها از دست پدر و مادر ها در رفته	دستش از بند در رفته
اصلاً پاک یادم رفت	هرز رفتن: هدر شدن
رنگ لباس رفته	حوصله‌ام سر رفت
آبروشون رفت	کش رفتن (دزدیدن)
در فکر فرو رفتن	برقا رفت
پس/پیش رفتن	از خنده ریشه رفتن
ماشینم ضربه خورده گل گیرش تو رفته	تحلیل رفتن

پس از جستجو در بانک‌های اطلاعاتی انگلیسی نمونه‌هایی از کاربرد فعل رفتن که در

فارسی به معنای شدن بود جمع‌آوری شده و نمونه‌هایی گویا ارائه گردید:

جدول ۳- کاربرد فعل رفتن به معنای شدن در زبان انگلیسی

کاربرد فعل رفتن به معنای شدن در زبان انگلیسی	
زبان انگلیسی	زبان فارسی
Go bankrupt/belly up	ورشکسته شدن
Go missing	گم شدن
Go astray	گم/گیج شدن
Go red/yellow/black/white...	قرمز/زرد/سیاه/سفید ... شدن
My headache is gone	سردردم خوب شد
Go dark	تاریک شدن
Go bald	کچل شدن
The army go into action	دست‌به‌کار شدن
Go blind/deaf	کور/کَر شدن
Go cheap	ارزان شدن
Go crazy	دیوانه شدن
Go mad	عصبانی شدن
Go numb	بی‌حس شدن

Go public	وارد بورس شدن
Milk goes sour	فاسد شدن
Go wild	وحشی شدن
Go quiet	ساکت شدن
Go bad	خراب شدن
Go away	دور شدن
Go viral	ویروسی شدن
Go out of business	بیکار شدن
Go into partnership	شریک شدن
Go awry	منحرف شدن
Go on board	سوار شدن
Go into great detail	وارد جزئیات شدن
Go bail	ضامن شدن
Go berserk/angry	عصبانی شدن
Go broke	بی پول/ورشکسته شدن
Go halves	شریک شدن
Go haywire	گیج شدن
Go sick	مریض شدن
Go well	خوب شدن
Go up in price	گران شدن
Go with the crowd/tide	همرنگ جماعت شدن
Go down	غرق شدن
Go off	فاسد شدن
Go out	خاموش شدن
Go over	منتقل شدن
Go ape	هیجان زده شدن
Go bananas	دیوانه شدن
Go down the drain	کاملاً اسراف شدن/حرام شدن
Go downhill	بدتر شدن
Go nonlinear	برآشفتگی شدن
Go quickly/slowly	به سرعت/به آرامی سپری شدن
The money goes to the project	هزینه صرف پروژه می شود

پس از بررسی عبارات انگلیسی که در آن‌ها فعل *GO* به کار رفته و در زبان فارسی معنای شدن دارد، کاربرد این افعال در گویش مشهدی نیز مورد واکاوی قرار گرفت. نتایج حاکی از این است که تقریباً تمامی مثال‌های ذکر شده در گویش مشهدی با فعل رفتن به کار می‌روند؛ یعنی مشابه کاربرد انگلیسی این اصطلاحات که در آن‌ها فعل *GO* استفاده می‌شود؛ به عنوان مثال:

جدول ۴- کاربرد مشترک فعل رفتن به معنای شدن در گویش مشهدی و زبان انگلیسی

کاربرد مشترک فعل رفتن در گویش مشهدی و زبان انگلیسی	
زبان انگلیسی	گویش مشهدی
Go bankrupt/belly up	ورشکست رفتن
Go missing	گم رفتن
Go astray	گم/گیج رفتن
Go red/yellow/black/white...	قرمز/زرد/سیاه/سفید ... رفتن
My headache is gone	سردردم خوب رفت
Go dark	تاریک رفتن
Go bald	کچل رفتن
Go into action	دست‌به‌کار رفتن
Go blind/deaf	کور/کر رفتن
Go cheap	ارزان رفتن
Go crazy	دیوانه رفتن
Go mad	عصبانی رفتن
Go numb	کرخ رفتن
Go public	تو کار بورس رفتن
Milk goes sour	فاسد رفتن
Go wild	وحشی رفتن
Go quiet	ساکت رفتن
Go bad	خراب رفتن

Go away	گم رفتن
Go viral	ویروسی رفتن
Go out of business	بیکار رفتن
Go into partnership	شریک رفتن
Go awry	منحرف رفتن
Go on board	سوار رفتن
Go into great detail	وارد جزئیات رفتن
Go bail	ضامن رفتن
Go berserk/angry	عصبانی رفتن
Go broke	بی پول/ورشکست رفتن
Go halves	شریک رفتن
Go haywire	گیج رفتن
Go sick	مریض رفتن
Go well	خوب رفتن
Go up in price	گران رفتن
Go with the crowd/tide	همرنگ جماعت رفتن
Go down	غرق رفتن
Go off	فاسد رفتن
Go out	خاموش رفتن
Go over	منتقل رفتن
Go ape	هیجانی رفتن
Go bananas	دیوانه رفتن
Go down the drain	اسراف رفتن
Go downhill	بدتر رفتن
Go nonlinear	برآشفتنه رفتن

۳.۲. تأثیر متغیرهای سن، طبقه اجتماعی و سطح تحصیلات بر کاربرد فعل رفتن

۳.۲.۱. سن

از آنجایی که شرکت‌کنندگان در این تحقیق از سنین مختلف (۷۶-۱۳ سال) بوده‌اند، جهت انجام مقایسه میان آن‌ها با در نظر گرفتن حداقل و حداکثر سن شرکت‌کنندگان، چهار گروه سنی تعریف نموده و سپس به بررسی پرداختیم:

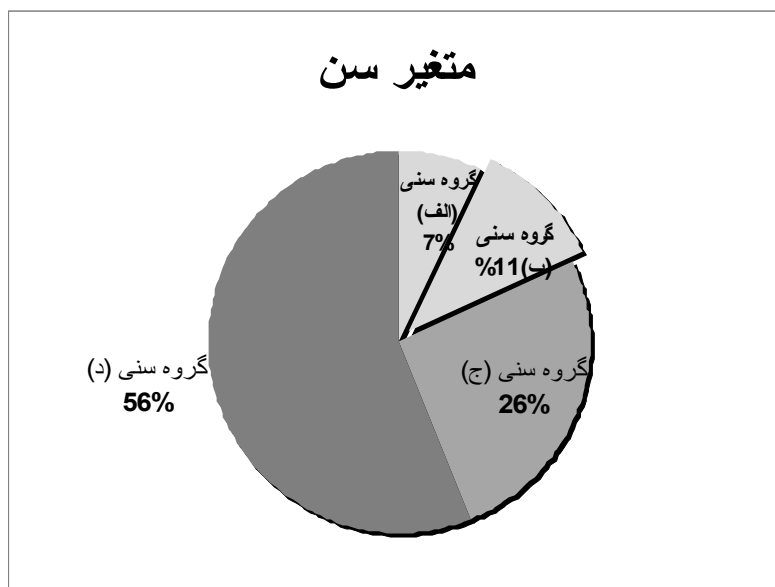
الف) ۱۹-۱۳ سال: نوجوان

ب) ۳۵-۲۰ سال: جوان

ج) ۵۰-۳۶ سال: میان‌سال

د) ۷۶-۵۱ سال: سالخورده

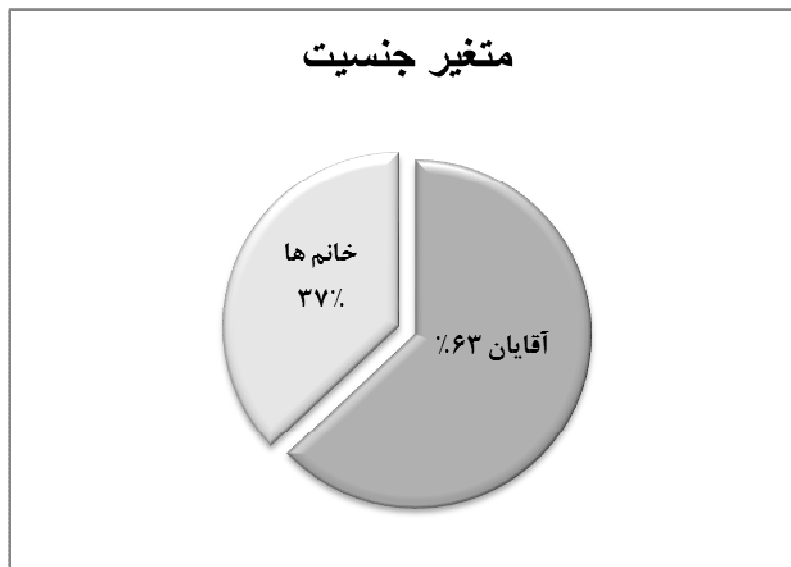
بررسی فراوانی استفاده از فعل رفتن به معنای شدن نشان داد کاربرد این فعل در گروه سنی د (۵۶٪) به مراتب بیشتر از سایر گروه‌های سنی می‌باشد.



نمودار ۱- فراوانی استفاده از فعل رفتن به معنای شدن در گروه‌های سنی مختلف

۲.۲.۳. جنسیت

پس از تقسیم شرکت کنندگان به دو گروه زن و مرد، از حیث میزان به کارگیری فعل رفتن در معنای شدن دو گروه مورد مقایسه قرار گرفتند. نتایج حاکی از آن بود که آقایان (۶۳٪) به مراتب بیشتر از خانم‌ها (۳۷٪) از این فعل استفاده می‌کنند.



نمودار ۲- فراوانی استفاده از فعل رفتن به معنای شدن توسط خانم‌ها و آقایان

۳.۲.۳. طبقه اجتماعی

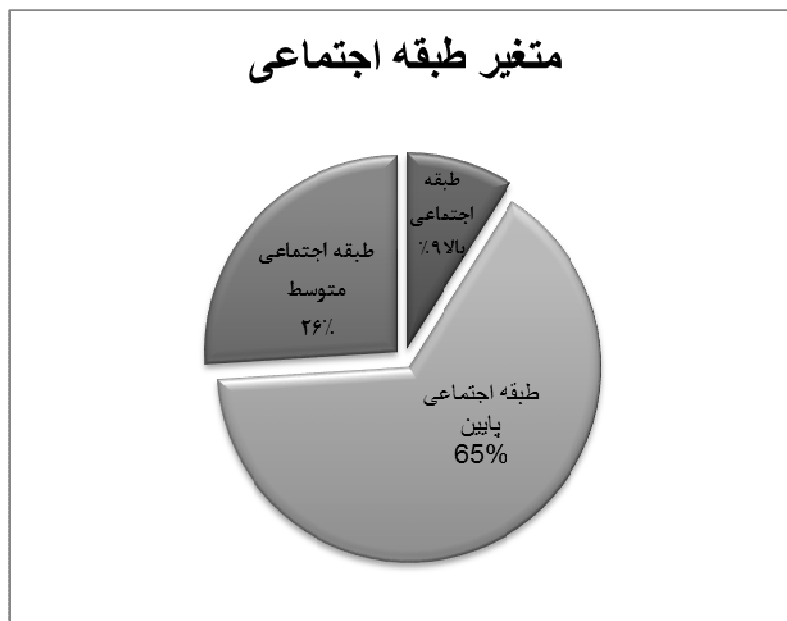
با در نظر گرفتن این نکته که برخی از شرکت کنندگان از طبقه اجتماعی بالا برخوردار بوده و برخی متعلق به طبقه اجتماعی متوسط یا پایین بودند، از این حیث آن‌ها را به سه گروه تقسیم نمودیم:

الف) طبقه اجتماعی بالا

ب) طبقه اجتماعی متوسط

ج) طبقه اجتماعی پایین

نتایج به دست آمده حاکی از این است که فعل رفتن در معنای شدن در طبقه اجتماعی بالا کاربرد بسیار اندکی (۹٪) داشته و بیشتر در طبقه اجتماعی پایین (۶۵٪) و متوسط (۲۶٪) افراد در مکالمات خود از این فعل استفاده می‌کنند.



نمودار ۳- فراوانی استفاده از فعل رفتن به معنای شدن در طبقات اجتماعی مختلف

۳.۲.۴. میزان تحصیلات

با توجه به این نکته که تعدادی از شرکت‌کنندگان دارای تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند و تعدادی فاقد آن، افراد به دو دسته تقسیم شدند:

الف) دارای تحصیلات دانشگاهی

ب) فاقد تحصیلات دانشگاهی

مقایسه شرکت‌کنندگان در این دو گروه نشان داد که فعل رفتن به معنای شدن در ۲۷٪ از موارد توسط افراد در گروه (الف) و در ۷۳٪ از موارد توسط افراد در گروه (ب) استفاده شده است.



نمودار ۴- فراوانی استفاده از فعل رفتن به معنای شدن توسط شرکت‌کنندگان با سطح تحصیلات مختلف

۴. بحث و نتیجه‌گیری

همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، هدف از انجام این تحقیق بررسی فعل رفتن به معنای شدن در گویش مشهدی زبان فارسی و زبان انگلیسی و انجام مقایسه بین این دو بود. افزون بر این، از دیگر اهداف این پژوهش می‌توان به بررسی تاثیر متغیرهایی از قبیل سن، جنسیت، سطح تحصیلات و طبقه اجتماعی بر میزان استفاده از فعل رفتن در گویش مشهدی اشاره نمود. جهت دستیابی به هدف اول تاحدامکان نمونه‌هایی از کاربرد فعل رفتن در گویش مشهدی و زبان انگلیسی جمع‌آوری شده و افعال مشترک بین این دو گروه در جدولی جداگانه قرار داده شدند. مقایسه و بررسی این افعال به‌لحاظ کیفی حاکی از این است که هم در گویش مشهدی و هم در زبان انگلیسی اغلب زمانی که فعل رفتن معنای کاربرد منفی دارد در معنای شدن به‌کار می‌رود؛ برای مثال: دیوانه رفتن، عصبانی رفتن، ورشکست رفتن. به‌علاوه، تحلیل

کمی نتایج نشان می‌دهد که فعل رفتن به معنای شدن در گویش مشهدی کاربرد بسیار بیشتری نسبت به زبان انگلیسی دارد.

از آنجایی که فعل تجلی زبانی شدن فرایندهای مادی، ذهنی، رابطه‌ای و غیره است و گوینده با توجه به معنای مورد نظرش و انتقال آن به مخاطب، فعلی از میان افعال موجود در گنجینه ذهنی خود انتخاب می‌کند، با واکاوی و کنکاش افعال می‌توان به ذهنیت افراد پی برد. از این رو، با توجه به نظریه تحلیل نقش تجربی هالیدی (۲۰۰۴) به گروه فرایندهای رفتاری تعلق دارد، زمانی که این فعل به معنای شدن مورد استفاده قرار می‌گیرد، در گروه فرایندهای ربطی جای خواهد گرفت؛ به عبارت دیگر، با استفاده از رفتن به معنای شدن، این فعل از یک فرایند رفتاری یا فیزیکی به فرایندی ربطی تبدیل می‌شود. این بدین معناست که بعد انتزاعی فعل رفتن (با معنای شدن) در گویش مشهدی نقش پررنگی را ایفا می‌کند. گویشوران مشهدی نه تنها این فعل را در خطاب به فعالیت‌های فیزیکی به کار می‌برند بلکه برای نسبت دادن و یا توصیف ویژگی‌های مختلف به شرایط و افراد نیز از این فعل استفاده می‌کنند.

بررسی نتایج به دست آمده در گروه‌های سنی مختلف حاکی از این است که افراد میان‌سال و سالخورده تمایل بیشتری به کاربرد فعل رفتن در گویش مشهدی دارند و با کمتر شدن سن، میزان استفاده از این فعل و گویش به طور چشم‌گیری کاهش می‌یابد. تفاوت میان گروه‌های سنی در این مورد می‌تواند تا حدودی به شکاف نسل‌ها مرتبط باشد. به بیان ساده‌تر، همان‌گونه که هر نسل زبان خاص خود را دارد که گاهی بسیار متفاوت از نسل‌های پیشین است (به نقل از پرنسکی^۱، ۲۰۰۱: ۳؛ لورل^۲، ۲۰۰۵: ۱۶)، به کارگیری گویش مشهدی نیز به نظر می‌رسد تاحدی مختص نسل‌های گذشته بوده و رفته‌رفته کم‌رنگ شده است.

مقایسه خانم‌ها و آقایان در به کارگیری فعل رفتن نشان می‌دهد که در اکثر مواقع خانم‌ها سعی بر اجتناب از استفاده از این فعل و اساساً گویش مشهدی دارند و آقایان به مراتب بیشتر از

1. Prensky
2. Laurel

این فعل استفاده می‌کنند. یکی از عوامل مؤثر بر این تفاوت می‌تواند تأثیر جنسیت بر زبان باشد. همان‌گونه که ادواردز^۱ (۲۰۰۹: ۴۴)، لیکاف^۲ (۱۹۷۳: ۶۲ و ۱۹۹۰: ۱۰۲)، مینالت^۳ (۱۹۸۴: ۱۶۳) و هدایت (۱۳۸۴: ۲۹) نیز بیان می‌کنند، زبان مورد استفاده خانم‌ها و آقایان از جنبه‌های مختلفی با هم تفاوت داشته و خانم‌ها بیشتر زبانی "استاندارد" و "بانووار" را ترجیح می‌دهند و شاید اجتناب از گویش مشهدی و این فعل در آن‌ها مربوط به ویژگی‌های زبانی خاص خانم‌ها باشد.

بررسی دو عامل دیگر؛ یعنی طبقه اجتماعی و سطح تحصیلات حاکی از این است که با بالا رفتن سطح اجتماعی و تحصیلی افراد، میزان استفاده آن‌ها از فعل رفتن و گویش مشهدی کاهش می‌یابد و این نکته می‌تواند صحه‌ای باشد بر کم‌رنگ شدن زبان فارسی رسمی؛ زیرا، خراسان خاستگاه فارسی دری بوده و گویش مشهدی برخلاف سایر گویش‌ها تقریباً هیچ تفاوتی با فارسی معیار ندارد (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۵۵۸). به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد با اجتناب افراد دارای سطح تحصیلات و اجتماعی بالاتر (مانند اساتید دانشگاه) از به‌کارگیری گویش مشهدی، به تدریج از زبان فارسی معیار فاصله می‌گیریم.

یکی دیگر از مسائل حائز اهمیت در مورد فعل رفتن و شدن در گویش مشهدی این است که فعل شدن در این گویش در اکثر مواقع با رفتن جایگزین می‌گردد و در موارد کمی مشاهده شد که این فرایند به صورت معکوس عمل می‌کند. به بیان ساده‌تر، در برخی از موارد فعل شدن به جای رفتن استفاده می‌شود؛ به عنوان مثال، *یادم رفت (یادم شد) و حوصله‌ام سررفت (حوصله‌ام سر شد)*.

در این پژوهش با بررسی پیکره زبانی و انجام مشاهدات بیرونی به این نکته پی بردیم که فرایند مرگ گویش مشهدی رفته‌رفته پررنگ‌تر می‌شود. به نظر می‌رسد همسو با یافته‌های حیدری‌پور (۱۳۸۸) امروزه نگرش افراد به گویش مشهدی تغییر کرده و اغلب استفاده از این گویش را معادل کاهش اعتبار و جهت خود می‌دانند. افزون بر این، برخلاف سایر گویش‌ها،

-
1. Edwards
 2. Lakoff
 3. Minault

امروزه گویش مشهدی جنبه شوخی و خنده را فراهم نموده و به منظور ایجاد لحنی طنزگونه از آن استفاده می‌شود.

در این پژوهش ما به بررسی فعل رفتن به شکل توصیفی پرداختیم، پژوهش‌های بیشتری می‌تواند در این خصوص به شکل توضیحی انجام گیرد تا شاید علت استفاده از آن در گویش مشهدی مشخص شود. افزون بر این، مطالعه ای تاریخی در خصوص این فعل در زبان فارسی و ادبیات می‌تواند کاربرد امروزی آن را توجیه نموده و زوایای بیشتری از دلیل این گونه استفاده را شفاف نماید.

کتابنامه

- ادیب طوسی، م. (۱۳۴۱). «لغات نوقانی (مشهدی)». نشریه دانشکده ادبیات تبریز. ۱. ۴۱-۱.
- آقاگل زاده، ف.، زعفرانلو کامبوزیا، ع.، و رضویان، ح. (۱۳۹۰). «سبک‌شناسی داستان براساس فعل: رویکرد نقشگرا». فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). ۱. ۲۴۳-۲۵۴.
- اکبری شالچی، ا. (۱۳۷۰). فرهنگ گویش خراسان بزرگ. تهران: نشر مرکز.
- باطنی، م. (۱۳۵۴). مسائل زبان‌شناسی نوین: ده مقاله. تهران: انتشارات آگاه.
- بینش، ت. (۱۳۳۹). «چند اصطلاح هواشناسی در لهجه مشهدی». نشریه فرهنگ خراسان. ۱. ۳۶-۳۳.
- پهلوان‌نژاد، م. ر. (۱۳۸۸). «بررسی و توصیف واژگانی در گویش مشهدی». چکیده مقالات اولین همایش ملی آموزش زبان فارسی و زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد. مشهد، ۴۸.
- پهلوان‌نژاد، م. ر. (۱۳۸۹). «بررسی صامت‌های میانجی در گویش مشهدی». خلاصه مقالات همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران. سمنان، ۷.
- پیش‌قدم، ر. (۱۳۹۲). «معرفی زبانهنگ به عنوان ابزاری تحول‌گرا در فرهنگ‌کاوی زبان». مطالعات زبان و ترجمه. ۴(۴۵): ۶۲-۴۷.
- حبیب‌الهی، م. (۱۳۴۷). «کیفیت و بررسی فعل در لهجه مشهدی». مجله دانشکده ادبیات مشهد. ۳-۲۰۰، ۲۴۴.
- حسینی، ز. (۱۳۸۸). «بررسی صامت‌های میانجی در گویش مشهدی». چکیده مقالات اولین همایش ملی آموزش زبان فارسی و زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد. مشهد، ۶۱.

- حسینی معصوم، سید محمد و حسینی، سیده تکتم. (۱۳۹۲). «بررسی فرآیندهای واجی در گفتار کاربران لهجه مشهدی با تحصیلات مختلف در مقایسه با زبان فارسی معیار». *مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان* (دانشگاه فردوسی مشهد). پاییز و زمستان ۱۳۹۲. صص ۱۱۹-۱۴۱.
- حیدری‌پور، م. (۱۳۸۸). «فرایند مرگ لهجه مشهدی: عوامل و روش‌های جلوگیری از آن». چکیده مقالات اولین همایش ملی آموزش زبان فارسی و زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد. مشهد، ۶۶.
- خزاعی، آ. (۱۳۸۸). «بررسی و توصیف آوایی افعال در گویش مشهدی». چکیده مقالات اولین همایش ملی آموزش زبان فارسی و زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد. مشهد، ۷۱.
- داورپناه، ا. (۱۳۸۷). «بررسی اجتماعی زبان فارسی در مشهد». نخستین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایران. دانشگاه سیستان و بلوچستان. زاهدان، ۵.
- دبیر مقدم، م. (۱۳۸۷). «زبان، گونه، گویش و لهجه: کاربردهای بومی و جهانی». *ادب پژوهی*. ۵. ۱۲۸-۹۱.
- زارعی، م. (۱۳۸۵). *بررسی جامعه‌شناختی گوناگونی گویش مشهدی براساس متغیرهای سن، طبقه اجتماعی و جنسیت*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه پیام نور تهران.
- شیری، ع. (۱۳۸۶). *درآمدی بر گویش‌شناسی*. تهران: نشر مازیار.
- صادقی، ع. ا. (۱۳۴۹). «زبان فارسی و گونه‌های مختلف آن». *فرهنگ و زندگی*. ۲. ۷۳-۶۶.
- ظفر محجوب، ز. (۱۳۴۱). *گویش مشهدی*. پایان‌نامه کارشناسی. مشهد دانشگاه فردوسی مشهد.
- فیروزیان، آ. (۱۳۸۹). «بررسی فرآیندهای واجی در گویش مشهدی براساس واج‌شناسی خودواحد». خلاصه مقالات همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران، سمنان، ۱۱۳.
- کلباسی، ا. (۱۳۷۴). *فارسی ایران و تاجیکستان (یک بررسی مقابله‌ای)*. تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مدرسی، ی. (۱۳۶۸). *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مشکوه‌الدینی، م. (۱۳۸۷). «رابطه لهجه رسمی و لهجه‌های محلی زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*. ۱. ۷۱-۸۲.
- میرخدیوی، ا. (۱۳۶۳). *اشعار مشهدی: گزیده شیرین‌ترین لطایف نظم و نثر و اشعاری به لهجه مشهدی از آداب و رسوم مردم خراسان*. مشهد: کتابفروشی باستان.
- ناظران‌پور، م. (۱۳۸۶). *برخی از آداب و رسوم مشهد قدیم به لهجه شیرین مشهدی*. مشهد: سنبله.

- نجاتیان، ح. (۱۳۹۰). بررسی و توصیف گویش مشهدی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- وحیدیان کامیار، ت. (۱۳۸۳). «گویش مشهدی». دومین همایش زبان‌های ایرانی و زبان‌شناسی ایران، ۵۵۱-۵۶۷.
- وحیدیان کامیار، ت. (۱۳۸۴). «بررسی کوتاه ویژگی‌های فارسی مشهدی». فرهنگ و هنر خراسان، ۱۳، ۱۰۷-۱۰۱.
- هدایت، ن. (۱۳۸۴). «تأثیر جنسیت بر نحوه بیان تقاضا». دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۴، ۴۰-۱۷.
- Andersen, R. W., & Shirai, Y. (1994). "Discourse motivations for some cognitive acquisition principles". *Studies in Second Language Acquisition*, 16, 133-156.
- Bardovi-Harlig, K., & Reynolds, D. (1995). "The role of lexical aspect in the acquisition of tense and aspect". *TESOL Quarterly*, 107-131.
- Edwards, J. (2009). *Language and identity*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Halliday, M. K. A. (1975a). *Learning how to mean: Exploration in the development of language*. London: Edward Arnold.
- Halliday, M. A. K. (2003b). *The language of early childhood*. New York: MPG Books, Ltd.
- Halliday, M. A. K. (2004c). *An introduction to functional grammar*. London: Edward Arnold.
- Halliday, M. A. K., & Matthiessen, Ch. (2004). *An Introduction to functional grammar* (3rd ed.). London: Edward Arnold Publishers Ltd.
- Lakoff, R. (1973). "Language and women's place". *Language and Society*, 2, 45-79.
- Lakoff, R. (1990). *Talking power*. New York: Basic Books.
- Larsen-freeman, D. (1997). "Chaos/complexity science and second language acquisition". *Applied linguistics*, 18, 141-165.
- Laurel, D. (2005). *Bridging the generation gap*. Madison, Wisconsin: Laurel and Associates, Ltd.
- Minault, G. (1984). "Begamati Zuban: Women's language and culture in nineteenth-century Delhi". *India International Centre Quarterly*, 11(2), 155-170.

- Prensky, M. (2001). "Digital natives, digital immigrants". *On the Horizon*, 9 (5), 1-6.
- Thomson, G. (2004). *Introducing functional grammar*. Oxford: Oxford University Press.
- Wardhaugh, R. (1986). *An introduction to sociolinguistics*. Basil: Blackwell.
- Yin, R. K. (2010). *Qualitative research from start to finish*. New York: The Guilford Press.

مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، علمی-پژوهشی، شمارهٔ پیاپی ۱۱- پاییز و زمستان ۱۳۹۳

دکتر آرزو نجفیان (استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور)

دکتر طیبه موسوی میانگه (دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور)

دکتر بلقیس روشن (دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور)

سیف‌الله ملایی پاشایی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، نویسنده مسؤول)

اطلس گویشی و گویش سنجی کرانهٔ جنوب شرقی دریای مازندران به روش بسامد واکه

چکیده

گویش سنجی روشی کمی برای اندازه‌گیری تفاوت‌های میان گویش‌های مختلف است که با محاسبه آماری مقدار این تمایزات در نمونه‌های گسترده‌ای از ویژگی‌های زبانی در یک منطقه گویشی به دست می‌آید. هدف پژوهش حاضر نیز ارائه نمونه‌ای از اطلس گویشی استان مازندران بر مبنای روش‌های گویش سنجی است. در پژوهش حاضر که مبتنی بر روش توصیفی هم‌زمانی و دادگان میدانی است، آوانگاشت معادل‌های محلی ۶۲ واژه مورد تحلیل انبوه قرار گرفت و منطقه‌های گویشی کرانه‌های جنوبی دریای مازندران بر اساس بسامد واکه‌ها مکان‌یابی شده است. مواذ زبانی متشکل از ۷۳ مصاحبه است. میانگین سنی گویشوران ۳۶ سال، متوسط سواد آنها در حد آموزش ابتدایی و ۳۸٪ آنها زن بودند. نقشه‌های تفسیری حاصل ضمن تعیین چهار منطقه گویشی شمال‌غربی، غربی، شمال‌شرقی، و جنوب‌مرکز با آلفای کرنباخ ۰/۸۴، نشان می‌دهد که واکه‌های پیشین /i/ و /a/، بیشترین شاخص تأثیر را در گوناگونی‌های منطقه‌ای دارند.

کلیدواژه‌ها: اطلس گویشی؛ گویش سنجی؛ روش بسامد واکه؛ زبان مازندرانی.

۱. مقدمه

جغرافیای گویشی^۱ زیرشاخه‌ای از علم زبان‌شناسی است که به بررسی پراکنش جغرافیایی ویژگی‌های زبانی مشخص در پهنه جغرافیایی معین می‌پردازد و آن را به صورت نقشه زبان‌شناختی بازمی‌نمایاند. بنابراین، پارامتر اولیه و مهمتر در این دست مطالعات گویش‌شناختی،

1. linguistic geography

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۰

پست الکترونیکی: 1- a.najafian@pnu.ac.ir

2- mosavit@pnu.ac.ir

3- bl-rovshan@pnu.ac.ir

4- s_mollaye @pnu.ac.ir

گوناهگونی‌های زبانی و پارامتر ثانویه فاصله جغرافیایی است. یک نقشه زبان‌شناختی، نقشه‌ای موضوعی است که توزیع جغرافیایی ویژگی‌های زبانی یا گویش‌وران یک زبان، و یا خط‌های همگویی^۱ در پیوستار گویشی یک زبان را نمایش می‌دهد. در این حوزه، به تبع تغییرات نظری و روش‌شناختی در علمی نظیر زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، ریاضی، و رایانه روش‌های متعدّد و متفاوتی بسط یافته است. ابتدا «در دهه ۱۹۷۰، روش‌های آماری و کمی برای محاسبه ریاضی میزان تمایزات ویژگی‌های زبانی در نمونه‌های گسترده به تدریج شکل گرفت» (کروسکال^۲، ۱۹۸۳)؛ بعدها به‌کارگیری رایانه نیز برای تحلیل داده‌های زبانی حجیم میسر شد و رهیافت «گویش‌سنجی»^۳ پا گرفت. گویش‌سنجی روشی کمی است برای سنجش مقدار تفاوت گویش‌ها با محاسبه آماری و تحلیل انبوهه^۴ میزان تمایزات در نمونه‌های گسترده‌ای از ویژگی‌های زبانی در یک منطقه گویشی. به تدریج، این شیوه مقبول افتاد و برای گویش‌های زبان‌های هلندی، ساردینی، نورژی، آلمانی، بلغاری، نورژی، و سوئدی اجرا شد (اُسِنووا^۵ و دیگران، ۲۰۱۰: ۴۲۵). در ادامه این مسیر در ایران، مقاله حاضر کوشیده‌است با تحلیل انبوهه داده‌های گویشی زبان مازندرانی مستخرج از طرح ملی اطلس زبانی ایران، به گویش‌سنجی کرانه جنوبی دریای مازندران به روش تحلیل بسامد واکه ملهم از هوپنبروورس و هوپنبروورس^۶ (۲۰۰۱) بپردازد. پژوهش حاضر با هدف پاسخگویی به دو پرسش به انجام رسیده است: نخست، الگوی پراکندگی آوایی در گویش‌های نواحی شرقی استان مازندران چگونه است؟ و دوم، آواهای مؤثر در این تنوع کدامند و ضریب تأثیر آنها چقدر است؟

۲. پیشینه پژوهش

روش‌های کمی در گویش‌سنجی اصطلاحاً روش‌های تحلیل انبوهه نامیده شده‌اند، به این دلیل که به‌جای توزیع ویژگی‌های زبانی منفرد تفاوت بین چندین متغیر را محاسبه می‌کنند و سپس

-
1. isoglass
 2. Kruskal
 3. dialectometry
 4. aggregate analysis
 5. Osenova
 6. Hoppenbrouwers & Hoppenbrouwers

برآیند نسبی این تفاوت‌ها در کل دادگان معین می‌شود. در این روش‌ها از داده‌های گویشی، رایانه و روش‌های آماری مبتنی بر فاصله ویرایش^۱، بسامد، و غیره برای اندازه‌گیری و ترسیم مرزهای گویشی استفاده می‌شود. ایده اصلی آن است که حجم بالای متغیرهای متعدد تصویر درست‌تری از ارتباط بین زبانگونه‌ها بدست می‌دهد. بسیاری از روش‌های تحلیل، تک‌پارامتر و غیر رایانه‌ای هستند و تعداد کمی از ویژگی‌های زبانی را مدنظر قرار می‌دهند؛ به همین دلیل شاید نتوان آنها را مطالعات جامعی در نظر گرفت. به علاوه، در روش‌های تحلیل انبوهه ضمن تأکید بر تعدد ویژگی‌های زبانی منتخب، همه این ویژگی‌ها به شیوه‌ای یکسان مورد تحلیل قرار می‌گیرد و برآیند یافته‌های همه پارامترها بدون سوگیری فردی مبنا قرار می‌گیرد.

نخستین بار هوپنبروورس و هوپنبروورس (۱۹۸۴) روش‌های بسامد حروف^۲ و بسامد آوایی^۳ را معرفی کردند. این روش‌ها پیکره‌بنیان هستند. در روش بسامد حروف، برای مقایسه دو گویش میزان بسامد حروف را در پیکره مربوطه دو گویش می‌سنجند. از آنجا که همه پیکره‌ها یک‌اندازه نیستند بسامدها به درصد تبدیل می‌شود. شاخص فاصله زبانی^۴ دو گویش برابر است با مجموع تفاوت‌های بسامد حروف آن دو گویش. از معایب این روش نخست این است که همیشه هجی متفاوت کلمات، متناظر با تلفظ‌های مختلف نیست و بالعکس؛ مثلاً *academie* در هلندی در مقابل *academy* در فریزی املائی متفاوت اما تلفظ یکسان دارند و بالعکس *we* انگلیسی در مقابل *we* هلندی املائی یکسان و تلفظ متفاوت دارند. نرین و هیرینگا (۱۹۸۸) نیز از این روش بهره جستند. بنابراین برادران هوپنبروورس (۲۰۰۱: ۱) روشی آواشناختی را اتخاذ کردند. در روش بسامد آوایی، در هر پیکره بسامد آواها مشخص می‌شود و سپس مانند روش بسامد حروف شاخص فاصله زبان‌ها از یکدیگر محاسبه می‌گردد. در بررسی برادران هوپنبروورس (۲۰۰۱)، پیکره زبانی از داستان خورشید و باد مغرب که در *اساسنامه انجمن بین‌المللی آوانگاری*^۵ (۱۹۴۹) با استفاده از علائم آوانگار بین‌المللی به ۵۱ زبان آوانویسی شده، ایجاد گشت. در هر متن بسامد آواها مشخص

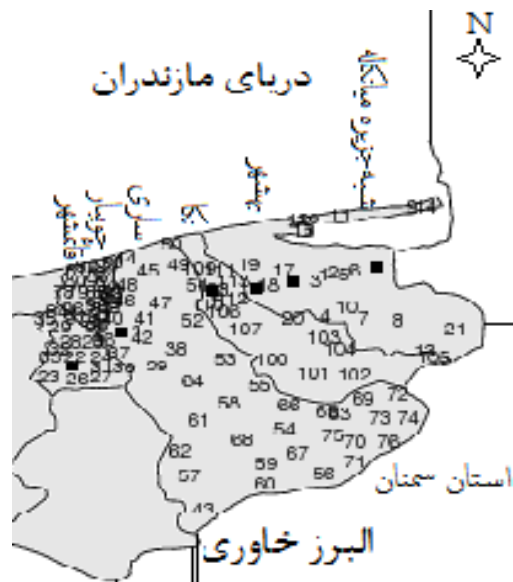
-
1. Edit distance
 2. letter frequency
 3. phone frequency
 4. Linguistic Distance Index
 5. The Principles of the International Phonetic Association

شد. چون همه متن‌ها یک اندازه نبودند قاعدتاً بسامد نسبی آنها محاسبه شد. شاخص فاصله‌زبانی بین دو زبان برابر است با مجموع قدر مطلق تفاضل بین بسامد نسبی هر یک از آواهای مربوطه. نرین و هیرینگا (۲۰۰۱) این روش را بسط دادند و نسبت نویسه‌های هر کلمه را نیز وارد محاسبات نمودند.

۳. روش پژوهش

در پژوهش حاضر، پیکره زبانی متشکل است از آوانگاشت معادل محلی ۶۲ مدخل واژگانی از ۷۳ سایت^۱ در پنج شهرستان شرقی استان مازندران. قلمرو مکانی پژوهش حاضر حدفاصل کرانه جنوب شرقی دریای مازندران و دامنه شمالی البرز شرقی است؛ البرز شرقی از دره فیروزکوه تا گرگان‌رود و مرز خراسان کشیده شده است (جعفری، ۱۳۶۸: ۳۷). بنابراین، محدوده قلمرو پژوهش طبق تقسیمات کشوری از شرق به غرب به شهرستان‌های بهشهر (شامل شهرهای بهشهر، گلوگاه و رستمکلا)، نکا، ساری (شامل شهرهای ساری، کیاسر، فریم، و سورک)، قائمشهر و جویبار بخش می‌شود. برای تدوین نقشه‌های زبانی در این پهنه گسترده ۷۳ نقطه گویشی انتخاب شد. در پایگاه دادگان پژوهش برای هر یک از این سایت‌ها یک مصاحبه با یک گویشور منتخب وجود دارد. نقشه راهنمای قلمرو مکانی پژوهش در تصویر (۱)، زمین‌ساخت رشته‌کوه البرز، تقسیمات کشوری شرق استان مازندران، پراکنش و محدوده ۷۳ سایت مورد پژوهش را نشان می‌دهد؛ در این نقشه خطوط نشان‌دهنده مرز استان و شهرستان بر اساس تقسیمات کشوری هستند. چون درج نام سایت‌ها در نقشه خواندن آن را غیر ممکن می‌ساخت، نام آنها در جدول پیوست (۱) فهرست شده است.

۱. برای اشاره به موقعیت جغرافیایی مورد نظر ازین پس از کلیدواژه سایت (Site) استفاده می‌کنیم که بسته به گونه زبانی مورد بررسی برابر است با نقطه جغرافیایی، نقطه جمعیتی، مکان گردآوری، یا حوزه تقسیمات جغرافیایی که آن گونه‌زبانی بدانجا تعلق دارد یا گویش‌ور اهل آنجاست. در این مقاله به دلیل رایج تر بودن و گویاتر بودن این اصطلاح انگلیسی به ناچار از معادل‌سازی فارسی آن اجتناب شده است.



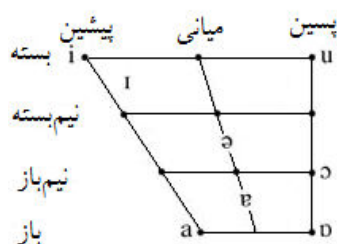
تصویر (۱) - نقشه راهنمای قلمرو مکانی پژوهش (نام سایت‌ها در پیوست ۱ درج شده است) بخشی از مواد زبانی این پژوهش از طرح ملی اطلس زبانی ایران وام گرفته شد.^۱ در آغاز دهه ۱۳۸۰ مرحله جدید این طرح در گروه زبان‌شناسی و گویش‌شناسی پژوهشکده زبان و گویش سازمان میراث فرهنگی کشور از سر گرفته شد. در این طرح مواد زبانی به صورت هدایت شده و پرسشنامه‌ای تهیه گردید. از جنبه محتوایی کوشش شد واژه‌ها و جملات مندرج در این پرسشنامه ضمن در بر داشتن واژگان پایه، در حد امکان، با تنوعات جغرافیایی و فرهنگی پهنه ایران سازگاری داشته باشند. اعضای گروه مصاحبه با حضور در محل می‌بایست داده‌های زبانی را روی نوار کاست ضبط کنند؛ گویش‌ور مورد مصاحبه می‌بایست بومی، بی‌سواد و یک‌زبانه، ساکن دائم محل و دست کم میان‌سال، و فاقد مشکلات گفتاری می‌بود و شیوا و بی‌پروا سخن می‌گفت.^۲ بخشی از داده‌های زبانی زبان مازندرانی مورد تحلیل در مقاله

۱. سخاوت علمی دکتر مزدک انوشه ریاست وقت پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، دکتر فریار اخلاقی عضو هیئت علمی پژوهشکده زبان‌شناسی، کتیبه‌ها و متون و دکتر بداله پرمون سرپرست مرحله جدید طرح ملی اطلس زبانی ایران در اجازه دسترسی به این مواد زبانی شایسته قدردانی است.

۲. برای کسب اطلاعات کامل اندر مستندسازی، پایگاه داده‌ها، و نقشه این طرح رک. پرمون (۱۳۸۵).

حاضر برگرفته از طرح مذکور و جمع آوری شده از پاییز ۱۳۸۳ الی بهار ۱۳۸۴ است؛ به علت عدم دسترسی به داده‌های بخشی از شهرستان‌های ساری (بجز شهر کیاسر) و قائمشهر، مواد گویشی مورد نیاز این پژوهش در این مناطق، مجدداً توسط نگارنده این مقاله به همان شیوه قبلی جمع‌آوری شد. در گام بعد، معادل مازندرانی ۶۲ مدخل^۱ واژگانی نخست پرسشنامه (جمعاً ۴۵۲۶ معادل) برای هر یک از ۷۳ سایت قلمرو پژوهش از این داده‌ها استخراج شد. این واژگان در جدول پیوست (۲) فهرست شده‌اند و شامل روابط خویشاوندی، اعضا بدن، اسامی حیوانات، عناصر طبیعت، ابزار، وسایل و مفاهیم انتزاعی است. میانگین سنی گویشوران ۳۶ سال، متوسط سواد آنها در حد آموزش ابتدایی بود و ۳۸٪ آنها زن بودند.

برای پردازش داده‌ها، در گام اول، این واژگان با استفاده از ۳۸ نویسه آی.پی.ای (جمعاً ۲۹۳۹۴ نویسه) آوانگاری شد. این پژوهش، در آوانگاری رفتار توزیعی یا رابطه همنشینی آواها را مد نظر نداشته است؛ بلکه هر آوا به طور جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و ویژگی‌های آوایی آن فارغ از نقش تقابلی و معیار «ممیز معنا بودن» تعریف شده است. همان‌گونه که در تصویر (۳) نشان داده شده است، برای نظام واکه‌های مازندرانی در این منطقه، سه واکه پیشین [a, I, i]، سه واکه پسین [o, u, ɔ] و دو واکه مرکزی [e, ɔ] بر اساس پایگاه دادگان پژوهش بازشناخته‌ایم، که تقابل [I] با [i] یادآور تقابل کشش واکه‌ای از دوره میانه زبان‌های ایرانی است.



تصویر ۳- واکه‌های مازندرانی بکاررفته در در پیکره زبانی

۱. مدخل (linguistic item or parameter) دال بر متغیر زبانی - اعم از آوا، واج، تکواژ، یا واحد نحوی - است که پیکره دادگان را می‌سازد و مبنای بررسی گونه مورد مطالعه و یا محاسبه شاخص فاصله زبانی قرار می‌گیرد.

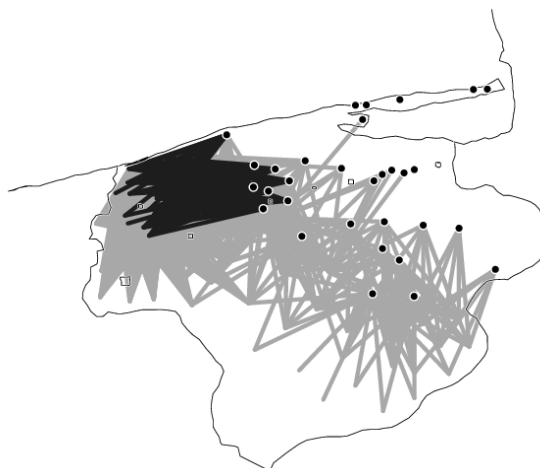
در گام دوم، واکه‌ها از این پیکره زبانی استخراج شده، مورد تحلیل آماری قرار گرفتند. همان‌گونه که در مثال‌ها خواهید دید، از آن‌جایی که تفاوت‌های همخوانی شاخصی میان مناطق گویشی نیست و وجه تمایز عمده در اختلاف بسامد وقوع واکه‌ها است، در این پژوهش روش بسامد واکه مد نظر قرار گرفت. در پیکره زبانی پژوهش در هیچ یک از این مناطق جایگزینی واکه با همخوان رخ نداده است؛ بنابراین مقایسه بسامد واکه‌ها با یکدیگر روا است. برای این کار، در ابتدا بسامد مطلق هر واکه در کل پیکره محاسبه شد. سپس بسامد نسبی هر واکه در نواحی گویشی محاسبه و بر مبنای درصد بهنجار شد. این یافته‌ها در وهله نخست علت تمایزات منطقه‌ای را بر اساس متغیر دستگاه واکه‌ای تبیین می‌کند. همچنین با مکان‌نگاشت این بسامدها بر روی نقشه جغرافیایی، نقشه‌ای زبان‌شناختی رسم می‌شود که پیوستار گویشی ناحیه را نشان می‌دهد. برای تبیین بیشتر نواحی گویشی و پیوستار زبانی حاصل، شاخص تأثیر هر واکه در ایجاد منطقه گویشی را محاسبه کردیم که برابر است با قدر مطلق میانگین بسامد نسبی هر واکه نسبت به بسامد آن در کل پیکره. برای سنجش روایی یافته‌های پژوهش از روش آلفای کرنباخ^۱ بهره جستیم که آستانه قابل قبول برای آن ۰/۷۰ است (برای جزئیات بیشتر ر.ک. هیرینگا، ۲۰۰۴: ۱۷۰).

۴. یافته‌ها

اکنون، در این بخش، ابتدا بررسی می‌کنیم هر واکه در کدام یک از معادل‌های محلی ۶۲ مدخل واژگانی تظاهر پیدا کرده است. سپس، همانگونه که در بخش روش پژوهش اشاره شد، بسامد هر یک از واکه‌ها در پیکره زبانی معین می‌شود، و دست آخر، پس از محاسبه بسامد نسبی بهنجار می‌شود - تا به همراه شاخص تأثیر هر واکه - مبنای تبیین تمایزهای منطقه‌ای گردد. بسامد نسبی واکه‌ها در نقشه‌های تفسیری پرتوی^۲ نمایانده می‌شود تا از این طریق نواحی گویشی مشخص شود. در نقشه پرتوی بین هر دو سایت یک خط رسم می‌شود که تیرگی بیشتر این خط واصل متضمن بسامد بیشتر است. برای خواندن نقشه‌ها از نقشه راهنمای تصویر (۱) کمک بگیرید.

1. Cronbach's α method for reliability
2. beam map

۴-۱ واکه /I/ واکه‌ای نزدیک به بسته، نزدیک به پیشین، گسترده، و کوتاه است که در ۲۳۵ مدخل گویشی از پیکره همچون /'(ɟat)ɔɪyər/، /'mɪf/، /'xɪf/، /'dɪznɒn/، /'ʃɪrɪn/، /'nɪna/، /'nɪyaz/، /'dɪr/، /'hɪmə/ و /'baldɪn/ تظاهر پیدا کرده است. بسامد مطلق این واکه با بسامد بیشتر در جنوب و نیز در نواحی گذار^۱ همراه است؛ همه مناطق گویشی - جز اندک تفاوت مثبت در شمال غربی و منفی در شرق - بسامد نسبی بهنجار نسبتاً یکسانی دارد (ر.ک. تصویر ۴). از این روی، بین واکه‌های پیکره زبانی، این واکه با کمترین شاخص تأثیر بر تفاوت‌های گویشی منطقه‌ای - یعنی ۰/۹۵ - سبب تمایز گویشی شرقی - غربی منطقه می‌شود.



تصویر ۴- نقشه تفسیری بسامد نسبی بهنجار واکه /I/.

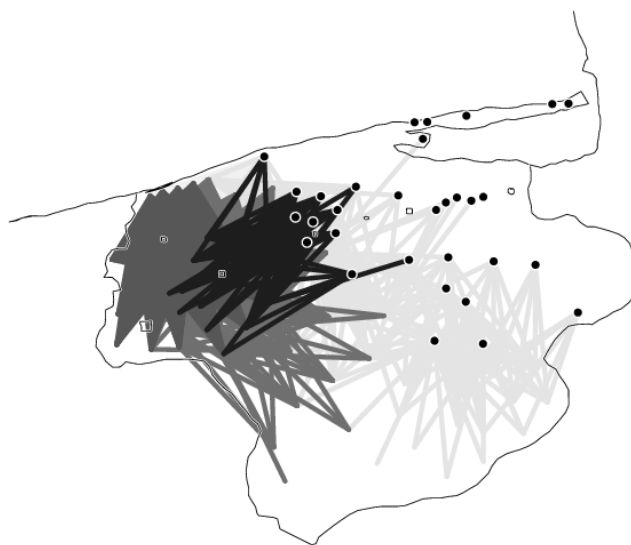
۴-۲ واکه /i/ واکه‌ای پیشین، بسته، گسترده، و کشیده است که در ۱۰۰۰ مدخل گویشی از پیکره همچون /'dɔɪyɪ/، /'pandɪr/، /'dɪr/، /'nazdɪc/، /'mɪf/، /'mardɪ/، /'ɟatɪ/، /'rɪca/، /'saɲɪn/، /'çəmɔɔɪ/، /'ʔɔmɪ/، /'damnɪ/، /'cɪjɔ/، /'dɪznɒn/، /'ʃɪrɪn/ و /'hɪmə/ تظاهر پیدا کرده است. بسامد مطلق این واکه در بین سایت‌ها پراکنده است؛ بسامد نسبی بهنجار این

۱. طبق مشاهدات انجام شده، در مناطق مرزی گویش‌ها، هنگامی که یک متغیر زبانی جای خود را به متغیر دیگر می‌دهد، این گذار آنی (relic transition) نیست بلکه تدریجی (gradual transition) است. بسامد متغیرهای زبانی در نقاط مختلف این منطقه گذار (transition zone) نامنظم است و لذا الگوی مشخصی قابل تشخیص نیست.

واکه از شرق به سوی غرب، بویژه در منطقه گویشی دوم (غربی) افزایش قابل توجهی دارد (ر.ک. تصویر ۵). یکی از موارد بسامد پسین‌شدگی واکه‌های پیشین مانند تبدیل واکه *a* به *ɒ* در (مثال ۱) در این منطقه است.

مثال ۱ /ʔami/ → /ʔamu/ (عمو)

نیز در پیکره زبانی آنجا که این واکه با واکه /i/ در توزیع تکمیلی است، جایگزینی آنها سبب بروز تفاوت‌های لهجه‌ای و نشان‌دهنده موقعیت جغرافیایی گویشور است اما ممیز معنا نیست؛ وانگهی، این جایگزینی در جفت‌های کمینه /dir/ (دیر) و /dir/ (دور)، /xɪf/ (داماد) و /xɪf/ (خویشاوند) ممیز معنا است. نمونه‌های دیگر در زبان مازندرانی جفت‌های کمینه /ʃir/ (شیر خوراکی) و /ʃir/ (شیر آب)، /sɪr/ (گیاه سیر) و /sɪr/ (صفت سیر)، /pɪr/ (پیر) و /pɪr/ (پدر) است. این واکه در منطقه گویشی جنوب‌مرکز بیشتر از دیگر مناطق دچار کشش واکه‌ای می‌شود (مانند /ʃir/). بدین ترتیب از بین واکه‌های پیکره زبانی این واکه با بیشترین شاخص تأثیر بر تفاوت‌های گویشی منطقه‌ای - یعنی ۲/۳۴۰ - باعث تفاوت گویشی از شرق به سوی غرب و متمایز ساختن منطقه غربی شده است.



تصویر ۵- نقشه تفسیری بسامد نسبی بهنجار واکه /i/.

۳-۴ واکه /e/ واکه‌ای مرکزی، نزدیک به باز، نیم گسترده، و کوتاه است که در ۱۱۱۰ مدخل گویشی از پیکره همچون /ʔɒbɛssən/ /cuter/ /cɛlɔ/ /sɛrɔ/ /cɛrc/ /ʔɛzɛlɔn/ /dɛtər/ /dɛtər/ /dɛtər/ /dɛtər/ /dɛtər/ و /jɛl/ تظاهر پیدا کرده است. بسامد مطلق این واکه در سایت‌های شمالی بویژه شرق بیشتر است؛ همانگونه که تصویر ۶ نشان می‌دهد، بسامد نسبی بهنجار این واکه به ترتیب در منطقه‌های گویشی شرق و شمال غرب بیشتر است، و سپس سبب تمایز منطقه‌های گویشی جنوب‌مرکز و غرب می‌شود. از بین واکه‌های پیکره زبانی این واکه ششمین شاخص تأثیر بر تفاوت‌های گویشی منطقه‌ای - یعنی ۱/۴۱- را دارا است.



تصویر ۶- نقشه تفسیری بسامد نسبی بهنجار واکه /e/.

۴-۴ واکه /a/ واکه‌ای پیشین، باز، گسترده، و کوتاه است که در ۱۸۳۰ مدخل گویشی از پیکره همچون /valʃ/ /ʔappɒ/ /pander/ /san/ /nar/ /varf/ /vaçə/ /ʔamu/ /varə/ و /taʃ/ تظاهر پیدا کرده است. بسامد مطلق این واکه در بین سایت‌ها نسبتاً همگن و اندکی پراکنده است؛ پایین بودن بسامد نسبی بهنجار این واکه به علت پسین‌شدگی این واکه و تبدیل آن به واکه ɒ مانند /ʔami/ → /ʔamu/ (عمو) و بکارگیری معادل‌های واژگانی متفاوت

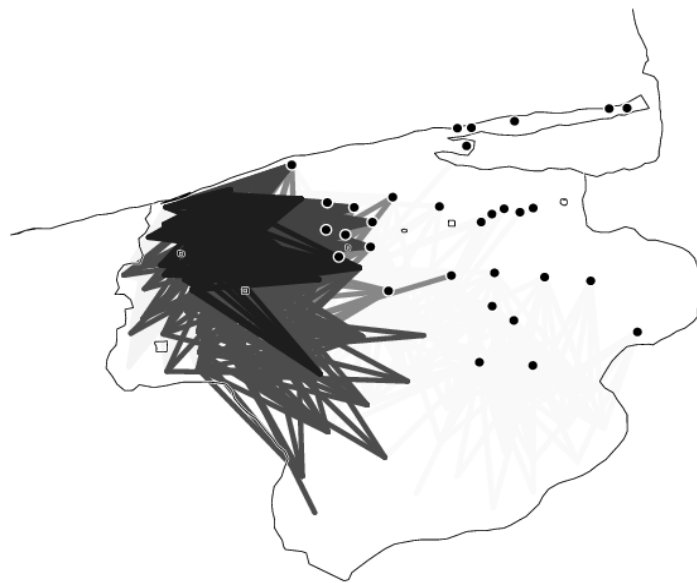
(/təlm/ به جای /varj/) نیز اندک کشش آن در منطقه‌گویشی شمال غرب قابل توجه است. از بین واژه‌های پیکره زبانی این واژه با سومین شاخص تأثیر بر تفاوت‌های گویشی منطقه‌ای -یعنی ۱/۵۵- سبب تفکیک منطقه گویشی شمال غرب است.



تصویر ۷- نقشه تفسیری بسامد نسبی بهنجار واژه /a/.

۴-۵ واژه /ə/ واژه‌ای خنثی، میانی، مرکزی، و کوتاه است که در ۲۷۹۷ مدخل گویشی از پیکره در هسته و پایان هجای معادل منطقه‌ای مدخل‌های واژگانی همچون /celə/، /setərə/، /çəf/، /bərər/، /varə/، /nəmɒz/، /vaçə/، /xɒxər/، /pəsər/، /cərc/، /vərəf/، /himə/ و /sərə/، /dəhɒn/ تظاهر پیدا کرده است. بسامد مطلق این واژه در بین سایت‌های شرقی کمتر و در سایت‌های مرکزی و جنوبی بیشتر است؛ بسامد نسبی بهنجار این واژه، با هشتمین شاخص تأثیر بر تفاوت‌های گویشی منطقه‌ای -یعنی ۱/۰۲، به علت هماهنگی واژه‌ای مانند افراشتگی واژه در /nəmɒz/ → /nɒmɒz/، افراشتگی واژه همراه با مرکزی‌شدگی /dəhɒn/ → /dɒhun/ و پسین‌شدن هسته /dɒftɒb/ → /ʔɒftɒb/ → /ʔəftɒb/ سبب تمایز

بیشترین است (ر.ک. تصویر ۹). ابدال واکه مرکب ناپایدار پایانی به واکه ساده پایدار $\{ \# \rightarrow /j, \dot{j}, \dot{z}/ \}$ مانند $/tj^w/ \rightarrow /tj/$ یکی از دلایلی تفاوت بسامدی در سایت‌های شرقی است. این واکه در منطقه گویشی جنوب‌مرکز بیشتر از دیگر مناطق دچار کشش واکه‌ای می‌شود. ازین روی بین واکه‌های پیکره زبانی این واکه با چهارمین شاخص تأثیر بر تفاوت‌های گویشی منطقه‌ای - یعنی ۱/۵۲- سبب تمیز گویشی شمال‌غرب از جنوب‌مرکز و شرقی می‌شود.



تصویر ۹- نقشه تفسیری بسامد نسبی بهنجار واکه /u/.

۷-۴ واکه /u/ واکه‌ای پسین، بسته، گرد، و کشیده است که در ۱۱۳۱ مدخل گویشی از پیکره در معادل‌هایی همچون $/nun/$ ، $/d\dot{c}hun/$ ، $/xun/$ ، $/cut\dot{x}/$ ، $/z\dot{x}vun/$ ، $/\lambda amu/$ ، $/ru\dot{z}/$ ، $/m\dot{o}huri/$ ، $/ju/$ و $/fu/$ تظاهر پیدا کرده است. بسامد مطلق این واکه در بین سایت‌های شرقی کمتر و در سایت‌های مرکزی و غربی بیشتر است (ر.ک. تصویر ۱۰ راست)؛ بیشترین بسامد نسبی بهنجار این واکه به ترتیب در منطقه‌های گویشی شمال‌غرب، غرب، جنوب‌مرکز و شرق است (ر.ک. تصویر ۱۰ چپ). ابدال واکه مرکب ناپایدار پایانی به واکه ساده پایدار $\{ \# \rightarrow u/ \}$ مانند $/tj^w/ \rightarrow /fu/$ یکی از دلایلی تفاوت بسامدی در سایت‌های

شمالی و مرکزی است. نیز این واکه در منطقه گویشی شمال‌غرب بیشتر از دیگر مناطق دچار کشش واکه‌ای می‌شود. بدین ترتیب بین واکه‌های پیکره زبانی این واکه با پنجمین شاخص تأثیر بر تفاوت‌های گویشی منطقه‌ای - یعنی ۱/۵۰ - سبب تمیز گویشی با محور شمال‌غرب جنوب‌شرقی می‌شود.



تصویر ۱۰ - نقشه تفسیری بسامد نسبی بهنجار واکه /u/.

۴-۸ واکه /u/ واکه‌ای پسین، باز، گرد، و کشیده است که در ۲۷۳۶ مدخل گویشی از پیکره همچون [təlb/ /dɒyi/ /nəmbɒz/ /bərɒr/ /xɒl/ /vɒrɒf/ /cijɒ/ /mɒr/ /tɛlɒm] نیز در نواحی گذار همراه است (ر.ک. تصویر ۱۱)؛ همه مناطق گویشی - جز اندک تفاوت مثبت در شمال و منفی در شرق - بسامد نسبی بهنجار نسبتاً یکسانی دارد. ازین روی بین واکه‌های پیکره زبانی این واکه با هفتمین شاخص تأثیر بر تفاوت‌های گویشی منطقه‌ای - یعنی ۱/۰۶ - سبب تمیز گویشی شمال-جنوب منطقه می‌شود.

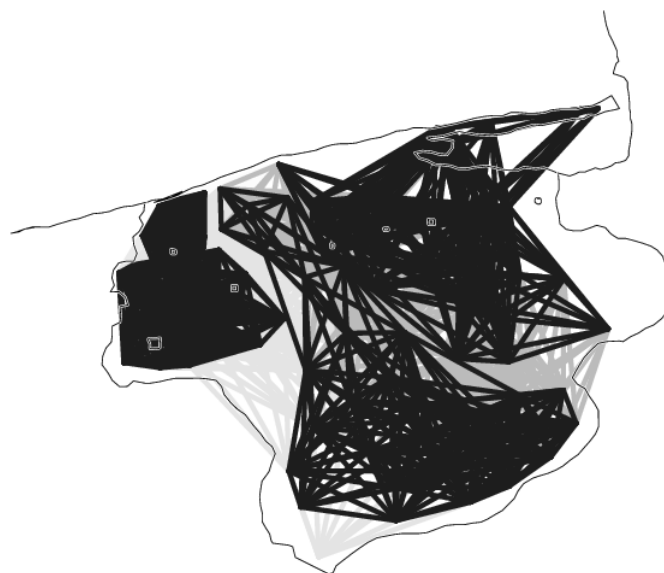


تصویر ۱۱- نقشه تفسیری بسامد نسبی بهنجار واکه /D/.

۵ بحث و نتیجه‌گیری

همانگونه که از یافته‌های پژوهش برمی‌آید روش‌های تحلیل انبوهه رایج در گویش‌شناسی ضمن آنکه مطالعات روش‌مند زبان‌شناختی و جامعه‌شناختی را بهبود می‌بخشد، جامع‌تر و مطمئن‌تر از روش سنتی است. تحلیل‌های انبوهه به کار رفته در آن، نتایج بی‌طرفانه و بدون سوگیری عامل انسانی به دست می‌دهد که از طریق روش‌های سنتی قابل دستیابی نیست. در روش پرتوی با تحلیل انبوهه داده‌ها به دلیل قابلیت پردازش پیکره حجیم‌تر، می‌توان ضعف آماری روش‌های سنتی و تأثیر گویش فردی را کم‌رنگ‌تر ساخت. یافته‌های رویکرد سنتی بر پایه مطالعات یکپارچه صورت نبسته است، چه از لحاظ دادگان، چه از لحاظ جغرافیای گویشی. اما بررسی کل‌گرایانه و تحلیل انبوهه دادگان در روش پرتوی ضمن تعیین جهت این تغییرات، به‌علاوه میزان آن، و مهم‌تر پیوستار گویشی و مناطق گذار را با استفاده از ترسیم نقشه‌های پرتوی بازنمایانده است. مسأله دیگر توجه جامع و بی‌طرفانه به داده‌ها است. بسیاری از مطالعات کیفی و غیر رایانشی تعداد کمی از ویژگی‌های زبانی را مد نظر قرار می‌دهند و لذا شاید نتوان آنها را مطالعات جامعی در نظر گرفت.

در این مقاله برای یافتن و تحلیل تنوعات زبانی و پراکنش جغرافیایی کرانه جنوب شرقی دریای مازندران از روش بسامد واکه ملهم از برادران هوینبورووس (۲۰۰۱) استفاده شده است تا از طریق سنجش همزمانی و تحلیل تک‌پارامتر در کنار تحلیل انبوهه تفاوت‌های زبانی منطقه مورد بررسی قرار گیرد. روش بسامد واکه روشی پیکره‌بنیا است که نقش یک پارامتر زبانی را در کنار دیگر پارامترها بررسی می‌کند و وزن تأثیر آن را نیز می‌سنجد. همچنین اطلاعات بدست آمده می‌تواند مبنای بررسی‌های رده‌شناختی قرار گیرد. نقشه‌های تفسیری نشان‌دهنده بسامد نسبی بهنجار واکه‌ها در بخش قبل، چگونگی و سبب تظاهر منطقه‌های گویشی مختلف را بر اساس متغیر بسامد واکه تبیین می‌کنند. شاخص تأثیر محاسبه شده در بخش قبل نیز وزن هر واکه را در بروز تفاوت‌های منطقه‌ای تفسیر می‌کند. حال اگر نقشه‌های پرتوی تصویرهای ۴ تا ۱۱ را برهم نگاشت کنیم - و به عبارت دیگر، بسامد نسبی همه واکه‌ها را به صورت انبوهه محاسبه و نقشه مربوط را رسم کنیم - نقشه تصویر ۱۲ به دست می‌آید. به کوتاه سخن، نقشه‌های تفسیری حاصل از تحلیل بسامد واکه تظاهر چهار منطقه گویشی شمال‌غربی، غربی، شمال‌شرقی، و ناحیه کوهستانی جنوب و مرکز را ارائه می‌کنند.



تصویر ۱۲- نقشه پرتوی چهار منطقه گویشی (آلفای کرنباخ = ۰/۸۴)

همانطور که مشاهده شد، هرچند نظام واکه‌ای در هر چهار بخش یکسان است، بسامدهای نسبی واکه‌ها در هر منطقه به علت فرآیندهای آوایی متفاوت است، لذا واکه‌ها شاخص تأثیر مختلفی دارند. واکه‌های مورد تحلیل - که بر اساس محل تولید و تصویر (۳) ذکر شدند - بر اساس شاخص تأثیرشان در شکل‌گیری منطقه‌های زبانی، در جدول (۳) توصیف و بسامد نسبی بهنجار آنها به تفکیک منطقه‌های چهارگانه درج شده‌اند.

جدول ۳- توصیف و بسامد نسبی واکه‌ها به ترتیب شاخص تأثیر

نویسه واکه	توصیف آوایی واکه	شاخص تأثیر	% بسامد نسبی بهنجار واکه در منطقه گویشی			
			۱ شمال غربی	۲ غربی	۳ جنوب مرکز	۴ شمال شرقی
i	پیشین، بسته، گسترده، کشیده	۲/۳۴	۳/۷۱	۴/۱۷	۳/۷۵	۳/۵۷
a	پیشین، باز، گسترده، کوتاه	۱/۵۵	۵/۵۷	۶/۳۶	۶/۳۸	۶/۲۰
ɔ	پسین، نیم باز، نیم گرد، کوتاه	۱/۵۲	۰/۷۶	۱/۱۲	۲/۴۷	۲/۱۷
u	پسین، بسته، گرد، کشیده	۱/۵۰	۴/۸۰	۴/۴۵	۳/۶۲	۳/۳۷
e	مرکزی، نزدیک به باز، نیم گسترده، کوتاه	۱/۴۱	۴/۱۹	۳/۳۳	۳/۳۹	۴/۳۱
ɒ	پسین، باز، گرد، کشیده	۱/۰۶	۹/۳۵	۹/۴۵	۹/۰۱	۹/۴۳
ə	خنثی، میانی، مرکزی، نیم گسترده، کوتاه	۱/۰۲	۹/۷۸	۹/۸۲	۱۰/۰۸	۹/۱۸
ɪ	نزدیک پیشین، نزدیک به بسته، گسترده، کوتاه	۰/۹۵	۰/۸۲	۰/۷۹	۰/۷۹	۰/۷۶

یافته‌های حاصل از پردازش داده‌ها در بخش قبل درون جدول ۳ بالا گرد هم آمده است. در تبیین مناطق گویشی، جدول ۳ نشان می‌دهد که واکه‌های پیشین /i/ و /a/، بیشترین شاخص تأثیر را در گوناگونی‌های منطقه‌ای دارند؛ در حالی که واکه خنثی مرکزی /ə/ دارای کمترین شاخص تأثیر است. از فرآیندهای آوایی قابل توجه که باعث تمایزات گویشی در منطقه می‌شود تمایل بیشتر به استفاده از واکه‌های خنثی میانی و مرکزی /ə/ و /ɐ/ به جای واکه پسین

گرد /u/ در مرکز و غرب است. نیز بسامد بالای واکه گسترده پیشین کوتاه /a/ به جای گرد پسین باز /ɒ/، و گرد پسین کشیده /u/ به جای نیم‌گرد پسین کوتاه /ɔ/ مشخصه سایت‌های غربی بویژه شمال غربی است. همچنین کوتاه‌تر بودن واکه گسترده پیشین /i/ در سایت‌های شرقی موجب تمایز گویشی است. می‌توان کشش بیشتر واکه‌ها در منطقه شمال‌غربی را نیز به عنوان عوامل مؤثر در این تمایزات دخیل دانست.

حذف خط‌های اصل غیر مرزی از نقشه تصویر (۱۲) نقشه تفسیری تصویر (۱۳) را بدست می‌دهد. در این نقشه مرزهای گویشی با حفظ میزان تفاوت گویشی بین مناطق در تیرگی خطوط رسم شده است. همانگونه که پیداست این نقشه خطوط مرزی گروه‌های گویشی چهارگانه را باز می‌نمایاند. این یافته‌ها با گروه‌های گویشی ارائه شده توسط نجفیان و همکاران (در دست چاپ) همسو است. شایان ذکر است تفاوت بین منطقه‌های شمال‌غربی و غربی در اینجا نسبت به یافته‌های نجفیان و همکاران (در دست چاپ) کم‌رنگ‌تر است. در این پژوهش آلفای کرنباخ برابر ۰/۸۴ بدست آمده است، بنابراین تحلیل گوناگونی‌های گویشی حاصل از بسامد واکه‌ها روا و قابل اعتماد است.



تصویر ۱۲- نقشه پرتوی چهار منطقه گویشی (آلفای کرنباخ = ۰/۸۴)

کتاب‌نامه

- پرمون، یداله. (۱۳۸۵). *طرح ملی اطلس زبانی ایران. کتابچه جامع تدوین اطلس. پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی. صنایع دستی و گردشگری. پژوهشکده زبان‌شناسی. کتیبه‌ها و متون.*
- جعفری، عباس (۱۳۶۸) *کوه‌ها و کوه‌نامه ایران. تهران: وارش.*
- نجفیان، آرزو. موسوی‌میانگاه، طیبه. روشن، بلقیس و ملایی‌پاشایی، سیف‌اله. (در دست چاپ). «بازشناسی زبان‌شناختی و جغرافیایی گونه‌های زبان مازندرانی در حدفاصل خلیج گرگان تا مرکز مازندران با اعمال روش‌های گویش‌سنجی بر تفاوت‌های آوایی». *جستارهای زبانی.*
- Hoppenbrouwers, C. and Hoppenbrouwers, G. (1988). "De feature frequentie methode en de classificatie van Nederlandse dialecten". *TABU* 18(2):51-92.
- Hoppenbrouwers, C. and Hoppenbrouwers, G. (2001). "De indeling van de Nederlandse streektaalen". *Dialecten van 156 steden en dorpen geklasseerd volgens de FFM. Koninklijke Van Gorcum B.V., Assen.*
- Heeringa, W. (2004), *Measuring Dialect Pronunciation Differences using Levenshtein Distance. PhD thesis.* University of Groningen, Groningen.
- IPA (1999). *Handbook of the International Phonetic Association: A Guide to the Use of the International Phonetic Alphabet.* Cambridge: Cambridge University Press.
- Jain, A. K. & R. C. Dubes (1988): *Algorithms for clustering data.* Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice Hall.
- Kruskal, J. B. (1999). "An Overview of Sequence Comparison". In David Sankoff & Joseph Kruskal (eds.) *Time Warps, String edits, and Macro molecules; The Theory and Practice of Sequence Comparison.* Stanford: CSLI, 1-44.
- Nerbonne, J. & W. Heeringa (1998). *Computationale vergelijking en classificatie van dialecten. Taal en Tongval, Tijdschrift voor Dialectologie*, 50(2):164-193.
- Nerbonne, J. & W. Heeringa (2001). "Computational comparison and classification of dialects". *Dialectologia*, (9):69-83.
- Osenova, P. & W. Heeringa & J. Nerbonne (2010). "A Quantitative Analysis of Bulgarian Dialect Pronunciation". In: *Zeitschrift für Slavische Philologie*, 66(2):425-458.
- Weijnen, A. (1946). "The borders between the Brabant dialects cross east-north". In *lectures on North Brabant dialect issues.* Royal Dutch Academy of Sciences, April 12, 1944, Volume VIII.

پیوست‌ها

پیوست ۱- فهرست سایت‌های مشخص شده در نقشه راهنما (تصویر ۲)

۱	پاشاکلا	۱۶	استخرپشت	۳۱	میستان	۴۶	آزادبن	۶۱	یکه توک
۲	برارده	۱۷	کچب محله	۳۲	دون چال	۴۷	ترک محله	۶۲	سفیدچاه
۳	تیرکلا	۱۸	سفیدکوه	۳۳	لاکدشت	۴۸	ماندی محله	۶۳	قره تپه
۴	مقام	۱۹	لایی پاسند	۳۴	میان ملک	۴۹	بیزیکی	۶۴	زاغمرز
۵	عیسی کنده	۲۱	ارزک	۳۵	تلنار	۵۰	فوتم	۶۵	ارزت
۶	خارمیان	۲۲	بندبن	۳۶	آباده	۵۱	سیدکلا	۶۶	یعقوب لنگه
۷	دامیر	۲۲	سورک	۳۷	زرین کلا	۵۲	حاجی کلا	۶۷	حسین آباد
۸	جره سر	۲۳	چلمردی	۳۸	خرده لاریم	۵۳	غریب محله	۶۸	زینه وند
۹	دلمرز	۲۴	نیم چاه	۳۹	چوباغ	۵۴	محمدآباد	۶۹	آسیاب سر
۱۰	تجن لته	۲۵	سیاوش کلا	۴۰	عشیره ده	۵۵	شیرداری	۷۰	کوهستان
۱۱	بزمین آباد	۲۶	دغان لو	۴۱	شورکا	۵۶	چالکده	۷۱	گرچی محله
۱۲	طبقه	۲۷	لاک تراشان	۴۲	چهارطاق بن	۵۷	قلعه پایان	۷۲	کنت
۱۳	لاک دشت	۲۸	شوراب	۴۳	قوشچی محله	۵۸	کرمانی محله	۷۳	اندورات
۱۴	نبی آباد	۲۹	کمیشان	۴۴	سفرخیل	۵۹	یارسم		
۱۵	گالش کلا	۳۰	چرخ کتی	۴۵	تالش محله	۶۰	کیاسر		

پیوست ۲- مدخل‌های واژگانی پرسشنامه

پدر	مادر	برادر	خواهر	پسر	دختر	بچه	عمو	دایی
عمه	خاله	زن	شوهر	داماد	عروس	پدر پدر	پدر مادری	خورشید
ماه	ستاره	شب	روز	باد	آتش	خاک	باران	برف
سنگ	چشم	دهان	زبان	خون	گاو	بز	بره	میش
گرگ	فاطر	سگ	مرغ	خروس	کبوتر	چوب	برگ	گل
درخت	جو	بادام	یوغ	خانه	اجاق	هیزم	نان	پنیر
نماز	نر	ماده	شیرین	دور	نزدیک	انسان آبستن	حیوان آبستن	

دکتر آرمان بختیاری (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، نویسنده مسؤول)^۱

فاطمه هاشمی زاده (کارشناس ارشد زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان)^۲

بررسی ویژگیهای کهن‌ترین متن‌های فارسی به خط مانوی

چکیده

در نیمه نخست قرن چهارم هجری، مانویان خط دینی خویش را برای نوشتن آثار خود به زبان فارسی به کار بردند. این متن‌ها بخشی از دست‌نوشته‌هایی است که در تورفان یافت شده و هم‌اکنون در فرهنگستان علوم برلین-براندنبورگ نگهداری می‌شود. به عبارت دیگر این متن‌ها را باید از جمله کهن‌ترین آثار زبان فارسی به شمار آورد که به زبانی نوشته شده‌اند که آن را می‌توان فارسی نو آغازین خواند. هدف این مقاله معرفی و بررسی زبانی دست‌نوشته‌های فارسی نو آغازین است که شامل ۱۵ متن دو برگه می‌شود. روال ارائه مطالب در این تحقیق بدین صورت است که ابتدا نمونه‌هایی از متن‌های ذکر شده به صورت حرف‌نوشت، آوانوشت و ترجمه به همراه شماره ثبت قطعه مربوطه در اکادمی علوم برلین آمده است. سپس مهم‌ترین ویژگی‌های نگارشی، آوایی، و واژگانی این نمونه‌ها ذکر و با دوره‌های پیش و پس از آن مقایسه شده است. نتایج این بررسی نشان داد زبان متن‌های مورد نظر در برخی موارد به فارسی نو و در برخی موارد به فارسی میانه نزدیکتر است.

کلیدواژه‌ها: فارسی نو آغازین، دست‌نوشته‌های مانوی، زبان فارسی، ریشه‌شناسی.

مقدمه

پس از فروپاشی دولت ساسانی و تسلط زبان عربی، به مدت نزدیک به سه قرن زبان فارسی به عنوان زبانی مغلوب تحت تسلط زبان عربی قرار گرفت. اما از آنجایی که زبان فارسی از پیشینه و سنت ادبی کهنی برخوردار بود توانست خود را از سلطه‌ی زبان غالب خارج سازد و البته با خطی جدید، سنت دیرین خود را احیا نماید. به هر حال پیش از دگرگونی خط، مسیحیان، یهودیان و مانویان ایرانی، خط دینی خویش را برای نگارش آثارشان به زبان

فارسی به کار گرفتند. از جمله این آثار می‌توان متن‌های فارسی یهودی و فارسی مانوی را نام برد که به قرنهای سوم و چهارم هجری تعلق دارند؛ دورانی که در آن ایرانی‌ها سرگرم احیای آیین‌ها و سنت‌های کهن زبانی خود بودند. پس بررسی این متن‌ها از جمله متن‌های فارسی مانوی که موضوع این مقاله است از چند دیدگاه ضرورت دارد:

- ۱- این متن‌ها به دوران گذار از فارسی میانه به فارسی نو تعلق دارند و پژوهش در زبان این متن‌ها می‌تواند به نوبه خود چگونگی تکوین زبان فارسی نو را از فارسی میانه روشن نماید.
- ۲- این متن‌ها به دورانی تعلق دارند که از آن به دوران تاریک زبان فارسی یاد می‌شود. بنابراین بررسی متن‌های مربوط به این دوره برای شناخت سیر تحول فرهنگ و اندیشه ایرانیان در قرنهای سوم و چهارم هجری ضروری است.
- ۳- به دلیل اینکه خاستگاه این متن‌ها شرق ایران است، بر پایه این متن‌ها می‌توان تأثیرات احتمالی واژگانی و نحوی زبانهای ایرانی شرقی را بر زبان فارسی و نیز بر سبک نگارش متن‌های ادبی بعدی زبان فارسی، مورد مطالعه قرار داد.
- ۴- این متن‌ها مربوط به دین مانوی است. بنابراین پژوهش در آنها برای شناخت آموزه‌های این دین به ما یاری می‌دهد.
- ۵- هر گامی که برای شناخت فرهنگ و تمدن و زبانهای ایرانی، به زبان فارسی و برای فارسی‌زبانان صورت گیرد (در کنار پژوهشهایی که به زبانهای اروپایی صورت گرفته است) خود از اهمیتی شایان برخوردار است؛ چراکه آن پژوهش را در سطحی دیگر برای همه دست‌یافتنی و قابل درک می‌سازد.

پیشینه زبانهای ایرانی

زبان‌های ایرانی در دوره‌ی باستان و میانه شامل گویش‌های متعددی بوده‌اند. اما آثار برجای مانده از آنها تنها متعلق به چند گویش است که هر یک به دلایل سیاسی یا اجتماعی رسمیت یافته و زبان اداری و دولتی یا زبان دینی بوده‌اند. زبان فارسی میانه، گویشی جنوب غربی است که زبان فرمانروایان ساسانی بوده است و در طی بیش از ۴ قرن که خاندان ساسانی بر ایران

فرمان می‌راند به تدریج بر گویش‌های دیگر ایرانی غلبه یافته است (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ۲۷۲). با فتح نهاوند در سال ۶۴۲ م که اعراب آن را فتح‌الفتوح خواندند، آخرین مقاومت متشکل ایرانیان در برابر تازیان در هم کوبیده شد و شهرهای ایران یکی یکی به دست آنها افتاد (انوشه، ۱۳۸۵: ۲۱). نتیجه استقرار قبایل عرب در ایران به تدریج فرهنگ ایران را تحت تأثیر قرار داد. در این اوضاع و شرایط زبان فارسی تا حد زیادی از عربی تأثیر پذیرفت و به عنوان عاملی مهم در حفظ وحدت و یکپارچگی مردم این خطه، نقش ایفا کرد (مفتخری و زمانی، ۱۳۸۴: ۱۲۸-۱۲۹). کشورگشایی مسلمانان باعث شد که قلمرو زبان دری به طرز قابل توجهی گسترش یابد. تصرف ماوراءالنهر به دست ایرانیان مسلمان شده صورت گرفت. نیز روی کار آمدن عباسیان که به ایرانیان شرقی متکی بود باعث شد زبان گفتاری ایرانیان در آن نواحی گسترش یابد (لازار، ۱۳۸۷: ۴۳۷).

زادگاه زبان فارسی شرق فلات ایران است و نخستین شاعران و نویسندگان از این دیار برخاستند. زبان و ادب فارسی در ماوراءالنهر از قرن چهارم هجری با پدید آمدن شاعرانی چون رودکی و نویسندگانی چون بلعمی و جیهانی یکی از بزرگترین و پرشکوه‌ترین دوران خود را پشت سر گذاشت. زبان فارسی رایج در بخارا و سمرقند از قرن چهارم هجری زبان دری بود. این زبان ترکیبی بود از واژه‌های عربی و سغدی و خوارزمی. نثر و نظم زبان دری را باید زاده‌ی ماوراءالنهر و دربار سامانیان دانست (نفیسی، ۱۳۴۱: ۲۴۷). در واقع باید گفت دری زبان شهرهای مداین بود و کسانی که در دربار شاه بودند به آن گفتگو می‌کردند و این لفظ منسوب است به دربار و در این زبان از میان واژه‌های شهرهای مشرق، واژه بلخ غلبه داشته است. پس از حدود دو قرن نواحی شرقی ایران، زودتر از سایر مناطق به استقلال دست یافتند و به همین جهت ساکنان آن نواحی زودتر و بهتر از سایر هم‌نژادان خود به تجدید و احیای رسوم ملی و ایجاد ادبیات فارسی نایل آمدند. خراسان که مرکزیت ایران دوره اسلامی را پیدا کرده بود، محل نشو و نمای زبان فارسی و ادبیات ملی به شمار می‌رفت. علت منسوب شدن زبان فارسی دری به خراسان این است که بعد از آن که پایتخت ساسانی به تسخیر در آمد، یزدگرد با سپاهیان و درباریان به درون ایران عقب نشینی کرد و به مرو رسید و به موجب اسناد تاریخی

دربار ساسانی، کتابخانه‌ی شاهی به آن جا برده شد و درباریان بعد از مرگ یزدگرد در آن‌جا باقی ماندند و به این ترتیب سنتی که از لحاظ زبان دیوان‌سالاری در دربار ساسانی پدید آمده بود به شرق انتقال یافت (ناتل خانلری، ۱۳۵۳: ۱۹-۲۰).

پیشینه پژوهش

کارل ویلهلم مولر از جمله نخستین کسانی بود که به پژوهش در متنیهای تورفانی پرداخت. وی وجود متنیهای فارسی را در میان آثار تورفانی تشخیص داد. مری بویس در ۱۹۶۰ در کاتالوگ خود فهرست متنیهای فارسی به خط مانوی را منتشر ساخت. هنینگ در ۱۹۶۲ به وجود قطعه‌های شعری در این مجموعه اشاره کرد. پروووسی در ۲۰۱۱ در مقاله‌اش به زبان انگلیسی به این متن‌ها پرداخت. در زبان فارسی، تا جایی که نگارندگان آگاهی دارند تنها مقاله مستقل در این خصوص مقاله رضایی باغبیدی است به سال ۱۳۸۵ در نامه فرهنگستان که ضمن بررسی ویژگی‌های متن‌های فارسی یهودی به این متن‌ها نیز پرداخته است (در خصوص ارجاعات نک. به منابع).

تورفان و آثار به دست آمده‌ی آن

تورفان واحه‌ای است در صحرای ترکستان چین که امروز ایالت سین کیانگ نام دارد. در سال ۱۹۰۴ سه گروه باستان‌شناس از روسیه، انگلستان و آلمان قدم به آن‌جا گذاشتند. گروه تورفان‌پژوهی آلمان به نوبت به سرپرستی مدیر موزه‌ی مردم‌شناسی برلین، آلبرت گرون و دل^۱ و دستیارش آلبرت فون لوکوک^۲ رهسپار بیابان شدند. دست‌نوشته‌های پراکنده تورفان که لوکوک مورد بررسی قرار داد، به هفده زبان نوشته شده بود (زوندرمان، ۱۳۸۲: ۱۷۶-۱۷۷). در سال ۱۹۰۴ در ضمن انتشار اولین مجموعه نسبتاً بزرگ از آثار مانوی، مولر^۳ متذکر شد که در میان قطعه‌هایی که از تورفان به دست آمده، چند قطعه به زبان فارسی نیز یافت می‌شود که

-
1. Albert Grünwedel
 2. Albert von Lecoq
 3. Müller

طبعاً با خط مخصوص مانویان نوشته شده است. مانویان ترکستان از لحاظ ملیت بیشتر سغدی بودند، ولی به جز زبان سغدی، زبان فارسی میانه را نیز به کار می‌بردند و انتقال میراث آنان به فارسی دری را باید به حدود اواخر قرن نهم میلادی (سوم هجری) نسبت داد. این انتقال بی‌شک با متروک شدن زبان سغدی و بسط زبان فارسی در موطن زبان سغدی مرتبط است. چون در سمرقند زبان فارسی دری رواج یافته بود، در تورفان نیز نوشتن به زبان فارسی معمول گردید (هنینگ، ۱۳۳۷: ۴-۲). پژوهش‌های بعدی نشان داد که زبان این قطعه‌های فارسی، آن فارسی دری فرهیخته و مورد انتظار نیست، بلکه زبانی بین دو دوره‌ی زبان فارسی میانه و فارسی دری است که آن را فارسی نو آغازین می‌خوانیم.

متن‌های فارسی نوشته شده به خط مانوی به نیمه نخست قرن چهارم هجری تعلق دارد (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۵: ۱۶). رسم‌الخط متن‌های فارسی نوشته شده به خط مانوی نیز شدیداً تحت تأثیر رسم‌الخط متن‌های فارسی میانه‌ی مانوی و انباشته از املاهای تاریخی است. حتی برخی از واژه‌های دخیل عربی ظاهری شبیه به واژه‌های فارسی میانه یافته‌اند. در مواردی تأثیر رسم‌الخط سغدی مانوی را نیز می‌توان در این متن‌ها یافت (Henning, 1962: 89-91).

خط مانوی و کاربرد آن

آثار مانوی به زبان‌های ایرانی که به خط مخصوص مانویان نوشته شده، از خط استرنجیلی سریانی گرفته شده است. خط مانوی برخلاف فارسی میانه، خطی است که ابهام کمتری دارد و از این روی در کمک به درک تلفظ صحیح واژه‌های زبان فارسی میانه سهم بسزایی دارد. اقتباس چنین خطی مسلماً به این منظور بوده است که با سهولت بیشتری بتوان آیین مانی را در سرزمین‌های دور گسترش داد. مانی در مورد جهانی بودن دین خود در متن فارسی میانه M5794 چنین می‌گوید: «دینی که من برگزیده‌ام، به ۱۰ چیز از دیگر دین‌های پیشینان برتر و بهتر است. یکی این که دین گذشتگان در یک سرزمین و به یک زبان بود، حال آن که دین من در همه‌ی سرزمین‌ها و به همه‌ی زبان‌ها پدیدار خواهد شد» (Boyce, 1975, متن a).

دست‌نوشته‌های فارسی نو آغازین با خط مانوی

بویس در سال ۱۹۶۰ فهرستی از نوشته‌های فارسی به خط مانوی را این چنین معرفی کرده است.

M105b- M106- M150- M403- M411- M427a- M581- M595- M613- M746a- M786- M843c- M877- M901- M1855- M4513- M5391-M8202- M9009- M9010- M9011- M9130(Provasi,2011:19-21,Boyce,1960: 150) .

ویژگی نگارشی دست‌نوشته‌ها

همان‌طور که بالا گفته آمد، مانویان برای نوشتن این دست‌نوشته‌ها خط مانوی را به کار برده‌اند. دبیران افزون بر نویسه‌های پیشین برای نشان دادن واژه‌های: <'ā, a / > و <ē, ē / > یا /ī, ā / و <q / k / > و همچنین <z / ž / > و صامت‌های <w, d, m, n, r, y, g, p, f, š, b, s, x, t, k, č, j, d, h, γ, δ, β, h / > و ۸ حرف عربی (ث، ص، ض، ط، ع، ف، عربی، ق و ح) را نیز بانویسه‌های پیشین یا نویسه‌های جدید نشان داده‌اند، که در این‌جا این نویسه‌ها بررسی خواهند شد. پیش از هر چیز این توضیح ضروری می‌نماید که ابتدا صورت حرف‌نوشت آورده شده و منظور از آن برگردان کامل خط مانوی به الفبای بین‌المللی است، سپس آوانوشت دقیق آن واژه در فارسی نو آغازین داده شده است:

۱. در هیچ‌کدام از زبان‌های ایرانی باستان و میانه، صامت /ع/ وجود ندارد و این صامت در کلمات دخیل عربی زبان فارسی نو آغازین آمده است. کاتبان این دست‌نوشته‌ها، برای نشان دادن /ع/ نویسه‌ی <حَ> را به کار برده‌اند. در سطر اول متن M106/A/ واژه عربی «فعل» با این نویسه آمده است که به صورت *fy^{'''} l (fi'l)* حرف‌نوشت و آوانوشت می‌شود و در سطر ۱۸ متن M106/B/ واژه «طبع» با این نویسه به صورت *tab^{'''} (tab')* حرف‌نوشت و آوانوشت می‌شود. البته از نویسه ذکر شده در بالا گاهی بر پایه‌ی سنت املائی فارسی میانه برای نشان دادن واژه کوتاه /i/ آغازین یا نیم واژه‌ی /y/ نیز استفاده می‌شده، که مصداق آن را در سطر ۱۹ متن M106/A/ در مورد واژه عربی «لَا» شاهدیم با حرف‌نوشت و آوانوشت: *l['] (illā)* .y

۲. در فارسی باستان و فارسی میانه واج /δ/ وجود نداشته، ولی در زبان سغدی واج /δ/ وجود داشته است مانند *c'δr (cādar)* «زیر» (قریب، ۱۳۷۴: ۱۲۳). در پهلوی اشکانی ترفانی واج /δ/ وجود داشته که برای نشان دادن آن از نویسه <Δ> استفاده می‌شده، مانند واژه ای با

حرف نوشت و آوانوشت (yd (yaδ) «تا» (Boyce, 1975: 102). در زبان اوستایی صامت /δ/ وجود داشته است، مانند -duydar «دختر» (Bartholomae, 1904: 748). در دوره‌ی فارسی نو آغازین، کاتبان برای نشان دادن ذال عربی نویسه <Δ> را به کار می‌بردند. در سطر ۲ متن M106/A/ واژه «عذاب» با این نویسه به صورت (adāb) 'bδ' حرف‌نوشت و آوانوشت می‌شود. البته این صامت فقط در واژه‌های دخیل عربی وجود ندارد، بلکه در سطر ۱۰ متن M786/A/ واژه‌ی فارسی «آرید» با این نویسه به صورت 'ryδ (ārīd) حرف‌نوشت و آوانوشت می‌شود. از آنجایی که واج /d/ ایرانی میانه غربی پس از یک مصوت در فارسی دری به /δ/ بدل شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۲۱)، پس این واج در فارسی دری در واقع واج-گونه‌ای است از /d/.

۳. در اوستایی صامت /θ/ وجود داشته، مانند -zaoθra «زورهر» (Bartholomae, 1655) 1904: در زبان فارسی باستان واج /θ/ وجود داشته، مانند واژه -avaθā «سپس» (Kent, 1953: 172). این صامت در پهلوی اشکانی تورفانی و فارسی میانه وجود نداشته است. صامت /θ/ در فارسی نو آغازین فقط در کلمات دخیل عربی به کار می‌رود، برای نشان دادن /ث/ عربی در متن‌های متقدم این زبان، از نویسه <Δ> و در متن‌های متاخر برای اشتباه نشدن با /ذ/ از نویسه <Δ Δ> استفاده می‌شده است. در سطر ۷ متن M106/A/ واژه «مثل» به صورت mδl (masal) و در سطر ۳ متن M150/B/ واژه «ثلیت» به صورت tδδlyδδ (taslīs) حرف‌نوشت و آوانوشت می‌شود. از آنجایی که واج /θ/ ایرانی باستان در فارسی میانه به /h/ و در پاره‌ای موارد به /s/ بدل شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۱۳) و در زبان فارسی نیز واج /θ/ وجود ندارد پس در فارسی دری آغازین نیز واج /θ/ وجود نداشته است.

۴. در پهلوی اشکانی ترفانی واج /غ/ وجود داشته است: مانند فعل 'bg'w (abyāw) "افزایش یافتن" و فعل 'bywnd (abyund) "آشکار کردن" (Boyce, 1975: 5). در زبان سغدی صامت /غ/ وجود داشته، مانند "چرا" c'γwnch (čāyōnč) (قریب، ۱۳۷۴: ۱۲۳). در زبان اوستایی صامت /غ/ وجود داشته است، مانند -duydar «دختر» (Bartholomae, 1904: 748). در فارسی میانه واج /غ/ وجود داشته است، مانند: gl'nytn

۱. "غریدن" (*yarrānidan*) و "وزغ" (*wzγ (wazay)*) (مکنزی، ۱۳۹۰: ۷۷ و ۱۵۶)، ولی این صامت در فارسی باستان وجود نداشته است. در فارسی نو آغازین صامت /خ/ فقط در واژه‌های دخیل عربی وجود داشته که برای نشان دادن آن از نویسه <𐭮> استفاده می‌شده است. در سطر ۱۷ متن M106/A واژه "مشغولی" با این نویسه آمده است که به صورت *mšγwlyh (mašγūlī)* تلفظ می‌شود.

۵. در هیچ‌کدام از زبان‌های ایرانی باستان و میانه واج /ق/ وجود نداشته، این واج تنها در واژه‌های عربی موجود در متن‌های فارسی نو آغازین وجود داشته است. برای نشان دادن /ق/ از نویسه <𐭪> و یا <𐭫> استفاده می‌شده است. این نویسه برای نگارش متن‌های اویغوری به کار می‌رفته است. در سطر ۸ متن M106/B واژه عربی "عقل" با حرف‌نوشت و آوانوشت *q̄l (ayl)* به کار رفته، و در سطر ۷ متن M411+M427a+M5391/A واژه عربی "تقصیر" با حرف‌نوشت و آوانوشت *tq̄syr tq̄syr (taγsīr)* آمده است. از نویسه <𐭮> نیز برای نشان دادن /ق/ استفاده می‌شده، در سطر ۱۰ متن M106/B واژه عربی "حَلَق" با حرف‌نوشت و آوانوشت *xlg (xaly)* آمده است.

۶. /ف/ فارسی اندکی متفاوت از /ف/ عربی است که آن را با نویسه <𐭪> نشان می‌دادند. در سطر ۱ متن M786/B واژه "یوسف" با حرف‌نوشت و آوانوشت *yūsuf* *ywsp̄* آمده است. ولی گاهی این نویسه با دو نقطه به صورت <𐭪> که جنبه تزئینی داشته به کار رفته است، واژه فارسی "گفت" در سطر ۸ متن M105b/A و در سطر ۴ متن M901/A با حرف‌نوشت و آوانوشت *gwpt̄ (gufī)* آمده است.

۷. صامت /ط/ تنها در واژه‌های عربی وجود دارد و برای نشان دادن آن از نویسه <𐭮> استفاده شده است. این نویسه همچنین برای نشان دادن واج /ت/ فارسی به کار رفته است. در سطر ۱۱ متن M106/A واژه "باطل" با حرف‌نوشت و آوانوشت به صورت *b'tyl (bātel)* آمده است.

۸. /ح/ یک صامت عربی است. برای نشان دادن آن از نویسه > ل استفاده شده است. این نویسه همچنین برای نشان دادن واج /ه/ به کار رفته است. در سطر ۸ متن M106/B/ واژه "حال" با حرف‌نوشت و آوانوشت به صورت h'ī (hāl) آمده است.
۹. صامت /ص/ نیز خاص واژه‌های عربی دخیل در فارسی است. برای نشان دادن آن نویسه < م > به کار رفته است. این نویسه همچنین برای نشان دادن واج /س/ استفاده می‌شده است. در سطر ۱۲ متن M106/A/ واژه "اصل" با حرف‌نوشت و آوانوشت به صورت 'sl (asl) آمده است.
۱۰. صامت /ض/ یک صامت عربی است، برای نشان دادن آن نویسه > ٴ به کار رفته است. این نویسه همچنین برای نشان دادن واج /د/ به کار رفته است. در سطر ۱۸ متن M106/A/ واژه "حوض" با حرف‌نوشت و آوانوشت به صورت hwwd (howz) آمده است.
۱۱. صامت /ظ/ عربی در متن‌های فارسی نو آغازین به کار نرفته است.
۱۲. صامت /ژ/ در متن‌های فارسی باستان و فارسی میانه به کار نرفته است. ولی این واج در زبان اوستایی وجود داشته، مانند: diwža- "دروغ" (Bartholomae, 1904:748). در پهلوی اشکانی ترفانی برای این صامت، نویسه‌ای که /j/ و /c/ را نشان می‌دهد به کار رفته است، مانند واژه‌های با حرف‌نوشت و آوانوشت 'jwn (āžōn) "تجدید حیات" و واژه‌ای با حرف‌نوشت و آوانوشت bwd'c'r (bōdāzār) "ادویه" (Boyce, 1975:10&28). در سغدی برای این صامت نویسه‌ای که نشان دهنده‌ی /c/ و /z/ و /ž/ است به کار رفته است، مانند واژه‌هایی با حرف‌نوشت و آوانوشت c'w (žāw) "جزر ومد" و (zyty'kh) "موسیقی" و žyštwny (žīštūnē) "بیزاری" (قریب، ۱۳۷۴: ۱۲۴ و ۱۲۵). در فارسی نو آغازین این صامت با نویسه > ٴ به کار رفته است، در سطر ۱۹ متن M106/B/ واژه‌ی سغدی "خبر" با حرف‌نوشت و آوانوشت به صورت ž'w (žāw) آمده است.

ساختار نظام واکه‌ای و همخوان‌های زبان فارسی نو آغازین

در زبان فارسی میانه تورفانی ۱۱ واکه وجود دارد، که عبارت است از:

a, o, u, e, i, ā, ō, ū, ē, ī, ə (Meisterernst, 2013:2)

در فارسی نو آغازین به غیر از واکه ə، بقیه واکه‌ها به کار رفته است. با توجه به متن M106 B مثالی از واکه e و o آورده می‌شود. مانند:

tābestān homānā (در مورد آوانویسی آن نک: MacKenzie, 1971:81)

در فارسی میانه تورفانی ۲۴ همخوان وجود دارد، که عبارتند از:

چاکنایی	ملازی	کامی	لثوی کامی	لثوی	دندانی	لب و دندانی	دولبی	جایگاه تولید شیوه تولید
	γ	k و g			t و d		p و b	انفجاری
h	x و x ^w		š و ž	s و z		f	w	سایشی
			j و č					انفجاری - سایشی
				r				لرزشی
	ŋ			n			m	عنه ای
		y		l				روان

(آرلاتو، ۱۳۷۳: ۳۳۶) و (Meisterernst, 2013:2).

در زبان فارسی نو آغازین، به غیر از همخوان /ŋ/، دیگر همخوان‌های فارسی میانه تورفانی به کار رفته و همچنین علاوه بر آن، همخوان /β/ (سایشی دولبی - واک‌دار) در واژه‌ی aβzun آمده است. همان‌گونه که گفته شد در این زبان برای واژه‌های عربی، نویسه‌هایی به کار رفته، که واج آن‌ها در فارسی وجود ندارد، در واقع برای واجهای زیر نویسه‌هایی که ذکر شد به کار رفته است:

۱- <h>/h/ - (ح) ۲- <p>/f/ - (ف) ۳- <q>/q/ - (ق) ۴- <s>/s/ - (ص) ۵- <ʿ>/ʿ/ - (ع)
 ۶- <θ>/s/ - (ث) ۷- <t>/t/ - (ط) ۸- <d>/z/ - (ض)، و دو نشانه نیز برای /ž/ و /δ/ که واج آن در فارسی وجود داشته به کار رفته است.

ویژگی‌های آوایی متنهای فارسی نو آغازین

۱. صامت /w/ ایرانی میانه‌ی غربی، در فارسی دری به صامت /g/, /b/, /w/ تبدیل می‌شود (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۷). در فارسی نو آغازین شاهد تبدیل /w/ به /b/ هستیم. در سطر ۳

متن M106/B/ "بهار" با آوانوشت *bahār* آمده که فارسی باستان آن *wahāra* و فارسی میانه آن *wahār* است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۵). هم‌چنین واژه "بزرگوار" در سطر ۱۳ متن M106/B/ با آوانوشت و حرف‌نوشت (*buzurgwār*) *bzwrwgw'r* آمده، ولی در سطر ۶ متن M8202/B/ که از ساختار کهن‌گرای آن چنین بر می‌آید که از دیگر متن‌های فارسی نو آغازین اندکی کهن‌تر است، با آوانوشت و حرف‌نوشت (*wuzurgwār*) *wzwrwgw'r* آمده است. یعنی این‌که یا هنوز این دگرگونی به وجود نیامده، یا این‌که دبیر به سنت پیشین چنین آورده است.

۲. در این دوره، گاهی صامت /d/ به /t/ تبدیل شده ولی در دوره بعدی یعنی فارسی دری این تبدیل به حالت پیشین خود بر می‌گردد. در سطر ۱ متن M106/B/ واژه "پادشاه" با آوانوشت *pātšā* آمده که فارسی میانه آن *pādixšā* بوده است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۲۰۷). در سطر ۱۹ متن M106/B/ واژه "بد" با آوانوشت *bat* آمده که فارسی میانه آن *wad* بوده است (Boyce, 1975:90).

۳. در فارسی میانه زردشتی *nā*- یگانه پسوندی بوده که به آخر نام‌ها و یا صفتی که جانشین نام می‌شده، پیوسته و از نام مفرد، نام جمع پدید می‌آورده، که این جزء در زبان فارسی میانه خود بازمانده جزء صرفی *-ānam* در فارسی باستان است که نشانه جمع در حالت وابستگی واژه‌هایی بوده که ماده ی آنها به /-a/ ختم می‌شده است (آذر، ۱۳۷۳: ۸۴). در این متنهای فارسی نو آغازین، از *nā*- این نوع جمع به کرات دیده می‌شود. در سطر ۱۲ متن M106/A/ واژه "گوهران" به صورت *gōharān* به کار رفته است.

-hā این نشانه نیز از پسوندهای اصلی جمع در زبان فارسی دری است. اما در پاره‌ای از متن‌های فارسی میانه مانند بندهشن و دینکرد پنجم جزء شبیه به *-hā* به صورت *-ihā* ثبت شده است. معین در کتاب مفرد و جمع خود به نقل از بلوشه جزء *-hā* را نتیجه تحول جزء *-ihā* از متن‌های پهلوی متاخر و فارسی دری می‌داند. از طرفی می‌دانیم که در فارسی میانه جزء *-ihā* - نشانه قید است (آذر، ۱۳۷۳: ۸۴). در متن‌های متاخر فارسی میانه زردشتی *-ihā* که پسوند قیدساز است برای جمع بستن اسم مفرد به کار رفته است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۳۸). در کارنامه اردشیر بابکان که به نظر می‌رسد تدوین آن در اواخر دوره ساسانی و یا حتی اوایل

دوره‌ی اسلامی بر اساس روایت‌های کهن‌تری صورت گرفته باشد (جعفری دهقی، ۱۳۸۲: ۲۳۴)، *hāi-* قیدساز به عنوان نشانه جمع در واژه *kustagīhā* "نواحی" به کار رفته است. در این متن‌های فارسی نو آغازین، *-hā* به عنوان یکی از نشانه‌های جمع وجود دارد. در سطر ۹ متن M106/B/ واژه "چیزها" با آوانوشت *zhāič* و در سطر ۱۲ متن M106/B/ واژه "روشنی‌ها" با آوانوشت *rōšnīhā* به کار رفته است. و هم چنین در سطر ۱۱ متن M106/B/ واژه عربی "وسواس‌ها" (*waswāshā*) و در سطر ۱۶ متن M106/B/ واژه "حواس‌ها" (*hawāshā*) را با *-hā* جمع بسته‌اند.

شاید یگانه بازمانده قیدساز آن در فارسی دری در واژه "تنها" باشد که در فارسی میانه *tanīhā* است (MacKenzie, 1971:82) و در سطر ۱۳ متن M106/A/ با آوانوشت *tanhā* آمده است.

۴. پسوند *-iš* ایرانی باستان به ایرانی میانه غربی نرسیده است. اما از ترکیب آن با پسوند *-na* در ایرانی میانه غربی پسوند *-išn* به وجود آمده است که برای ساختن اسم مصدر از ماده مضارع و گاه از ماده ماضی به کار می‌رود. ممکن است که *-išn* بازمانده **šna* فارسی باستان باشد که صورت ایرانی باستان آن **naθ* است و در ایرانی باستان برای ساختن اسم از صفت به کار می‌رود (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۳۲۳). در فارسی دری صامت *-n* از آن ساقط شده است. در متن‌های فارسی نو آغازین در اسم‌های مصدر پایان یافته به *-išn* واج *n* / پایانی حفظ شده است (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۵: ۲۱). در سطر ۱۶ متن M106/B/ واژه "خورش" با آوانوشت صورت *xwarišn* و در سطر ۱۳ متن M106/B/ واژه "آویزش" با آوانوشت *wīzišnā* آمده است. ولی واژه‌هایی وجود دارد که *-n* پایانی آن‌ها حذف شده است. در سطر ۲ متن M106/A/ واژه "کردارش" با آوانوشت *kardāriš* آمده و همچنین در سطر ۲ متن M595abc+ M9009/B/ واژه "خورش" با آوانوشت *xwariš* و در همین سطر واژه *dahišn* فارسی میانه به گونه‌ی *dihīš* "دهش" آمده است. پس سنت حذف *-n* در این دوره به وجود آمده، ولی دبیران به روال دوره‌های قبل *-n* را در پایان بعضی واژگان آورده‌اند، ولی خواننده نمی‌شده است.

۵. از ترکیب پسوند $\theta w\bar{a}/a$ - با پسوند $-ya$ در فارسی میانه پسوند $-ih$ و در پهلوی اشکانی پسوند $-ift$ به وجود آمده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۳۲۴). پسوند $-ih$ در فارسی میانه از صفت، اسم معنی می‌سازد. در فارسی دری گاهی این پسوند به همان صورت فارسی میانه است اما در بیشتر موارد، صامت h - از پایان واژه افتاده و تنها صورت \bar{I} - مانده است. یکی از ویژگی‌های آوایی متنهای فارسی نو آغازین، حفظ h - پایانی در اسم‌های معنی است (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۵: ۲۱). در سطر ۸ متن M106/A/ واژه "سختی" با حرف‌نوشت و آوانوشت $(saxti\bar{h})$ آمده است. ولی واژه‌هایی وجود دارد که h - پایانی آنها حذف شده، در سطر ۶ متن M106/A/ واژه "سختی" به صورت $(saxti)$ آمده است. در سطر ۹ متن M106/A/ واژه "خوشنودی" از ترکیب دو سنت قبلی و جدید تشکیل شده و به صورت $xw\bar{s}nwdy\bar{h}$ آمده است. به طور کلی در این دوره‌ی زبانی، سنت حذف h - وجود داشته ولی گاهی کاتبان به روال دستوری گذشته h - را در آخر واژه می‌آورند که خوانده نمی‌شده و همچنین گاهی به اشتباه کلمات عربی مختوم به \bar{I} - با h - آورده شده مانند متن M150 اسم سیاره "مشتری" به صورت $mw\bar{s}try\bar{h}$ ($m\bar{u}\bar{s}tari$) حرف‌نوشت و آوانوشت می‌شود.

۶. پسوند $-ka$ - و $-aka\bar{a}$ / و $-ika$ - ایرانی باستان به صورت‌های $-ag$ - و $g\bar{a}$ - به ایرانی میانه غربی رسیده است. موارد کاربرد آن: ۱. برای ساختن صفت از اسم ۲. برای ساختن صفت از صفت ۳. ساختن اسم از اسم ۴. ساخت صفت فاعلی از ماده مضارع ۵. برای ساختن صفت مفعولی گذشته از ماده‌ی ماضی فعل متعدی ۶. ساختن اسم از ماده مضارع (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۳۲۶). در فارسی دری پسوند $-ak$ - ساقط شده و مصوت ما قبل آن که فتحه بوده در زبان رایج امروز به کسره دگرگونی یافته و صفت مفعولی همه‌ی فعل‌ها از آن ساخته می‌شود. بنابراین هر گاه با افزودن جزء دیگری مانند $\bar{a}n$ - (نشانه‌ی جمع) یا \bar{I} - (نشانه‌ی اسم معنی ساخته از صفت) صامت مذکور در میان واژه قرار گیرد، بر جای مانده است (ناتل خانلری، ۱۳۵۳: ۲۴۹). در فارسی نو آغازین، $-ag$ - پایان واژه باقی مانده است. در سطر ۱۵ متن M106/A/ واژه "آمده" به صورت mdg ($\bar{a}madag$) حرف‌نوشت و آوانوشت می‌شود. همچنین در سطر ۱ متن M106/A/ واژه "همه" به صورت hmg ($hamag$) حرف‌نوشت و آوانوشت می‌شود. چنین

صورتی در فارسی امروز تاجیکی یا گویش افغانستان نیز وجود دارد، با این تفاوت که *g* حذف شده و تنها *a* باقی مانده و اگر بخواهیم با یک طرح کلی این را نشان دهیم به صورت زیر است.

$$* -\bar{i}ka / - aka \rightarrow -ag \rightarrow -a \rightarrow -e$$

ولی در رسم خط متن‌های فارسی نو آغازین گاهی این مصوت *h*- نوشته می‌شود و آن را هاء میان حرکت یا هاء غیر ملفوظ می‌خوانند (خانلری، ۱۳۵۳: ۸۸). در سطر ۱۱ متن M106/A/ واژه‌ی "همه" به صورت *hmh (hamah)* حرف نوشت و آوانوشت می‌شود که - *ag* پایان واژه به *h*- تبدیل شده و این نشان می‌دهد که سنت تبدیل *ag*- به هاء در این دوره وجود داشته که گاهی رعایت می‌شده و گاهی به روال سنت دستور زبانی گذشته نادیده گرفته می‌شده است. به طور کلی در این دوره *ag*- پایانی به *ah*- تبدیل شده ولی در دوره‌های بعدتر به *eh*- تبدیل شده، که در هر دو صورت *h*- پایانی خوانده نمی‌شود. همچنین دبیران مانوی به تصور این که واژگان عربی پایان‌یافته به های غیر ملفوظ نیز باید قانون بالا را از سر گذرانده باشند، در سطر ۶ متن M106/A/ واژه عربی "جمله" را به صورت *jwmlg* می‌نگارد، که در این دوره زبانی به صورت *jumla* و در فارسی نو به صورت *jumle* خوانده می‌شده است. نشانه جمع - "گان" در زبان فارسی دری، در واقع ترکیب این کلمات مختوم به *g*- پایانی با علامت جمع *-ān* است و در این شرایط *g*- پایانی محذوف دوباره نمایان می‌شود. مانند:

bandag (مفرد) *bandagān* (جمع)

۷. پسوند اسمی *-āg* در فارسی میانه برای ساختن اسم معنی از صفت به کار می‌رفته یا به ماده مضارع بعضی از فعل‌ها افزوده می‌شود و از آن صفت فاعلی می‌سازد. در فارسی دری صامت پایانی حذف شده و *-ā* باقی مانده است (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۳). در فارسی نو آغازین پسوند *-āg* در پایان واژه‌ها باقی مانده است. در سطر ۱۷ متن M106/A/ واژه "دانا" به صورت *dānāg* آوانوشت می‌شود. *g*- پایانی در این دوره حفظ شده و سپس در فارسی دری نویسه *g*- حذف می‌شود. ولی به رغم اینکه در واژه‌هایی که دارای صامت *g*- پایانی هستند این صامت حفظ شده، احتمالاً صامت *g*- در این واژه‌ها خوانده نمی‌شده است.

۸. پسوند *dā-* برای ساختن ماده‌ی ماضی ثانویه یا جعلی در زبان سغدی و بلخی وجود دارد (زرشناس، ۱۳۷۶: ۳۴). در این دوره بعضی از فعل‌های ماضی سوم شخص جمع، با شناسه *'nd* به کار رفته‌اند که طبق نظر هنینگ به صورت *-and* خوانده می‌شوند (Henning, 1962: 90). در سطر ۱۵ متن M106/A/ واژه "باشند" با حرف‌نوشت و آوانوشت *bāšand (b's'nd)* آمده است.

۹. مصوت‌های *-a* و *-ā* که در آغاز برخی واژه‌های فارسی وجود داشته، در فارسی میانه غالباً بر جای بوده و در فارسی دری حذف شده است. اما در متن‌های کهن فارسی دری، خاصه در شعرهای بازمانده از قرن‌های نخستین اسلامی بعضی از واژه‌ها به همان صورت پهلوی، یعنی بدون حذف مصوت نخستین آمده است (ناتل‌خانلری، ۱۳۵۳: ۸۸-۸۷). در این متن‌ها *-a* آغازی پیش از صامت حفظ شده است (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۵: ۲۰). حرف اضافه "با" *-> upāka** و فارسی میانه آن *abāg* و در فارسی دری *bā* است که برای نشان دادن همراهی و سازگاری به کار می‌رود. حرف اضافه "بر" در زبان اوستایی *-upairi* و در فارسی میانه و در فارسی دری *bar* شده است. "اندر" در زبان اوستایی *-antarā* در فارسی میانه به صورت *andar* و در فارسی دری به صورت *dar* آمده است که هر دو برای نشان دادن مکان و زمان انجام کار است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۸۴-۲۸۸). در فارسی نو آغازین در سطر ۸ متن M106/B/ واژه "با" با آوانوشت *abāg* (فارسی میانه) و در سطر ۶ متن M106/B/ آوانوشت *abā* (فارسی دری) آمده که در اینجا صامت پایانی آن حذف شده است. در سطر ۵ متن M106/B/ واژه "در" به صورت *andar* آمده است. در سطر ۲ متن M843c/A/ واژه "بر" با آوانوشت *abar* آمده و در دیگر متن‌های فارسی نو با آوانوشت *bar* به کار رفته است، نظیر سطر ۱۴ و ۱۶ متن M106/B/.

۱۰. *b-* در فارسی دری دوره نخستین جزء صرفی است که بر سر صیغه‌های فعل مضارع (اخباری- التزامی) و فعل‌های ماضی و صیغه‌های وجه امر می‌آید. و در فارسی امروز نشانه‌ی مضارع التزامی و وجه امری است (خانلری، ۱۳۵۳: ۲۶۱). در این متن‌های فارسی نو پیشوند *b-* بر سر فعل‌ها می‌آید، و آنها را به مضارع التزامی تبدیل می‌کند. در سطر ۷ متن M106 /A/

واژه "پپرورد" با آوانوشت *baparwarēd* آمده با پیشوند -*ba*، و در سطر ۶ متن M106/B/ واژه "بیاویخت" با حرف‌نوشت *byy'wyxt* آمده که در اینجا پیشوند -*bī* به فعل اضافه شده است. در این متن‌های فارسی نو آغازین برای این‌که فعل مضارع التزامی شود از هر دو پیشوند *ba-* و *bī-* استفاده شده است.

۱۱. پسوند -*tī* ایرانی باستان به ایرانی میانه غربی نرسیده است. از ترکیب آن با پسوند -*ka* پسوند -*tīg* در ایرانی میانه غربی به وجود آمده است که برای ساختن صفت نسبی از اسم به کار می‌رود (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۳۲۵-۳۲۶). پسوند -*gī* در فارسی میانه برای بیان نسبت به کار می‌رود و در فارسی دری صامت پایانی حذف شده است (ناتل‌خانلری، ۱۳۶۵: ۱۳). در زبان فارسی نو آغازین پسوند -*tīg* در پایان واژه‌ها حفظ شده است. در سطر ۲ متن M595abc+M9009/A/ واژه "کارزاری" با حرف نوشت و آوانوشت *kārzārīg* آمده است. احتمالاً به دلایل گفته شده صامت -*g* در پایان واژه‌ها خوانده نمی‌شده است.

۱۲. حرف اضافه *pad* به معنی "به" که برای نشان دادن وسیله انجام کار است، در فارسی باستان به صورت -*paiti* و در فارسی میانه به صورت *pad* آمده و به صورت *be* به فارسی دری رسیده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۸۵-۲۸۶). در سطر ۱۰ متن M786/B/ "به" با آوانوشت *pad* به کار رفته، و در سطر ۲ متن M786/B/ واژه "به" با آوانوشت *pa* به کار رفته که در اینجا صامت پایانی آن حذف شده است.

۱۳. صفت تفضیلی قیاسی در پهلوی اشکانی تورفانی با پسوند -*istar* و -*ādar*، در فارسی میانه تورفانی با پسوند -*dar* و در فارسی میانه زردشتی با پسوند -*tar* از صفت مطلق ساخته می‌شود (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۶۱). در فارسی نو آغازین صفت تفضیلی با پسوند -*tar* به کار رفته است. در سطر ۱۶ متن M106/A/ واژه "نزدیک‌تر" به صورت *nazdīktar* به کار رفته است.

۱۴. حرف اضافه "را" برای نشان دادن کسی یا چیزی به کار می‌رود که کار بر روی آن انجام می‌گیرد. در فارسی باستان به صورت -*rādy* و در فارسی میانه *rāy* و در پهلوی اشکانی

تورفانی *rād* است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۸۷). در فارسی نو آغازین به صورت *rā* به کار رفته که به فارسی دری می‌رسد. در سطر ۲ متن M106/A/ واژه‌ی "را" به صورت *rā* آمده است. ۱۵. واژه "اگر" که غالباً حرف شرط است از *hakaram* فارسی باستان "یک بار" می‌آید (Kent, 1953: 212). در فارسی میانه به گونه‌ی *agar* آمده است. این واژه با تخفیف به صورت‌های "گر" و "ار" در متن‌های فارسی دری به کار می‌رود (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ۳۱۸). در سطر ۱۵ متن M106/B/ واژه "اگر" به صورت *agar* به کار رفته، ولی در سطر ۳ متن M581+M613+M9010+M9130/A/ به صورت *ar* به کار رفته است.

۱۶. واژه "مگر" مرکب از حرف نفی *mā-* در فارسی میانه و *agar* حرف استثنا است. معادل "جزء" و "غیر از" در فارسی امروز. این واژه در پازند به صورت *ma agar* وجود دارد و در فارسی دری به صورت *magar* به کار می‌رود (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ۴۱۸). این واژه در متن‌های فارسی نو آغازین به صورت *magar* به کار رفته است. نظیر: سطر ۱۹ متن M106/A/

۱۷. درمتهای فارسی نو آغازین برای نشانیدن مفعول مستقیم یا مقصد عمل از عبارت *mar ... ra* یا *mar mara* استفاده شده است (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۵: ۲۲). این کاربرد از ویژگی‌های متن‌هایی است که در ماوراءالنهر و بخش‌های شرقی افغانستان به نگارش در آمده‌اند. *mar* جزء تاکید در گویش سغدی و هم ریشه با "مر" فارسی است (قریب، ۱۳۷۴: ۲۱۵). مرا به جای "من را" به کار می‌رود (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۱۷). در سطر ۱۱ متن M106/A/ عبارت "کردار مر اولین را" به صورت *kardār mar awwalīn rā* آمده است. و در سطر ۱۵ متن M786/A/ عبارت "چون نوح مر مرا" به صورت *čōn Nōh mar* به کار رفته است.

۱۸. در زبان‌های ایرانی باستان خوشه‌های همخوانی آغازین وجود داشته است. در فارسی میانه به سبب آن که در خط پهلوی مصوت‌های کوتاه نشانه‌ی خاص ندارد، نمی‌توان با قاطعیت گفت که این خصوصیت مانده یا از بین رفته است. اما شاید در آغاز این مرحله هنوز شیوه‌ی تلفظ باستانی محفوظ مانده و در دوران متاخر تغییر یافته باشد. در فارسی دری دو

صامت در آغاز واژه قرار نمی‌گیرد. و این همان معنی است که در صرف و نحو عربی از آن به عبارت (ابتدا به ساکن محال است) تعبیر می‌کنند. بنابراین واژه‌هایی که در مراحل پیشین دارای چنین ترکیبی در واک‌ها بوده به یکی از دو صورت در آمده است. یکی آن که میان دو صامت آغازی مصوتی در آمده و به این طریق گاهی هجای نخستین واژه به دو هجا تقسیم شده است (ناتل خانلری، ۱۳۵۳: ۹۷-۹۸). در متن‌های فارسی نو آغازین، گاهی دو صامت کنار هم قرار می‌گیرند. مانند: *štāb* "شتاب" در سطر ۳ متن M106/A/ و *drust* "درست" در سطر ۱۸ M106/A/ ولی گاهی در ابتدای واژه‌هایی که دو صامت کنار هم قرار گرفته‌اند، مصوت /i/ قرار می‌گیرد. در سطر ۱۴ متن M106/A/، واژه "سپاه" با حرف‌نوشت و آوانوشت (*ispāh*) *spāh* آمده که ایرانی باستان آن *spāda-* (ناتل خانلری، ۱۳۵۳: ۹۲) و فارسی میانه آن *spāh* است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۲۵۸). در سطر ۱۰ M106/B/ "ستاره" با حرف‌نوشت و آوانوشت (*st'rg* (*istārag*) آمده که فارسی میانه آن به صورت *stārag* است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۲۵۹). این شیوه در پهلوی اشکانی تورفانی و فارسی میانه تورفانی وجود داشته ولی در فارسی میانه زردشتی نبوده است. مانند: "سفید" که در پهلوی اشکانی و فارسی میانه تورفانی به صورت *ispēd* ولی در فارسی میانه زردشتی *spēd* است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۳۱۶).

۱۹. یکی دیگر از ویژگی‌های این متنها، کاربرد ادات تمنایی -ای/هی- (*-hē/ -ē*) است (رضایی‌باغ بیدی، ۱۳۸۵: ۲۲). به کار بردن *hēb* در فارسی میانه تورفانی و پهلوی اشکانی تورفانی و کاربرد *ē* و *ēw* در فارسی میانه زردشتی با مضارع اخباری یکی از راه‌های ساخت وجه تمنایی است. در فارسی دری روش‌های ساخت وجه تمنایی که در فارسی میانه تورفانی و پهلوی اشکانی تورفانی به کار رفته، متروک شده است. در فارسی دری وجه تمنایی ساخته می‌شود از وجه اخباری با -ی که این -ی بازمانده‌ی /-e/ فارسی میانه است که خود بازمانده‌ی *ait* - فارسی باستان است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۳). ولی در متنهای فارسی نو آغازین روش ساخت فعل تمنایی دنباله رو فارسی میانه تورفانی و پهلوی اشکانی تورفانی است. در سطر ۶ متن M9011/A/ عبارت *hyb wyr'yd* (*hēb wirāyad*) (باشد که) آماده کند" یا "آماده بکردی" به کار رفته است.

۲۰. یکی دیگر از ویژگی این متنها، کاربرد خاصی از صیغه‌های ماضی نقلی است. در سطر ۴ متن M581+M613+M9010+M9130/B/ واژه *nahādastand* (nh'd'stn[d]) "نهاده شده‌اند" به کار رفته است.

۲۱. کاربرد مصدر بعد از فعل‌های وجهی یکی دیگر از ویژگی این زبان است (رضایی باغ-بیدی، ۱۳۸۵: ۲۳). در سطر ۶ متن M595abc+ M9009/B/ عبارت *nē sazēd šustan* "سزاوار شستن نیست" آمده است.

۲۲. گاه k به عنوان ادات اضافه به کار می‌رود (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۵: ۲۳). در سطر ۱۶ متن M786/A/ عبارت *kaštī ke jūr* (kštyy kjwr) "کشتی جور" آمده است.

۲۳. مطابقت عدد با معدود و جمع بستن معدود یکی از ویژگی‌های این متن‌ها است. در سطر ۱۲ متن M106/A/ عبارت "دو گوهر" به صورت *dō gōharān* به کار رفته است. و همچنین بعد از اعداد، گاهی اسم جمع به کار می‌رود. در سطر ۱۴ متن M786/A/ عبارت "چهار مرکب" (*čahār markab*) و در سطر ۱۴ متن M106/A/ عبارت "دو سپاه" (*dō ispāh*) به کار رفته که "مرکب" و "سپاه" هر دو اسم جمع هستند.

۲۴. *zī* ایرانی باستان به معنی "زیرا" به ایرانی میانه غربی نرسیده است. و به جای آن در فارسی میانه به صورت *(az)ēd rāy* و در پهلوی اشکانی ترفانی به صورت *ēd rād* به کار می‌رود. "ایرا" که در متن‌های کهن فارسی دری به کار رفته و امروز متروک شده است، بازمانده‌ی *ēd rāy* فارسی میانه است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۹۸ و ۳۰۰). در سطر ۱۰ متن M106/A/ واژه *ērā* به کار رفته است.

۲۵. به کار بردن صیغه‌های خاصی از مضارع اخباری در این متن‌های فارسی نوآغازین وجود دارد. فعل "شدن" در سطر ۱۷ متن M786/B/ به صورت *šwwm* آمده و فعل "بودن" در سطر ۵ متن M704a/A/ به صورت *mē* به کار رفته است.

۲۶. به جای گروه همخوان /xš/ ایرانی باستان، در ایرانی میانی غربی /š/ آمده است. مانند واژه "شب" که در ایرانی باستان *xšap-* بوده، در ایرانی میانه غربی به *šab* تبدیل شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۶). و این تبدیل در خوشه‌های هم‌خوان ابتدای واژه صورت گرفته و در

میان جمله حفظ شده است. ولی متن‌های فارسی نو آغازین، گروه /x/ /š/ میانمی در بعضی از واژه‌ها از بین رفته و در بعضی حفظ شده است.

واژه "پادشاه" که در فارسی میانه به صورت *pādixšā* بوده (Boyce, 1975: 67)، در سطر ۱ متن M106/B/ به صورت *patšā* به کار رفته است. واژه "آتش" که در فارسی میانه به صورت *taxš ā* بوده (مکنزی، ۱۳۹۰: ۱۷۶)، در سطر ۹ متن M150/B/ به صورت *ātaš* به کار رفته است. ولی در بعضی از واژه‌ها این صامت /x/ میانمی حفظ شده یا به روال سنت پیشین نوشته شده، ولی خوانده نمی‌شده است. واژه "خورشید" که در فارسی میانه به صورت *xwarxšēd* بوده (Boyce, 1975: 101) در سطر ۱۱ متن M106/B/ نیز به صورت *xwarxšēd* به کار رفته ولی در دوره‌ی بعدتر یعنی در فارسی دری این صامت /x/ حذف شده است.

۲۸. در این متن‌ها گاهی ادات اضافه قبل از اسم به کار می‌رود. در سطر ۲ متن M106/B/ عبارت *īg xwad* "خود" به کار رفته است.

۲۹. حذف بی‌قرینه فعل "است" در بعضی جمله‌ها مشهود است. در سطر ۱۴ متن M106/B/ جمله "چه گوهرنده است" به صورت *čē gōharanda* آمده و در سطر ۱۸ متن M106/B/ جمله "و پلیدی‌های طبع است" به صورت *ud palīdihā īg tab* آمده است.

۳۰. در این دست‌نوشته‌ها صامت /x^w/ به صورت /xw/ نوشته و خوانده می‌شود، ولی در یک متن شاهد تبدیل صامت /x^w/ به /x/ هستیم. در سطر ۱۹ متن M106/A/ واژه "خدا" = پادشاه "با حرف نوشت آوانوشت (*xwadāy*) *xwd'y* آمده، ولی در سطر ۵ متن M595abc+ M9009/B/ واژه "خداوند" = پادشاه "با حرف نوشت و آوانوشت *xd'wnd* (*xudāwand*) به کار رفته است.

۳۱. واژه‌ی جز به معنی "بیرون از جمعی یا گروهی" است. این واژه در اوستا به صورت *yūta-* و در فارسی میانه به صورت *judā* و *judāg* و در فارسی دری به صورت "جز" آمده است (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ۳۶۴). در فارسی میانه به صورت *jud* و *juaz* آمده است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۹۴). در فرهنگ عمید به صورت "جزء" آمده، که آن را واژه‌ای عربی می‌داند

(عمید، ۱۳۸۹: ۴۰۱). این واژه در سطر ۹ متن M581+M613+M9010+9130/B به صورت *juz* آمده است.

ویژگی های واژگانی

۱. در پاره‌ای از واژه‌ها وقتی واژه‌ای غیر فارسی آورده شده، ترجمه آن در کنارش می‌آید. در سطر ۱۹ متن M106/A بعد از واژه‌ی عربی "الا" واژه‌ی فارسی "مگر" به صورت *illā* *magar* آمده و در سطر ۱ متن M581+M613+M9010+9130/B پس از واژه‌ی سغدی *zān*، واژه‌ی فارسی "دانستن" به صورت *zān ka dānēstam* آمده است.

۲. در این متن‌ها گاهی صورت واژه با واژه‌ای در فارسی میانه همانند است، ولی معنی آن متفاوت است. در سطر ۶ متن M106/B واژه *weh* "(= خوب)" در طی تبدیل /w/ به /b/ به صورت *beh* آمده، در صورتی که در فارسی میانه *beh* به معنی "به (= میوه)" است (مکنزی، ۱۳۹۰: ۲۰۰). در فرهنگ عمید *beh* به معنی "درختی شبیه به درخت سیب" آمده است (عمید، ۱۳۸۹: ۲۵۰).

۳. در این متن‌های فارسی نو آغازین یک هزوارش دیده می‌شود. در سطر ۱۱ متن M106/A واژه "آب" با هزوارش 'MY' آمده است. ولی در دیگر سطرهای متن "آب" با آوانوشت *āb* به کار رفته است، نظیر سطر ۱۴ متن M106/B.

۴. در سطر ۶ متن M786/B واژه‌ی *anbar* (صورت اصلی همگون نشده) به کار رفته است. این واژه در فارسی میانه به صورت *ambar* (مکنزی، ۱۳۹۰: ۲۷۵) و در فرهنگ عمید به صورت "عنبر" که واژه‌ای عربی به معنی "شاهبو، ماده‌ای خوشبو و خاکستری که در معده یا رودی ماهی عنبر - کاشالوت - تولید و روی آب دریا جمع می‌شود" آمده است (عمید، ۱۳۸۹: ۷۶۵).

۵. "بلکه" از ترکیب *bal* عربی و *ka* بوجود آمده که یکی از حرف‌های ربط فارسی دری است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۳۰۱). در سطر ۱۳ متن M581+M613+M9010+M9130/A "بلکه" به صورت *balka* آمده است.

۶. واژه‌هایی که پیشینه شان به فارسی میانه می‌رسد در این متن‌ها وجود دارد، اما بسیاری از آن‌ها در متن‌های فارسی دری شاهدهی ندارند، از جمله:

abzōn (افزون) : M106/A/17 ، *ardāwān* (نیکوکاران) : M9011/A/1 ، *ayāb* (یا) : M1855/A/3 ، *bōziš* (پوزش) : M1855/A/1 ، *darē* (این‌جا) : M106/A/14 ، *dihiš* (صدقه) : M595abc+ M9009/B/2 ، *fasrānīdan* (فسرانیدن ؟) : M106/A/5 ، *hiland* (ترک کردن) : M1855/A/5 ، *hu* (نیک) : M8202/A/9 ، *kiš* (خط) : M106/B/3 ، *mazay* (مغز) : M9011/B/4 ، *nard* (اصل درخت) : M581+M613+M9010+9130/A/6 ، *pārgēnī* (پارگینی) : M106/A/18 ، *rāyā* (ثروتمند) : M581+M613+M9010+9130/A/7 ، *rēman* (ناپاک) : M843c/A/2 ، *ud* (و) : M106/A/11 ، *wirāyd* (آراستن) : M9011/A/6 ، *zah* (زه=بچه) : M106/A/14 ، *zihēd* (زندگی کند) : M595abc+ : M9009/B/2 .

۷. از آنجا که می‌دانیم کاتبان این دست نویسه‌ها ملیتی سغدی داشتند، اندکی واژگان سغدی در این متن‌ها دیده می‌شود، از جمله:

bix (بیخ) : M581+M613+M9010+9130/A/5 (در سغدی به صورت *wix/wēx* آمده است (قریب، ۱۳۷۶: ۴۲۱). *kamb* (حمله) : M411+M427a+M5391/A/9 ، *winā* (چنگ) : M106/A/7 ، *mar* (جزء تأکیدی) : M581+ M613+ M9010+ 9130/A/3 ، *sān* (دشمن) : M581+M613+M9010+9130/B/5 ، *wān* (چنین) : M581+M613+M9010+9130/B/12 ، *wart* (سود) : M581+M613 + M9010+ 9130/A/11 ، *zān* (دانستن) : M581+ M613 + M9010+ 9130/B/19 (نک: قریب، ۱۳۷۶).

۸. در این متن‌ها واژه‌هایی به کار رفته که دگرگونی یافته صورت های فارسی میانه است یا در فارسی میانه شاهدهی ندارد:

āmuzēd (آموزد) : M595abc+ M9009/B/9 ، *āwiziš* (آویزش) : M106/B/13 ، *farxundī* (فرخندگی) : M8202/A/5 ، *gadā* (گدا) : M595abc+ M9009/B/4 ، *guyā* (گویا) : M0901/A/8 ، *jahān* (جهان) : M8202/B/7 ، *jāy* (جای) : M581 + M613 + M9010 + 9130/A/4 ، *pāyanda* (پاینده) : M106/B/15 و *juz* (جز): M581+M613+M9010+9130/B/9 .

۹. در این متن‌های فارسی نوآغازین واژه‌های عربی نیز وجود دارد، به طور کلی وام واژه-های دخیل عربی در این متنها عبارتند از:

adl (عدل) : M8202//B/6 ، *ahwāshā* (حواس‌ها) : M106/B/16 ، *aql* (عقل) : M106/B/8 ، *asl* (اصل) : M106/A/12 ، *awwalin* (اولین) : M106/A/11 ، *āxer* (آخر) : M595abc+M9009/B/12 ، *āxerin* (آخرین) : M106/A/10 ، *ayb* (عیب) : M595abc+M9009/B/7 ، *aziz* (عزیز) : M595abc+M9009/A/4 ، *bal* (بل) : M581+M613+M9010+9130/A/13 ، *balā* (بلا) : M106/A/4 ، *bātel* (باطل) : M106/B/11 ، *bāḍa* (عذاب) : M106/A/2 ، *duā* (دعا) : M403+M877/A/9 ، *ejiz* (عاجز) : M411+M427a+M5391/A/10 ، *fi'l* (فلک) : M106/B/10 ، *falak* (هلاک) : M106/B/19 ، *harb* (حال) : M106/A/1 ، *hāl* (حرب) : M106/A/18 ، *Hārūn* (هارون) : M786/A/8 ، *hawā* (هوا) : M106/B/9 ، *hawā* (هوی) : M106/B/11 ، *hukm* (حکم) : M8202/B/7 ، *howz* (حوض) : M106/A/18 ، *izz* (عز/عزت) : M595abc+M9009/A/9 ، *jahl* (جهل) : M106/B/9 ، *jawāb* (جواب) : M786/A/2 ، *jumla* (جمله) : M106/A/6 ، *jōr* (جور) : M786/A/16 ، *latiftar* (لطیف‌تر) : M106/B/16 ، *illā* (لا) : M106/A/19 ، *malēk* (ملک) : M106/B/14 ، *markab* (مرکب) : M786/A/14 ، *maryam* (مریم) : M704a/B/6 ، *masiat* (معصیت) : M411+M427a+M5391/B/5 ، *[ma]samum* (مسموم) : M786/A/11 ، *mašyuli* (مشغولی) : M106/A/17 ، *maθal* (مثل) : M106/A/7 ، *mulk* (مُلک) : M106/B/14 ، *muxālifī* (مخالفی) : M106/B/5 ، *nabil* (باشکوه) : M106/B/13 ، *nisār* (نثار) : M786/B/6 و *Nōh* (نوح) : M786/A/15 ، *qahr* (قهر) : M786/B/1 ، *šarāb* (شراب) : M786/A/10 ، *sultān* (سلطان) : M106/B/4 ، *tab* (طبع) : M106/B/18 ، *tabārak* (تبارک) : M411+M427a + *tadbir* (تدبیر) : M5391/B/9 ، *tamām* (تمام) : M106/B/18 ، *tafsir* (تفسیر) : M704a/B/4 ، *taqsir* (تقصیر) : M411+M427a+M5391/B/1

A/7: walēkin (ولیکن) : M106/B/7 و waqt (وقت): M403+M877/B/10 ، xaly ،
 (خلق): M106/B/10 ، xasm (خصم) : M595abc+ M9009/A/3 ، xazina (خزینه)
 : M786/A/11 ، xelāfi (خلافی) : M106/B/7 ، yaṅingar (یقین‌گر) : M8202/A/1 ،
 yusuf (یوسف) : M786/B/1 ، ḍulfaṅār (ذوالفقار) : M786/A/3 و siyat (ثقه)
 : M411+M427a+M5391/A/4 .

متن M150 شامل یک جدول گاهشماری است که در یکی از ستون‌های A/ آن اسم
 سیارات را به صورت معرب این چنین آورده است.
 mirrix (مریخ)، muštari (مشتری)، ḡamar (قمر)، šams (شمس)، utērid (عطارد)
 ، zohra (زهره) و zuhal (زحل).

و در یکی از ستون‌های B/ آن اسم صور فلکی به صورت معرب این چنین آورده است.
 ayrab (عقرب)، asad (اسد)، dalu (دلو)، hut (حوت)، jadi (جدی)، mizān
 (میزان)، ḡaws (قوس) و sum(b)ula (سنبله).

و در دیگر ستون‌های آن، واژه‌های عربی دیگری این چنین آمده است:

ailāj (علاج) : M150/B/8 ، auj (اوج) : M150/B/15 ، fajāya (فجایع)
 : M150/B/6 ، ḡāḡ (شغل) : M150/B/5 ، maoya (موقع) : M150/B/18 ،
 mubādila (مبادله) : M150/B/13 ، šumali (شمالی) : M150/B/10 ، taslis
 (تثلیث) : M150/B/2 ، tarbi' (تربیع): M150/B/1 .

۱۰. در این متن‌ها یک واژه سریانی وجود دارد. در سطر ۱۶ متن M150/B/ واژه "ایلول" =
 ماه اسفند" به صورت aylul آمده است. ایلول مأخوذ از سریانی و نام یکی از ماه‌های سریانی
 است. هم‌چنین ماه نهم تقویم شمسی بعضی از کشورهای عربی و دوازدهمین ماه تقویم عرفی
 یهود است (عمید، ۱۳۸۹: ۱۹۳-۱۹۴).

۱۱. در این متن‌های فارسی نوآغازین واژه‌های پهلوی اشکانی وجود دارد، که در اینجا ذکر

می‌شوند.

bāwag (میوه) : M9011/A/5 ، *rēman* (کنیف، ناپاک) : M843c/A/2 ، *yōzi* (آشفته) : M0901/A/2 و *zyrd (zirδ)* (دل) : M0901/A/4 .

نتیجه‌گیری

متن‌های مورد بررسی قرارگرفته به خط مانوی و به زبان فارسی نو آغازین است. در دوران حیات دین مانوی، زبان فارسی میانه یکی از زبان‌های مورد استفاده مانویان بوده است. بیشتر واژگان متن‌های بررسی شده از این زبان است به گونه‌ای که بسیاری از آن‌ها در دوره‌ی بعدی با تغییر یا بدون تغییر به فارسی دری رسیده یا کاربردش را از دست داده است. از آن‌جا که مانویان ترکستان ملیتی سغدی داشتند، واژگان سغدی در این دست نوشته‌ها مشهود است. پس از اسلام زبان عربی به مدت ۲ قرن زبان رسمی ایران شد. از این راه واژگان عربی بسیاری به زبان فارسی وارد شد. چند وام‌واژه پهلوی اشکانی و واژگانی دیگر که شماری از آنها در فارسی دری مشهود است و احتمالاً از گویشهای مردم شرق ایران به ویژه خراسان بوده نیز در این متن‌ها دیده می‌شود چرا که زبان فارسی نو در آن‌جا پا به عرصه گذارد و نویسندگان از این دیار برخاستند. یک هزوارش نیز در این متن‌ها دیده می‌شود.

بنابراین زبان متن‌های فارسی مانوی به خط مانوی، زبانی است که از فارسی میانه ریشه می‌گیرد در خراسان جایگاه مانویان پس از اسلام به پیدایی آمده است و در میان راه تحول از فارسی میانه به فارسی دری است. پس در پاره‌ای از موارد دنباله‌رو فارسی میانه است و در پاره‌ای از موارد از جمله ورود واژگان عربی و تحولات آوایی، نوآوری‌های فارسی را از سر گذرانیده است.

کتابنامه

آذر، امان الله ، «نشانه جمع در زبان دری»؛ نشریه زبان و ادبیات؛ شماره ۵۲ (۱۳۷۳) ۸۴-۸۹
آرلاتو، آنتونی (۱۳۷۳)؛ *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*؛ ترجمه: یحیی مدرس؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۷)؛ *دستور تاریخی زبان فارسی*؛ تهران: سمت.

ابوالقاسمی، محسن «فعل تمنایی در فارسی دری»؛ *ادبیات و زبان‌ها (دانشکده ادبیات دانشگاه تهران)*؛ شماره ۱۲۹-۱۳۲: (۱۳۷۳) ۱-۸.

انوشه، حسن (۱۳۸۵)؛ *تاریخ ایران کمبریج*؛ ج. پنجم؛ گردآورنده: ر. ن. فرای؛ تهران: امیرکبیر.

جعفری دهقی، محمود (۱۳۸۲)؛ *بازشناسی منابع و مآخذ تاریخ ایران باستان*؛ تهران: سمت.

رضایی باغبیدی، حسن، «واژه‌گزینی در عصر ساسانی و تأثیر آن در فارسی دری»؛ *نامه فرهنگستان*؛ سال چهارم، شماره سوم: (۱۳۷۹) ۱۴۵-۱۵۸.

-----، «کهن‌ترین متن‌های فارسی به خطوط غیر عربی»؛ *نامه فرهنگستان*؛ سال هشتم، شماره دوم: (۱۳۸۵) ۹-۳۱.

زرشناس، زهره، «زبان بلخی»؛ *نامه‌ی فرهنگستان*؛ سال سوم، شماره‌ی اول (۱۳۷۶) ۱۲-۴۹.

زوندرمان، ورنر، «پیشینه جایگاه و برنامه‌های پژوهش‌های تورفانی»؛ ترجمه: آرمان بختیاری؛ *نامه فرهنگستان*؛ سال پنجم، شماره سوم (۱۳۸۲) ۱۷۵-۱۸۶.

عمید، حسن (۱۳۸۹)؛ *فرهنگ فارسی عمید*؛ ویراستار عزیزالله علیزاده؛ چاپ اول، تهران: راه رشد.

قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴)؛ *فرهنگ سعدی*؛ چاپ اول، تهران: فرهنگان.

مفتخری، حسین و حسین زمانی (۱۳۸۴)؛ *تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان*؛ چاپ دوم؛ تهران: سمت.

لازار، ژیلبر، «فارسی»، در *راهنمای زبان‌های ایرانی، ویراستار رودیگر اشمیت*، (۱۳۷۸) ج. دوم؛ ترجمه: آرمان بختیاری و دیگران؛ تهران: ققنوس، (۱۳۷۸) ۴۳۷-۴۸۳.

مکنزی، دیوید نیل (۱۳۹۰)؛ *فرهنگ کوچک پهلوی*؛ ترجمه: مهشید میرفخرایی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مولف مجهول (۱۳۶۶)؛ *تاریخ سیستان*؛ تحقیق ملک الشعرا ی‌بهار؛ چاپ دوم؛ تهران: کلاله خاور.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۵۳)؛ *تاریخ زبان فارسی*؛ ج. ۲؛ چاپ دوم؛ تهران: کاویان.

----- (۱۳۶۵)؛ *تاریخ زبان فارسی*؛ ج. ۱ و ۳؛ تهران: نشر نو.

نفیسی، سعید (۱۳۴۱)؛ *محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی*؛ چاپ دوم؛ تهران.

هیننگ، و. ب.، «قدیمی‌ترین نسخه شعر فارسی»، ترجمه: احسان یارشاطر؛ *مجله دانشکده ادبیات*؛ سال پنجم؛ شماره چهارم: (۱۳۳۷) ۱-۹.

- Bartholomae, Christian (1904); *Altiranisches Wörterbuch*; Strassburg; Reprint 1961; Berlin: Walter de Gruyter .
- Boyce. M. (1960); *A catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichean script in the German Turfan Collection*; Berlin: Akademie Verlag .
- (1975); *A Word-list of Manichaean middle Persian and Parthian*; Acta Iranica 9; Leiden: Tehran .
- Henning, W. B, "Persian Poetical Manuscripts from the Time of Rūdakī", (1962) *A Locust's Leg, Studies in Honour of S. H Taqizadeh*; London: Pp 89-104 .
- Kent, Roland, G. (1953); *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*; Second edition. American Oriental Society: New Haven .
- MacKenzie, David. N (1971). *A concise Pahlavi Dictionary*; Oxford University Press: London .
- Meisterernst, D. Durkin (2013); "Concise Middle Persian grammar", Leiden University: Leiden .
- Provasi, E. ;"New Persian Texts in Manichaean Scripts from Turfan", in: *The Persian language in history, edited by Mauro Maggi and Paolo Orsatti,(2011),Wiessbaden:119-178 .*

وبگاه اینترنتی

www.bbaw.de/forschung/turfanforschung/dta

اعظم سنجابی (کارشناس ارشد زبان‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، نویسنده مسئول)^۱
دکتر نگار داوری اردکانی (دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران)^۲

توصیفی فرازبانی از سرودهای ملی کشورهای جهان و ارتباط آن با توسعه‌یافتگی

چکیده

این پژوهش به سرود ملی به عنوان نماد ملی و عصاره‌ی فکر و آمال ملت‌ها در چارچوب الگوی لاکلا و موفه و رویکرد وندایک می‌پردازد و می‌کوشد دال‌های مرکزی را در سرودهای ملی کشورها، رابطه میان درجه‌ی توسعه‌یافتگی کشورها و مفاهیم مندرج در سرودهای ملی و شباهت‌ها و تفاوت‌های ساختارهای زبانی آن‌ها را بررسی کند. به این منظور سرودهای ملی ۱۱۴ کشور بررسی شد که بر اساس معیار توسعه در سه گروه توسعه‌یافته، در حال توسعه و کمتر توسعه‌یافته طبقه‌بندی شدند. از میان دال‌های مرکزی به-کاررفته در سرودهای ملی کشورهای توسعه‌یافته مفاهیم جنگ، مناجات با خدا، آزادی، آینده‌گرایی، گذشته‌گرایی و وصف طبیعت سرزمین بیشترین فراوانی را دارند. در گروه در حال توسعه، مفاهیم جنگ، آزادی، آینده‌گرایی، گذشته‌گرایی، اتحاد، صلح و برقراری آشتی و وصف طبیعت سرزمین پرکاربردترین دال‌های مرکزی هستند. در گروه کمتر توسعه‌یافته دال‌های مرکزی جنگ، آزادی، آینده‌گرایی، اتحاد، صلح و برقراری آشتی، گذشته‌گرایی و نام بردن از خدا و مناجات با او بیشترین فراوانی را دارند. از نظر ساختارهای زبانی، استفاده از زمان حال به‌طور معناداری بیشتر از دو زمان گذشته و آینده است. ۳۳٪ از کشورهای مورد بررسی بر تقابل و قطبیت «ما» در مقابل «آن‌ها» تأکید ویژه دارند و در مابقی سرودها قائل به غیریتی در مقابل آن نیستند. میزان استفاده از این تقابل در سرود ملی این سه گروه از کشورها تفاوت معنی‌داری ندارد. از میان سرودهای ملی مورد بررسی، ۹۳٪ از کشورها از واژه‌های ایجابی (به‌گویانه) بیشتر از واژه‌های سلبی (دشگویانه) استفاده کرده‌اند. در سرودهای ملی کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال

توسعه به ترتیب ۱۱٪ و ۶٪ کشورهای هر گروه از واژه‌های سلبی بیشتر از واژه‌های ایجابی استفاده کرده‌اند این در حالی است که در همه‌ی سرودهای ملی کشورهای کمتر توسعه‌یافته استفاده از واژه‌های ایجابی بیشتر از واژه‌های سلبی است.

کلیدواژه ها: سرود ملی، دال مرکزی، قطبیت ما-آن‌ها، واژه‌های ایجابی-سلبی، توسعه-یافتگی.

۱. مقدمه

کلستو^۱ (۲۰۰۶)، معتقد است دولت‌های معاصر به‌وسیله‌ی سه نماد رسمی شناخته می‌شوند: پرچم، نشان، سرود. علی‌رغم شعار دهکده‌ی جهانی، ملت‌های جهان همچنان در تلاش برای حفظ و متمایزسازی نمادهای ملی خود هستند. یکی از این نمادها، سرود ملی است؛ قطعه‌ای موسیقی به همراه شعر که عصاره‌ی فکر و آمال یک ملت و یا حکومت را به جهانیان عرضه می‌کند. این نماد، به‌عنوان هویت کشورها و نمایندگان آن‌ها در جلسات سیاسی، رقابت‌های ورزشی و سایر گردهمایی‌های بین‌المللی معرفی می‌شود. افراد با شنیدن سرود ملی کشور خود به‌وجد می‌آیند و احساساتشان برانگیخته می‌شود. به اعتقاد ریپن^۲ (۲۰۰۵)، معمولاً آشنایی با سرود ملی در همان دوران کودکی-در سال‌های نخستین مدرسه- رخ می‌دهد؛ چراکه در بسیاری از کشورها، دانش‌آموزان به‌صورت روزانه در معرض سرود ملی قرار می‌گیرند، که به-واسطه‌ی آن ارزش‌های ملی به آنان تلقین می‌شود. انتظار می‌رود که سرود ملی، منبعی موجز از تاریخ، اعتقاد و فرهنگ یک ملت باشد که به همگرایی بیشتر مردمان یک کشور کمک می‌کند. بنابراین، قاعدتاً مطالب و محتوای سرودهای ملی جهت‌مند نیز هستند. اگرچه سرودهای ملی از جنبه‌های گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته‌اند، همچنان زوایای پنهانی از آن‌ها وجود دارند که قابل تحقیق و بررسی‌اند. این پژوهش برآن است تا به سرود ملی از زاویه‌ی زبان‌شناسی بنگرد. الگوی لاکلا و موفه، رویکرد وندایک و برخی ابزارهای زبان‌شناختی را به‌عنوان چارچوب ویژه‌ی مطالعه‌ی زبان‌شناختی سرودهای ملی برگزیده‌ایم. به این ترتیب، این پژوهش در جستجوی پاسخی به پرسش‌های زیر خواهد بود: ۱-دال‌های مرکزی سرودهای ملی

1. Kolsto
2. Rippon

کشورها کدامند؟ ۲- چه رابطه‌ای میان درجه‌ی توسعه‌یافتگی کشورها و مفاهیم مندرج در سرودهای ملی وجود دارد؟ ۳- شباهت‌ها و تفاوت‌های ساختارهای زبانی در متون سرودهای ملی کشورهای مورد بررسی کدامند؟

۲. پیشینه‌ی پژوهش

تغییرات بنیادینی که در قدرت‌ها و حکومت‌ها یا مرزهای جغرافیایی یک کشور رخ می‌دهند عموماً باعث جایگزین شدن برخی نمادهای ملی از جمله سرودهای ملی هر کشور می‌شوند؛ چراکه سرودهای ملی آمیخته با سیاست کشورها هستند و هر جا سیاست جدیدی بنا نهاده شود سرود ملی جدیدی نیز به تصویب می‌رسد.

تاکنون پژوهش‌های زیادی درباره‌ی سرودهای ملی انجام نشده است، اما در سال‌های اخیر شاهد مطالعات پراکنده‌ای هستیم که منجر به شکل‌گیری اصطلاح سرودشناسی^۱ شده است. این لفظ به معنای مطالعه و جمع‌آوری اطلاعات درباره‌ی سرودهای ملی برای نخستین بار توسط دیوید کندل^۲ در سال ۲۰۰۳ وضع شد.

از میان پژوهشگران غیرایرانی که در باب سرود ملی و بیشتر با نگاه جامعه‌شناختی و موسیقایی به تحقیق پرداخته‌اند می‌توان جهودا^۳ (۱۹۶۳)، رخا و تاج^۴ (۱۹۹۵)، ریپن^۵ (۲۰۰۵)، کاساک^۶ (۲۰۰۵)، کلستو^۷ (۲۰۰۶)، میشل جیمسن بریستو^۸ (۲۰۰۶)، وروس^۹ و همکاران (۲۰۱۲) و مایکل مور^{۱۰} را نام برد. آزاده (۱۳۸۴)، نادری (۱۳۸۸) و بیچرانلو (۱۳۹۲) پژوهشگران ایرانی‌ای هستند که تحقیقاتی با نگاه موسیقایی و زبانی پیرامون سرودهای ملی انجام داده‌اند. اما پژوهش حاضر نخستین گام در پی‌یافتن ارتباط میان مفاهیم مندرج در

1. Anthematology
2. David Kendall
3. Jahoda
4. Rekha & Taj
5. Rippon
6. Cusack
7. Kolsto
8. Michael Jamieson Bristow
9. Voros
10. Michael Moure

سرودهای ملی و معیار توسعه‌یافتگی است. انتخاب پیکره‌ای منسجم و نسبتاً جامع از سرودهای ملی و تحلیل آن‌ها بر مبنای رویکردی جدید از جمله شاخص‌های این پژوهش محسوب می‌شود.

۳. مبنای نظری پژوهش

همواره مفاهیمی در جوامع انسانی وجود داشته‌اند که درجه‌ای از ابهام را به همراه خود دارند؛ از جمله‌ی این مفاهیم مفهوم گفتمان^۱ است، که با وجود گذشت بیش از دو دهه از توجه خاص به این مفهوم در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، علوم اجتماعی و حتی رسانه‌های جمعی و مانند آن، هنوز تیرگی معنایی را در درون تعاریف آن می‌توان به خوبی مشاهده کرد و به سبب گستردگی کاربرد آن در علوم مختلف نمی‌توان تعریفی جامع و مانع از آن به دست داد؛ چراکه هریک از این علوم با توجه به حوزه‌ی فعالیت خود آن را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که فقط در چارچوب آن علم پذیرفته‌است. می‌توان در تعریفی گفتمان را «گونه‌های مدلولی فرآیند تولیدات زبانی که بسیار پویا، جهت‌مند و هدف‌دار هستند و منجر به تولید متن می‌شوند» دانست (شعیری، ۱۳۸۵: ۹). در میان همه‌ی این علوم، این زبانشناسی است که نقش محوری دارد و می‌توان گفتمان را زاده‌ی زبانشناسی دانست که اولین بار در سال ۱۹۵۲ توسط زیلگ هریس مطرح شد. تعریف او از گفتمان، بررسی واحدهای بزرگ‌تر از جمله در زبانشناسی بود؛ تا قبل از آن «کلمه» را واحدی برای تحلیل به حساب می‌آوردند. او در چارچوب مکتب ساخت-گرایی آمریکایی کار می‌کرد؛ بنابراین شروع تحلیل گفتمان را باید از زبانشناسی ساخت‌گرا دانست. گفتمان از نگاه ساخت‌گرایان آمریکایی به مجموعه‌ای از جملات گفته می‌شود که با هم ارتباط ساختاری دارند. از نواقص این دیدگاه این است که هیچ توجهی به کاربرد زبان و بافتی که گفتمان در آن اتفاق می‌افتد نکرده‌است.

در دهه‌ی ۷۰ میلادی با ظهور نقش‌گرایی، برخی نقایص موجود در دیدگاه ساخت‌گرایی برطرف شد و گفتمان را زبان به هنگام کاربرد محسوب کردند و بافتی را که در آن گفتمان به

وجود آمده است را مدنظر قرار دادند. مقصود از بافت در اینجا شرایط زمانی و مکانی است که زبان در آن در حال رخ دادن است. محدود بودن بافت در این نگرش و نادیده انگاشتن شرایط پنهان و بزرگتر اجتماعی از جمله کاستی های آن به شمار می رود. با انتشار کتاب *زبان و کنترل*^۱ در سال ۱۹۷۹ توسط فاولر، هاچ، کرس و ترو که همگی در دانشگاه ایست انگلیا کار می کردند و تحت تأثیر اندیشه های فوکو بودند، پایه های زبانشناسی انتقادی شکل گرفت و از ابتدای دهه نود جای خود را به اصطلاح تحلیل انتقادی گفتمان^۲ داد. این دیدگاه هر دو نگرش ساخت گرا و نقش گرا به تحلیل گفتمان را ناکافی دانست و به این منظور مفاهیمی مانند قدرت و ایدئولوژی را که مفاهیمی فرامتنی هستند وارد تحلیل گفتمان کرد و ارتباطی بین بافت کاربرد زبان با بافت های اجتماعی برقرار کرد. به عبارت دیگر بافت در این دیدگاه معنای وسیع تری پیدا می کند و از بافت موضعی^۳ در زبانشناسی نقش گرا به سمت بافت عام^۴ که کل حوزه ای اجتماع را در بر می گیرد، در حال حرکت است و بر نقش پنهان عناصر قدرت و ایدئولوژی در تولید زبان و متن در اجتماع تأکید دارد.

تحلیل گفتمان انتقادی در پی کشف اهدافی است که در پشت هر صورت زبانی نهفته است. ون-دایک، وداک، فرکلاف و فوکو را می توان از پیشگامان تحلیل انتقادی گفتمان برشمرد؛ هرچند فوکو متفکر فرانسوی زبان نقش بارزتری در تکوین تحلیل انتقادی گفتمان دارد؛ به گونه ای که تقریباً تمامی رویکردهای این جنبش عظیم، که نمی توان حد و مرزی برای آن قائل شد، ریشه در آراء میشل فوکو دارند. «او درباره ی گفتمان می گوید یکی از زیاترین گونه ی اندیشیدن و تعریف کردن گفتمان این است که ما گفتمان را صرفاً به معنای گروهی از نشانه های زبانی و یا یک متن طولانی ندانیم بلکه آن را به مثابه ی اعمالی بیانگاریم که بر اثر سخن گفتن منظم درباره ی اشیاء، باعث به وجود آمدن، و شکل بخشیدن آن اشیاء می شود» (آقاگل زاده، ۱۳۸۵: ۱۴۰). با این تعریف، گفتمان بستری در نظر گرفته می شود که در آن ماهیت امور شکل می گیرد.

-
1. Language & Control
 2. Critical Discourse Analysis
 3. Context Of Situation
 4. Context Of General

در مرحله‌ی گذار از ساختارگرایی به پساساختارگرایی به نظریه‌ی گفتمان لاکلا و موفه می‌رسیم. این نظریه «بر آن است تا از همه‌ی امور اجتماعی برداشتی گفتمانی ارائه دهد» (سلطانی، ۱۳۸۷: ۷۰) و تلفیقی است از دو سنت نظری مارکسیسم و ساخت‌گرایی، که منجر به ارائه‌ی نظریه‌ی پساساختارگرا می‌شود. این رویکرد، تفکر راجع به امر اجتماعی را از مارکسیسم مارکس، و نظریه‌ی معنا را از ساخت‌گرایی سوسور وام گرفته‌است. «جهان محصول گفتمان-هاست. البته این نظریه وجود واقعیت‌ها را نفی نمی‌کند، اما معتقد است که اشیاء و پدیده‌ها تنها از طریق گفتمان معنادار گردیده، قابلیت فهم و شناخت می‌یابند» (کسرائی، ۱۳۸۸: ۲). به-عنوان مثال، تصادفی را که منجر به مرگ یک انسان می‌شود، در جامعه‌ی ایران در نظر بگیرید؛ هرچند این موضوع کاملاً مستقل از ذهنیت مردم رخ می‌دهد، اما زمانی که بخواهند راجع به آن سخنی بگویند، هرکدام به شیوه‌ی خاص آن را تفسیر می‌کنند. پلیس راهنمایی و رانندگی، علت را نبستن کمربند ایمنی، سرعت غیر مجاز، خواب‌آلودگی راننده و مانند آن بیان می‌کند. برخی از مردم نیز ممکن است پایان عمر او را دلیلی بر شکل‌گیری این حوادث در نظر بگیرند و رعایت هیچ‌کدام از موارد ذکر شده توسط پلیس راهنمایی و رانندگی را اثربخش ندانند. این دو شیوه‌ی سخن گفتن، تداعی‌کننده‌ی دو گفتمان، یکی گفتمان پلیس و دیگری گفتمان عامیانه است.

پدیده‌های فیزیکی در نظریه‌ی لاکلا و موفه به خودی خود تهی از معنا هستند و ما به واسطه‌ی گفتمان به آن‌ها معنا می‌دهیم. به عبارتی گفتمان در این نظریه سازنده است. «هدف نظریه‌ی گفتمان فهم امر اجتماعی است به مثابه‌ی برساختی اجتماعی^۱» (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۱۸). مفاهیم مختلفی در این نظریه مطرح شده که با بهره‌گیری از آن‌ها می‌توان پدیده‌های سیاسی و اجتماعی را تبیین کرد.^۲ دال مرکزی^۳ یکی از این مفاهیم است. «به شخص، نماد

1. Social Construction

۲. برای آشنایی با این مفاهیم به مقاله‌ی کسرائی و پوزش‌شیرازی باعنوان «نظریه‌ی گفتمان لاکلا و موفه ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی» مراجعه شود.

3. Nodal Point

یا مفهومی که سایر دال‌ها حول محور آن جمع و مفصل‌بندی^۱ می‌شوند، دال مرکزی می‌گویند» (کسرائی، ۱۳۸۸: ۶). از نظر لاکلا و موفه هر گفتمان از مجموعه‌ای از نشانه‌ها یا دال‌های مرکزی تشکیل شده‌است. در مقام تمثیل، می‌توان همه‌ی دال‌های موجود در یک گفتمان را نقاطی از یک دایره و دال مرکزی را مرکز آن دایره در نظر گرفت. شعاع‌های دایره، رساننده‌ی جاذبه‌ی این دال به سایر دال‌هایی است که روی محیط دایره قرار گرفته‌اند. به عبارتی «نیروی جاذبه‌ی هسته‌ی (دال) مرکزی، سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند» (خلجی، ۱۳۸۶: ۵۴). این دال‌های مرکزی در نظام معنایی یک گفتمان، نقش اساسی ایفا می‌کنند و عمده‌ترین مفاهیم مطرح شده‌اند که «به‌مثابه‌ی عمود خیمه هستند که اگر برداشته شود، خیمه فرو می‌ریزد» (کسرائی، ۱۳۸۸: ۲۴).

یکی از موضوعات مطرح شده در رویکرد ون‌دایک تحلیل ایدئولوژیک است. در تحلیل ایدئولوژیک دیده می‌شود، گروهی با ایدئولوژی خاص در ساختارهای گفتمانی که به کار می‌برند، دائماً بر نکات و ویژگی‌های مثبت خود تأکید می‌کنند و در مقابل همواره گروهی را پیش روی خود دارند که ویژگی‌های منفی آن‌ها را ذکر می‌کنند. از نظر ون‌دایک، بازنمودهای ذهنی «اغلب بر محور ما-آن‌ها تصریح می‌شوند، بدین قرار که گوینده گرایش دارد تا گروه خود را در قالب تعابیر مثبت و گروه‌های دیگر را در قالب تعابیر منفی ترسیم کند» (ون‌دایک، ۱۹۹۸: ۲۲). به‌عنوان مثال این جمله را در نظر بگیرید. «ما برای دستیابی به اهداف صلح‌آمیز انرژی هسته‌ای از هیچ تلاشی فروگذار نخواهیم کرد و تهدید دشمنان هیچ تأثیری بر اراده‌ی ما نخواهد گذاشت». واژه‌پردازی در این جمله به‌گونه‌ای است که، داشتن اهداف صلح‌آمیز، تلاش، کوشش و اراده به «ما» نسبت داده شده‌است و تهدید به آن‌ها (دشمنان) منتسب شده‌است. بنابراین مصداق‌های «ما» و «آن‌ها» در دو قطب مخالف قرار می‌گیرند.

این پژوهش، علاوه بر ابزارهای رویکرد ون‌دایک و نظریه‌ی لاکلا و موفه، از ابزارهای گفتمانی از قبیل کاربرد زمان‌های اصلی (گذشته، حال، آینده)، کاربرد واژه‌های ایجابی^۲ در مقابل واژه‌های سلبی^۳

1. Articulation
2. Positive Words
3. Negative Words

و روابط معنایی (تضادهای معنایی) بهره جسته است. واژه‌های ایجابی به داشته‌ها و آنچه وجود دارد می‌نگرد و واژه‌های سلبی به معرفی نداشته‌ها و آنچه عدم است می‌پردازد. گاهی واژه‌های ایجابی و واژه‌های سلبی با مفاهیم «بهگویی^۱» و «دشگویی^۲» در تناظرند و می‌توان به جای واژه‌ی ایجابی واژه‌ی «بهگویانه^۳» و به جای واژه‌ی سلبی واژه‌ی «دشگویانه^۴» را به کار برد. بنابراین، دو مفهوم یاد شده به ترتیب، حامل بار عاطفی مثبت و منفی هستند. یعنی به هنگام کاربرد و یا شنیدن هر کدام در ذهن آدمی بازخورد مثبت یا منفی خواهند داشت. مثلاً در دو واژه‌ی دوستی و دشمنی، دوستی به همراه خود آرامش دارد اما واژه‌ی دشمنی نوعی تنش را در ذهن ایجاد می‌کند.

۴. معرفی داده‌ها و روش انجام پژوهش

کشورهای جهان از لحاظ موقعیت جغرافیایی طبق تقسیم‌بندی سازمان ملل متحد در پنج قاره‌ی مختلف قرار می‌گیرند که عبارتند از: قاره‌ی آسیا، اروپا، آفریقا، آمریکا و اقیانوسیه. در این پژوهش ۱۱۴ کشور ثبت شده در سازمان ملل از پنج قاره‌ی جهان بررسی می‌شود. برای این هدف فهرستی از سرودهای ملی کشورهای مورد مطالعه به همراه ترجمه‌ی^۵ آن‌ها به فارسی تهیه شد. این کار با استناد به کتاب سرودهای ملی کشورهای جهان، تدوین و آوانگاری پویان آزاده (۱۳۸۴)^۶ محقق شد.

۴-۱. تقسیم‌بندی کشورها بر مبنای معیار توسعه

اگرچه مفهوم توسعه‌یافتگی مفهومی نسبی است اما از میان مصداق‌های در نظر گرفته شده برای معیار توسعه، به‌طور معمول میزان سرانه‌ی درآمد یکی از معیارهای تعیین توسعه‌یافتگی کشورها به‌شمار می‌رود. بانک جهانی، کشورها را از لحاظ میزان درآمد در چهار گروه طبقه-

1. Euphemism
2. Dysphemism
3. Euphemistically
4. Dysphemistically

۶. عدم تسلط به زبان اصلی سرودهای ملی کشورها و استفاده از ترجمه‌ی آن‌ها در تحلیل سرودها، از محدودیت‌های این پژوهش محسوب می‌شود؛ چراکه ممکن است برخی مفاهیم فرهنگی در ترجمه به‌طور دقیق منعکس نشود. اما با توجه به دامنه‌ی سؤالات پژوهش، استفاده از ترجمه باعث قربانی شدن کل معنا نشده است.

۷. برخی از سرودهای ملی از سال ۱۳۸۴ تا کنون تغییر کرده است. بنابراین متن انگلیسی این سرودها از سایت national-anthem.org استخراج و به فارسی ترجمه شد.

بندی می‌کند: کشورهایی با درآمد بالا، درآمد متوسط به بالا، درآمد متوسط به پایین و درآمد پایین. به کشورهایی که در گروه نخست قرار می‌گیرند، کشورهای توسعه‌یافته^۱، گفته می‌شود و سه گروه آخر به‌طور کلی، کشورهای در حال توسعه البته از نظر اقتصادی محسوب می‌شوند. به کشورهای گروه چهارم که شامل کشورهایی با درآمد پایین است کشورهای کمتر توسعه‌یافته نیز اطلاق می‌شود. با توجه به اطلاعات استخراج شده از بانک جهانی و با در نظر گرفتن میزان درآمد به‌عنوان معیاری برای تعیین میزان توسعه، ۱۱۴ کشور مورد بررسی در سه گروه کشورهای توسعه‌یافته در حال توسعه^۲ و کمتر توسعه‌یافته^۳ طبقه‌بندی می‌شوند. سپس پرکاربردترین دال‌های مرکزی به‌کار رفته در سرودهای ملی کشورها استخراج می‌شود و شباهت‌ها و تفاوت‌های یافته‌های زبانشناختی گفتمانی در متون سرودهای ملی این کشورها تعیین می‌گردد و رابطه‌ی آن‌ها با متغیر توسعه‌یافتگی تحلیل می‌شود.

۵. بحث و تحلیل داده‌ها

۵-۱. توصیف زبانشناختی یک نمونه سرود ملی

متن سرود کشور آندورا و تحلیل آن در ذیل آمده است.

«شارلمان» بزرگ، پدر من، مرا از بند تازیان آزاد کرد،
و از بهشت زندگی مادر بزرگ «مرتیزل» را به من ارزانی داشت.
من شاهدختی زاده شدم، دوشیزه‌ای بی‌طرف در میان دو ملت.
من تنها دختر بازمانده‌ام از پادشاهی «کارولینگن»
معتقد و آزاد برای یازده سده، معتقد و آزاد باقی خواهم بود.
ای قانون سرزمین، حامی‌ام باش!
و ای شاهزاده، مدافعم!

-
1. Developed countries
 2. Developing countries
 3. Least developed countries

جدول ۵-۱-۱. توصیف سرود ملی آندورا^۱

مؤلفه‌های مورد بررسی		ردیف	
گذشته‌گرایی آزادی از بند اسارت اعلام بی‌طرفی (از دو ملت فرانسه و اسپانیا) تداوم آزادی قانون‌گرایی اشاره به نوع حکومت جنسیت‌گرایی (مؤنث)	دال‌های مرکزی	۱	
مصدق ما: مردم، شارلمان، مرتیزل، پادشاهی کارولینگن) ^۳ ، شاهزاده مصدق آن‌ها: اعراب ^۴	مصدق «ما» در مقابل مصداق «آن‌ها»	۲	
در بند بودن و آزادی	تضاد معنایی	روابط معنایی	۳
۳	گذشته	تعداد کاربرد زمان‌های اصلی	۴
۳	حال		
۱	آینده		
۱۵	واژه‌های ایجابی (به‌گویانه) ^۵	۵	
۱	واژه‌های سلبی (دش‌گویانه) ^۶		

1. Andorra

۲. حکومت آندورا میان کشورهای فرانسه و اسپانیا مشترک است و این دو کشور مسئولیت پشتیبانی از خاک این کشور را دارند.

۳. شارلمانی یا کارل بزرگ یا کارلوس ماگنوس مؤسس امپراتوری مقدس روم شناخته می‌شود و از نظر اروپایی‌ها، پدر کشورهای فرانسه و آلمان است (مرگ ۲۸ ژانویه ۸۱۴ میلادی) و مرتیزل نام مجسمه‌ای در کلیسای کاتولیک در دهکده‌ی مرتیزل نزدیک مرز آندورا با فرانسه است که تصویری از مریم باکره است که حامی مقدس آندوراست و پادشاهی «کارولینگن» امپراتوری تحت قلمرو فرانک‌ها در قرون وسطی (۸۰۰ تا ۸۸۸ میلادی).

۴. اشاره به حمله‌ی اعراب مور به اسپانیا در قرن هفتم میلادی.

5. Euphemistically

6. Dysphemistically

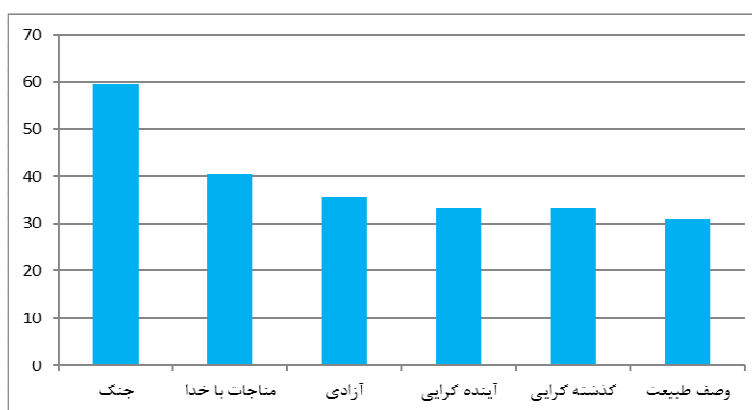
۲-۵. تحلیل سرودهای ملی کشورها بر مبنای معیار توسعه

جدول ۱-۲-۵. پرکاربردترین دال‌های سرودهای ملی کشورهای توسعه‌یافته^۱

کشورها		زیر شاخه‌ها	دال مرکزی	ردیف
درصد	فراوانی	بازپس‌گیری تصرفات دشمن، شکست دشمن	جنگ	۱
		دعا در حق سقوط دشمن		
		ترسیم صحنه‌ی نبرد		
		جنگیدن، مقاومت، دفاع		
		بیرون‌راندن ستمگران و پیروزی در میدان جنگ		
		پرورش افراد مبارز برای میدان نبرد		
		فداکاری و انتخاب مرگ در میدان جنگ برای میهن		
حقیر و ترسو شمردن دشمن				
٪ ۵۹/۵۲	۲۵	توکل بر خدا	مناجات با خدا	۲
		درخواست عطای شادمانی		
		دعا در حق ملکه، پادشاه و مردم		
		شناخت نعمت‌های خدا و ستایش قدرت او		
		تداوم ایمان		
٪ ۴۰/۴۷	۱۷	تداوم آن	آزادی	۳
		آزادی به‌عنوان آرمان مردم		
		تضمین‌کننده‌ی شادی		
		قربانی دادن برای آن		
		انتخاب مرگ در راه آن		
٪ ۳۵/۷۱	۱۵			

۱. این کشورها عبارتند از: هلند، انگلستان، ایتالیا، فرانسه، آلمان، استرالیا، یونان، سوئد، قبرس، دانمارک، روسیه، آمریکا، آندورا، اتریش، اردن، کویت، بلژیک، مالت، اسلوانی، ترکیه، عمان، قطر، برونی، کانادا، چک، بحرین، مجارستان، مکزیک، عربستان سعودی، لوکزامبورگ، شیلی، روسیه، اشغالگر فلسطین (این کشور با نام اسرائیل در سازمان ملل به ثبت رسیده است. در این پژوهش، سرود ملی این کشور با نام اشغالگر فلسطین بررسی و تحلیل شده است)، سنگاپور، کره جنوبی، ژاپن، ایرلند، امارات متحده عربی (فاقد متن)، اسلواکی، لهستان، فنلاند، اروگوئه، اسپانیا (فاقد متن)، لیتوانی.

کشورها	زیر شاخه‌ها	دال مرکزی	ردیف
	طلب آن به‌عنوان یک حق		
	آزادی از بند اسارت		
٪ ۳۳/۳۳	۱۴	از بین رفتن غم‌ها و امید به آینده	آینده‌گرایی
		ترسیم وضعیت مطلوب برای آینده‌ی کشور	
		شکوفای شدن میهن	
		پیشرفت میهن	
		دعوت به تغییر	
		تکامل حکومت	
٪ ۳۳/۳۳	۱۴	نام‌بردن از نیاکان	گذشته‌گرایی
		میراث گذشتگان	
		افتخار به تاریخ گذشته	
٪ ۳۰/۵۹	۱۳	زیبایی کوه، دریا، دشت و ...	وصف طبیعت سرزمین



نمودار ۵-۱. فراوانی (درصد) پرکاربردترین دال‌های مرکزی سرودهای ملی کشورهای توسعه‌یافته

جدول ۵-۲-۲. تضادهای معنایی سرودهای ملی کشورهای توسعه‌یافته

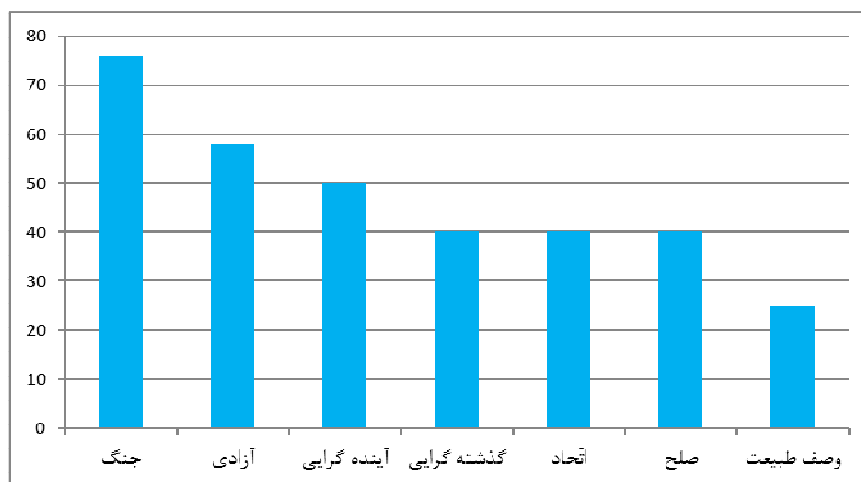
دربند بودن و آزادی	زندگی و مرگ (۳)	دل و دست (۴)	گذشته و آینده	آذرخش و تندر
خواب و بیداری	سنگریزه و صخره	لبخند و عصبانیت	شمال و جنوب (۲)	جنگ و صلح

جدول ۵-۲-۳. پرکاربردترین دال‌های مرکزی سرودهای ملی کشورهای در حال توسعه^۱

کشورها		زیر شاخه‌ها	دال مرکزی	ردیف
۷۶٪	۳۸	جنگیدن و نبرد مسلحانه	جنگ	۱
		بیرون راندن دشمنان		
		فداکاری و انتخاب مرگ در میدان جنگ برای میهن		
		مقاومت و تداوم آن		
		دفاع از تمامیت ارضی		
		مبارزه با حکومت ستم		
		برداشتن پرچم در مقابل دشمن و قربانی شدن		
		گرامی‌داشت شهدا و جان‌باختگان در میدان جنگ		
		ترسیم صحنه‌ی جنگ		
۵۸٪	۲۹	فداکاری برای آن	آزادی	۲
		تداوم آزادی		
		انتخاب آن و گسستن زنجیرهای اسارت		
		آزادی به‌عنوان ارمغان استقامت		
		تضمین آن با رفتار انسانی		
۵۰٪	۲۵	دستیابی به پیشرفت و تکامل	آینده‌گرایی	۳
		ساختن میهن و خدمت به آن		
		تداوم کار برای داشتن آینده‌ای خوب		
		امید به آینده و نفی وضعیت موجود		
		توجه به آیندگان		
۴۰٪	۲۰	نام‌بردن از نیاکان	گذشته‌گرایی	۴
		بازگشت شکوه و تمدن گذشته		
		سرزمین‌های باستانی		

۱. این کشورها عبارتند از: ایران، آلبانی، بلغارستان، آفریقای جنوبی، الجزایر، مصر، غنا، نیجریه، کامرون، کنیا، زیمبابوه، آرژانتین، بولیوی، برزیل، کلمبیا، اکوادور، پاراگوئه، پرو، ونزوئلا، آنتیگوا و باربودا، بلیز، کاستاریکا، السالوادور، گواتمالا، هندوراس، نیکاراگوئه، پاناما، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، عراق، لبنان، فلسطین، مالزی، اندونزی، سوریه، فیلیپین، تایلند، ویتنام، هند، مالدیو، پاکستان، سریلانکا، چین، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان، کره شمالی، مغولستان.

کشورها	زیر شاخه‌ها	دال مرکزی	ردیف	
%۴۰	۲۰	اتحاد	۵	
				متخذ شدن/کردن
				استقامت در آن
				حکومت برپایه آن
				اتحاد ملی
اتحاد باعث دوام سرزمین				
%۴۰	۲۰	صلح و برقراری آشتی	۶	
				حکومت برپایه آن
				صلح جهانی
				نفی نزاع و برقراری صلح
محافظان آن				
%۲۵	۱۴	زیبایی کوه، دریا، دشت و ...	۷	



نمودار ۲-۵. فراوانی (درصد) پرکاربردترین دال‌های مرکزی سرودهای ملی کشورهای درحال توسعه

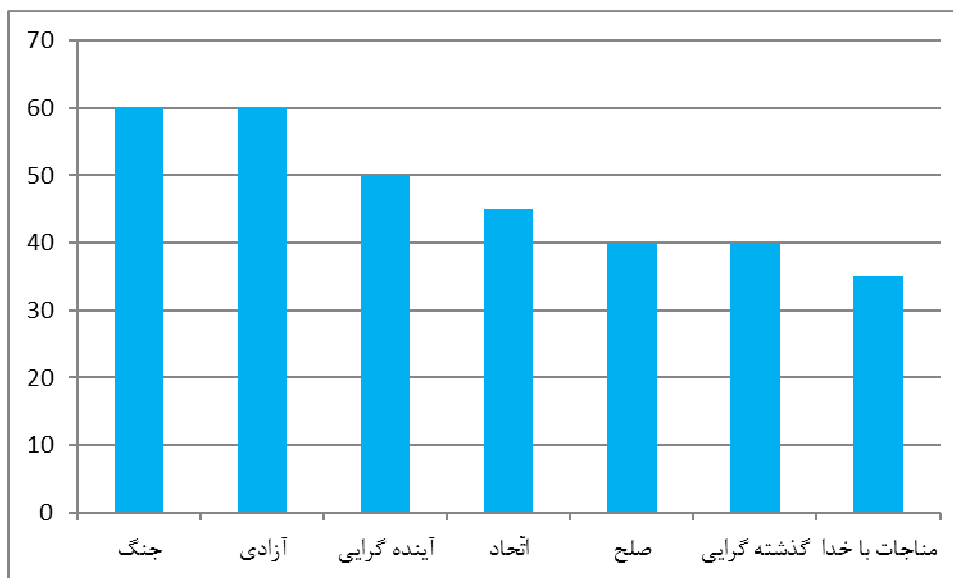
جدول ۲-۵-۴. تضادهای معنایی سرودهای ملی کشورهای درحال توسعه

زندگی و مرگ (۴ بار)	بهشت زمینی	شب و روز (۲ بار)	جنگ و صلح (۳ بار)
خزان و بهار	شرق و غرب (۲ بار)	جسم و جان (۴ بار)	آزادی و بردگی (۴ بار)
آینده و گذشته	بردگی و برابری	دختران و پسران	پیر و کودک
قطب شمال و قطب جنوب	درخشش و کم‌نور	اجداد و وارثان	غنی و فقیر

جدول ۵-۲-۵. پرکاربردترین دال‌های مرکزی سرودهای ملی کشورهای کمتر توسعه یافته^۱

کشورها		زیرشاخه‌ها	دال مرکزی	ردیف
درصد	فراوانی	ضربه‌زدن به دشمن	جنگ	۱
		جنگ با امپریالیسم و استعمار		
		انتخاب مرگ و نپذیرفتن ننگ در جنگ		
		گرامی‌داشت شهدا و جان‌باختگان در میدان جنگ		
%۶۰	۱۲	ابزارهای جنگ	آزادی	۲
		حفظ آن		
		تحقق آن با دادن قربانی		
		اعلام رهایی از بردگی و رسیدن به آزادی		
%۵۰	۱۰	تولید ثروت با کارکردن و خدمت به میهن	آینده‌گرایی	۳
		دعوت به ساختن میهن		
		تلاش برای تغییر		
		امیدوار به آینده		
%۴۵	۹	دعوت به آن	اتحاد	۴
		بنانهادن کشور برپایه‌ی آن		
		متحد شدن		
%۴۰	۸	حضور آن در سرزمین	صلح و برقراری آشتی	۵
		برقراری آن با همسایگان		
		صلح جهانی		
%۴۰	۸	نام‌بردن از نیاکان	گذشته‌گرایی	۶
		احترام به باور گذشتگان		
		افتخار به تاریخ گذشته		
%۳۵	۷	عظمت خداوند	نام‌بردن از خدا و مناجات با او	۷
		ارزانی نعمت‌ها از جانب او		
		دعا در حق سرزمین، رهبران و مردم		
		ستایش خدا		

۱. این کشورها عبارتند از: افغانستان، یمن، کامبوج، لائوس، بوتان، نپال، بنگلادش، تیمور شرقی، اریتره، اتیوپی، ماداگاسکار، موزامبیک، اوگاندا، تانزانیا، زامبیا، گینه، سنگال، آنگولا، آفریقای مرکزی، چاد.



نمودار ۳-۵. فراوانی (درصد) پرکاربردترین دال‌های مرکزی سرودهای ملی کشورهای کمتر توسعه یافته

جدول ۲-۶. تضادهای معنایی سرودهای ملی کشورهای کمتر توسعه یافته

صلح و شمشیر	بهار و پاییز	جسم و روح	پسران و دختران
تاریکی و نور	دریند بودن و گسستن بند	شرق و غرب	شمال و جنوب
پیر و جوان	زن و مرد	-	-

جدول ۲-۷. طبقات معنایی تضادهای معنایی به کار رفته در سرودهای ملی

ردیف	تضادهای معنایی	تعداد	ردیف	تضادهای معنایی	تعداد
۱	جسم و جان	۹	۸	فصل‌ها	۲
۲	زندگی و مرگ	۷	۹	بردگی و برابری	۱
۳	جهت جغرافیایی	۷	۱۰	فقیر و غنی	۱
۴	آزادی و اسارت	۶	۱۱	نور و تاریکی	۲
۵	نسل‌ها	۶	۱۲	بهشت زمینی	۱
۶	جنگ و صلح	۵	۱۳	زمان	۴
۷	عناصر طبیعت	۲	۱۴	حالات انسانی	۲

۳-۵. تحلیل یافته‌ها

جدول ۳-۵-۱. پرکاربردترین دال‌های سرودهای ملی در هر سه گروه از کشورها به ترتیب فراوانی

ردیف	کشورهای توسعه-یافته	فراوانی ^۱	کشورهای درحال توسعه	تعداد	کشورهای کمتر توسعه‌یافته	فراوانی
۱	جنگ	۲۵	جنگ	۳۸	جنگ	۱۲
		%۵۹/۵۲		%۷۶		%۶۰
۲	مناجات با خدا	۱۷	آزادی	۲۹	آزادی	۱۲
		%۴۰/۴۷		%۵۸		%۶۰
۳	آزادی	۱۵	آینده‌گرایی	۲۵	آینده‌گرایی	۱۰
		%۳۵/۷۱		%۵۰		%۵۰
۴	آینده‌گرایی	۱۴	گذشته‌گرایی	۲۰	اتحاد	۹
		%۳۳/۳۳		%۴۰		%۴۵
۵	گذشته‌گرایی	۱۴	اتحاد	۲۰	صلح و برقراری آشتی	۸
		%۳۳/۳۳		%۴۰		%۴۰
۶	وصف طبیعت سرزمین	۱۳	صلح و برقراری آشتی	۲۰	گذشته‌گرایی	۸
		%۳۰/۹۵		%۴۰		%۴۰
۷	-	-	وصف طبیعت سرزمین	۱۴	خدا و مناجات با او	۷
		-		%۲۵		%۵

چنان‌که از جدول فوق مشاهده می‌شود چهار دال مرکزی جنگ، آزادی، آینده‌گرایی و گذشته‌گرایی به‌طور مشترک در سرود ملی هر سه گروه کشورهای توسعه‌یافته، درحال توسعه و کمتر توسعه‌یافته دیده می‌شود. با این تفاوت که در سرود ملی کشورهای درحال توسعه و کمتر توسعه‌یافته برخلاف سرود ملی کشورهای توسعه‌یافته، فراوانی کاربرد دال مرکزی آینده-

۱. نخستین عدد، نمایانگر فراوانی سرودهای ملی که در آنها از این دال‌ها استفاده شده‌است و دومین عدد درصد آن را نشان می‌دهد.

گرایی مقدم بر دال مرکزی گذشته‌گرایی است. کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه‌یافته، در سرود ملی‌شان ضمن ترسیم آینده‌ای مطلوب برای کشور، همگان را به سمت پیشرفت و شکوفا شدن میهن دعوت می‌کنند. «بیائید یکی کنیم تلاش‌هایمان را در نبرد برای ساختن یک زندگی جدید»، «از عشق ما تا شکوفا شدن فرصتی خواهد بود»، «چشمانتان را باز کنید، آینده از آن شماست» همگی نمونه‌هایی از موارد کاربرد دال مرکزی آینده‌گرایی در سرودهای ملی است. «بازپس‌گیر، آه، احیا کن افتخار نیاکان‌مان را»، «تو میهنی هستی که هنرت از تاریخ باشکوه گذشته است»، «به گذشته و تاریخ خود می‌بالیم» مواردی از نگاه سرودهای ملی به گذشته است. فراوانی کاربرد دو دال مرکزی اتحاد و برقراری صلح و آشتی، تنها در سرود ملی کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه‌یافته دیده می‌شود. کاربرد دال مرکزی مناجات با خدا در سرودهای ملی کشورهای توسعه‌یافته در جایگاه دوم با فراوانی (۴۰/۴۷٪) قرار دارد در حالی که دال مرکزی مناجات با خدا جزء پرکاربردترین دال‌ها در سرودهای ملی کشورهای در حال توسعه قرار نمی‌گیرد و در کشورهای کمتر توسعه‌یافته این دال در جایگاه هفتم با فراوانی (۳۵٪) در سرودهای ملی‌شان دیده می‌شود. به عبارت دیگر، کشورهای توسعه‌یافته بیشتر از دو گروه دیگر از کشورها در سرودهای ملی‌شان از خدا نام برده‌اند.

(۳۳٪) از کل کشورهای مورد بررسی^۱ بر تقابل و قطیبت «ما» در مقابل «آنها» تأکید ویژه دارند و در مابقی سرودها قائل به غیریتی در مقابل آن نیستند. میزان استفاده از این تقابل در سرود ملی این سه گروه از کشورها تفاوت معنی‌داری ندارد. به این ترتیب، رویکرد عمده‌ی کشورهای جهان در سرودهای ملی‌شان رویکردی دشمن‌مدار نیست و بر تقابل خود و غیر تمرکز ندارند.

از میان سرودهای ملی مورد بررسی در این پژوهش، (۹۳٪) از واژه‌های ایجابی (به‌گویانه) بیشتر از واژه‌های سلبی (دشگویانه) استفاده کرده‌اند در مابقی سرودها^۲ (۷/۱۴٪) شاهد کاربرد تقریباً یکسان واژه‌های سلبی و ایجابی یا واژه‌های سلبی بیشتر هستیم. در سرودهای ملی

۱. این کشورها عبارتند از: آندورا، چک، مجارستان، لهستان، دانمارک، ایرلند، انگلستان، فرانسه، لوکزامبورگ، مکزیک، هلند، اروگوئه، آمریکا، آلبانی، مصر، غنا، زیمباوه، کلمبیا، پاراگوئه، بلیز، السالوادور، گواتمالا، ارمنستان، عراق، فیلیپین، تایلند، ویتنام، ترکمنستان، چین، کره شمالی، مغولستان، لائوس، تیمور شرقی، یمن، اریتره، موزامبیک و سنگال.

۲. این کشورها عبارتند از: مجارستان، لهستان، فرانسه، مکزیک، ترکیه، پرو، گواتمالا و تایلند.

کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای درحال توسعه به ترتیب فقط (۱۱٪) و (۶٪) از واژه‌های سلبی بیشتر از واژه‌های ایجابی استفاده کرده‌اند و در باقی سرودهای ملی این دو گروه از کشورها، واژه‌های ایجابی (به‌گویانه) بیشتر از واژه‌های سلبی (دشگویانه) به کار رفته‌است. این در حالی است که در همه‌ی سرودهای ملی کشورهای کمتر توسعه‌یافته استفاده از واژه‌های ایجابی (به‌گویانه) بیشتر از واژه‌های سلبی (دشگویانه) است.

کاربرد زمان حال در سرودهای ملی کشورهای توسعه‌یافته، درحال توسعه و کمتر توسعه‌یافته به‌طور معناداری بیشتر از دو زمان گذشته و آینده است^۱ و تنها در سرودهای ملی کشورهای کمتر توسعه‌یافته میزان کاربرد زمان آینده (۷۰٪) بیشتر از زمان گذشته (۶۵٪) است گویی که این کشورها نظر به آینده‌ای بهتر دارند.

تضادهای معنایی به کار رفته در سرودهای ملی در ۱۴ گروه قرار می‌گیرند که گروه جفت-واژه‌ی متضاد جسم و جان (۹ مورد) بیشتر از سایرین مورد استفاده قرار گرفته‌است.

۶. نتایج پژوهش

سرود ملی قطعه‌ای موسیقی به‌همراه شعر است که با قدرتی که در محتوای خود دارد با سایر سروده‌ها متفاوت است؛ چراکه سرود ملی منبعی موجز از تاریخ، اعتقاد و فرهنگ یک ملت است و آشنایی با آن می‌تواند در همگرایی ملتها و دولت‌ها کمک کند. بررسی سرودهای ملی منجر به آگاهی از رویکرد سایر ملل و فرهنگ‌ها می‌شود. به‌این منظور در این پژوهش سرودهای ملی ۱۱۴ کشور از ۵ قاره‌ی جهان که به عضویت سازمان ملل درآمده‌اند مورد بررسی قرار گرفت. این کشورها با درنظر گرفتن معیار توسعه در سه گروه کشورهای توسعه‌یافته، درحال توسعه و کمتر توسعه‌یافته طبقه‌بندی شدند. این پژوهش در پی یافتن پاسخی برای سه پرسش زیر بود: (۱) دال‌های مرکزی سرودهای ملی کشورها کدامند؟ (۲) چه رابطه‌ای میان درجه‌ی توسعه‌یافتگی کشورها و مفاهیم مندرج در سرودهای ملی وجود دارد؟

۱. زمان حال (۹۸٪ از سرودهای ملی کل کشورهای مورد بررسی)، زمان گذشته (۶۷٪ از سرودهای ملی کل کشورهای مورد بررسی) و زمان آینده (۶۳٪ از سرودهای ملی کل کشورهای مورد بررسی).

۳) شباهت‌ها و تفاوت‌های یافته‌های زبانشناختی گفتمانی در متون سرودهای ملی کشورهای مورد بررسی کدامند؟ در پاسخ به سؤال اول و دوم با استفاده از مفهوم دال مرکزی در سرودهای ملی و رابطه‌ی آن با درجه‌ی توسعه‌یافتگی کشورها نتایج زیر به‌دست آمد: پرکاربردترین دال‌های مرکزی سرودها در کشورهای توسعه‌یافته، در حال توسعه و کمتر توسعه‌یافته به ترتیب زیر عبارتند از:

کشورهای توسعه‌یافته: جنگ (۵۹/۵۲٪)، مناجات با خدا (۴۰/۴۷٪)، آزادی (۳۵/۷۱٪)، آینده‌گرایی (۳۳/۳۳٪)، گذشته‌گرایی (۳۳/۳۳٪) و وصف طبیعت سرزمین (۳۰/۹۵٪).
کشورهای در حال توسعه: جنگ (۷۶٪)، آزادی (۵۸٪)، آینده‌گرایی (۵۰٪)، گذشته-گرایی (۴۰٪)، اتحاد (۴۰٪)، صلح و برقراری آشتی (۴۰٪) و وصف طبیعت سرزمین (۲۸٪).

کشورهای کمتر توسعه‌یافته: جنگ (۶۰٪)، آزادی (۶۰٪)، آینده‌گرایی (۵۰٪)، اتحاد (۴۵٪)، صلح و برقراری آشتی (۴۰٪)، گذشته‌گرایی (۴۰٪) و نام بردن از خدا و مناجات با او (۳۵٪).

دال مرکزی جنگ اگرچه در هر سه گروه از این کشورها از نظر فراوانی در جایگاه نخست قرار گرفته‌است اما در سرود ملی کشورهای در حال توسعه تعداد بیشتری از کشورها از این دال استفاده کرده‌اند. دال مرکزی آزادی مفهوم دیگری است که در سرود ملی کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه‌یافته کاربرد بیشتری نسبت به سرود ملی کشورهای توسعه‌یافته داشته‌است.

در پاسخ به سؤال سوم شباهت‌ها و تفاوت‌های یافته‌های زبانشناختی گفتمانی در متون سرودهای ملی این کشورها به شرح زیر می‌باشند: میزان استفاده از تقابل و قطبیت «ما» در مقابل «آنها» و کاربرد زمان حال در سرود ملی این سه گروه از کشورها تفاوت معنی‌داری ندارد. به این ترتیب، رویکرد عمده‌ی کشورهای جهان رویکردی دشمن‌مدار نیست. کشورها به‌طور معمول غیری را در مقابل خود قرار نمی‌دهند و بیشتر به توصیف وضعیت موجود کشور در سرودهای ملی‌شان می‌پردازند.

نتایج این پژوهش می‌تواند کارکردی دوگانه داشته‌باشد؛ چراکه از یک سو ملّت‌ها و حکومت‌ها را با مفاهیم مختلف به‌کار رفته در سرودهای ملی آشنا می‌سازد و از سوی دیگر می‌تواند به‌مثابه‌ی ابزاری برای ملّت‌ها و حکومت‌ها در جهت ارتقاء بخشیدن به مفاهیم به‌کار رفته در سرودهای ملی‌شان مورد استفاده قرار بگیرد.

کتابنامه

- آزاده، پویان. (۱۳۸۴). *سرودهای ملی کشورهای جهان*. چاپ اول. سمنان: آبرخ.
- آقاگل‌زاده، فردوس. (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان انتقادی*. چاپ اول. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سلطانی، علی‌اصغر. (۱۳۸۷). *قدرت، گفتمان و زبان «سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران»*. چاپ دوم. تهران: نشر نی.
- خلجی، عباس. (۱۳۸۶). *ناسازه‌های نظری و ناکامی سیاسی گفتمان اصلاح‌طلبی (۱۳۷۶-۱۴)*، پایان‌نامه‌ی دکتری علوم سیاسی. تهران: دانشگاه تهران.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان*. چاپ سوم. تهران: سمت.
- کسرای، محمدسالار. *پوزش شیرازی، علی*. (۱۳۸۸). «نظریه گفتمان لاکلا و موفه، ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی». *فصلنامه‌ی سیاست، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی*. دوره ۳۹. شماره ۳. صص ۳۶۰-۳۳۹.
- فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*. ترجمه‌ی فاطمه شایسته‌پیران و دیگران. چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- مور، مایکل. (۱۳۸۳). *سرود ملی، آوای شجاعت، سربلندی و افتخار*. ترجمه‌ی مونا مشهدی رجبی. نشریه‌ی فرهنگ و پژوهش. شماره ۱۷۳. صص ۳۱-۳۲.
- نادری، مرجان. (۱۳۸۸). *تحلیل گفتمان‌شناسی گزیده‌هایی از سرودهای ملی کشورهای جهان*، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد. شیراز: دانشگاه شیراز.
- ون‌دایک، تئون‌ای. (۱۳۸۲). *مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی*. ترجمه‌ی پیروز ایزدی و دیگران. چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.

یورگنسن، ماریان. فیلیپس، لوئیس. (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان. ترجمه‌ی هادی جلیلی. چاپ اول. تهران: نشرنی.

Bloor, M. Bloor, T. (2007). *Practice of critical Discourse Analysis: An introduction*. London: Routledge.

Bristow, Michael. (2006). *National Anthems of the world*. Eleventh Edition.

Cusack, I. (2005). *African National Anthems: Beat the drums, the red lion has roared*. *Journal of African Cultural Studies*. No. 17(2). Pp. 235- 251.

Jahoda, G. (1963). "The development of children's ideas about country and nationality: National symbols and themes". *British Journal of Educational Psychology*. No. 33(2). Pp. 143- 153.

Kolsto, P. (2006). "National symbols as signs of unity and division". *Ethnic and Racial Studies*. No. 29(4). Pp. 676- 701.

Rekha, S. Taj, H. (1995). "National integration through value-oriented activities". *Psycho Lyngua*. No. 25(1-2). Pp. 73- 77.

Rippon, T.J. (2005). "Do national anthems educate for a culture of peace or a culture of war?", *Culture of Peace Online Journal*. No. 1. Pp 34-39.

Van Dijk, T.A. (1998). *Critical discourse analysis*. Available: <http://www.hum.uva.nl/teun/cda.htm>.

Voros, V.(2012). "Word use and context analysis of six national anthems preliminary cultural suicide research". *European psychiatry*. No. 27(1). Pp. 137- 138.

David.national-anthems.net/ index.html. David Kendell. 2004. National Anthem Reference Page. Follow link to country.

National-anthems.org/ history. Htm. Michael Jamieson Bristow. 2003. The history of Twenty Eight National Anthems.

www.farsi.khamenei.ir

www.national-anthems.net

www.nationalanthems.com

www.nationsonline.org

www.worldbank.org

Case-Marking in Kurdish (Sanandaji and Bane'i)

Dr. Ebrahim Badakhshan¹

Assistant Professor of Linguistics, University of Kurdistan

Dr. Yadgar Karimi

Assistant Professor of Linguistics, University of Kurdistan

Rosita Ranjbar

MA Student of Linguistics, Allameh Tabataba'i University

Received: 16 July 2014 Accepted: 7 July 2015

1. Introduction

The present article aims to study case and agreement systems in Sorani Kurdish in general and its two varieties Sanandaji and Bane'i dialects in particular. We will show the adequacy of recent generative approaches (Structural and Morphological) in explaining case marking system in Sanandaji and Bane'i Kurdish and by comparing similarities and differences of the two varieties it will ultimately be shown that both structural and morphological approaches are required in the explanation of case in Kurdish. In this article Sorani ergative constructions will be dealt with. This dialect uses reduplication of clitics to show the ergativity. Among major traits of ergative constructions in this dialect is the non-presence of case marker morphemes on subject NPs and direct and indirect objects. Moreover, case/agreement systems "nominative-accusative" and "oblique-nominative" in Bane'i Kurdish and "nominative-accusative" and oblique-oblique" in Sanandaji Kurdish will be introduced. While describing case and agreement in Sanandaji and Bane'i this article aims to show that generative approaches are not equally adequate in explaining two varieties of Sanandaji and Bane'i. Through utilizing theoretical concepts of minimalism, analyzing intransitive phrases, single object and double object transitive phrases in Sorani (Sanandaji and Bane'i), and studying the adequacy of structural and morphological approaches in the explanation of case patterns of the mentioned data in the past and present tenses. In Bane'i Kurdish morphological approach has the adequacy to explain all structures of intransitive phrases, transitive single object and double object in the past and present but in Sanandaji Kurdish structural approach has the adequacy to explain the given data. It will therefore be shown in this article that a unified approach to explain the case system in Kurdish is not adequate enough and both structural and morphological approaches are necessary to be employed.

1- Corresponding Author : ebadakhshan@uok.ac.ir

2. Theoretical Framework

The theoretical framework used for the purpose of this study is minimalist program. Minimalist program tries to simplify theoretical concepts and linguistic theories and by the elimination of unnecessary syntactic mechanisms has emphasized on developing an economic criterion in the linguistic derivations and representations. In fact, the main goal of minimalist program is to utilize the minimum theoretical concepts and devices in generative grammar. In the framework of minimalist program unlike other previous forms, only two linguistic levels are assumed and other linguistic levels presented in other versions of generative grammar have been eliminated for the purpose of minimalism and the unnecessary mechanisms have been eradicated.

3. Methodology

This research is qualitative in nature and has been done through a descriptive-analytic method. The data are gathered from the native speakers of the cities of Sanandaj and Bane and it should be noted that the linguistic intuition of the writers who are natives of these cities has been also taken into consideration. In order to analyze the data, theoretical concepts of minimalist program have been employed.

4. Results and Discussion

With regard to the comparison and analysis of Sanandaji and Bane'i data within the framework of generative approaches (structural and morphological), it can be concluded that case marking in different languages and even in varieties of the same language, follows different patterns. For example, in Bane'i all intransitive structures, mono-transitive and double transitive in past and present tenses are explicable based on morphological approach, while in Sanandaji all intransitive structures, mono-transitive and double transitive in past and present are explicable based on structural approach. Therefore these two varieties of Kurdish derived from Sorani dialect follow two different morphological and structural (syntactic) patterns. We can thus say that case marking system in some languages is sensitive to syntactic/structural position of NPs like Sanandaji Kurdish, and in others like Bane'i Kurdish to disjunctive morphological rules.

5. Conclusions and Suggestions

In this article we tried to study and analyze case-agreement systems in Sorani Kurdish and compare the adequacy of the recent approaches like generative grammar (structural and morphological) in the explanation of case marking in Sanandaji and Bane'i Kurdish and finally propose a suitable approach with greater adequacy in the explanation of case marking in the above mentioned varieties of Kurdish. Sorani Kurdish, like some other Kurdish dialects, enjoys split ergative system which has a simple ergative pattern in the past tense. Sorani dialect in the process of transition from a synthetic to an analytic language has lost its case marking morphemes. Thus the ergative case pattern in this dialect is observable at

the level of cross-reference. The present article employing concepts of minimalist program presented a formal explanation of the derivational process of non-ergative syntactic structures in Sorani dialect. Although Sanandaji and Bane'i are varieties of the same dialect (Sorani), different approaches are at work in the explanation of their data. Thus it can be said that the explanation of the data of a particular language is not limited to a specific approach and sometimes it is necessary to utilize both approaches (structural and morphological).

At the end, further research is required to study the adequacy of generative grammar approaches in the explanation of case marking in both other Kurdish and Iranian language varieties. In addition, a theoretical research on mixed structural and morphological approach in the explanation of case patterns in human languages could be of high value.

Key Words: Case assignment, Configurational rules, Kurdish, Morphological, Structural.

References (in Persian)

- Daneshpajoh, F. (2006). *Ergative in Kurdish (Sorani, Kurmanji, Hawrami)*. (Unpublished Master's Thesis). Payam-Noor University, Tehran.
- Dabir-Moghaddam, M. (2004). *Theoretical linguistics (emergence and development of generative grammar)* (2nd ed.), Tehran: Samt Publications.
- _____. (2013). *Typology of Iranian languages* (Vol. 2). Tehran: Samt Publications.
- Karimi, Y. (2009). *Ergative constructions, its origin and nature* (Unpublished Doctoral Dissertation). Allameh Tabataba'i University, Tehran.
- _____. (2013). Structural and configurational approaches to case marking. *Proceedings of Second National Conference on Syntax and Typology* (pp. 155-177). *Linguistics Society of Iran*.

References (English)

- Adger, D. (2003). *Core Syntax, a minimalist Approach*. Oxford: Oxford University Press.
- Baker, M. (1988). *Incorporation*, University of Chicago Press.
- _____. (2008). *The Syntax of Agreement and Concord*. Cambridge University Press.
- _____. (2013). On agreement and its relationship to case: Some generative ideas and results. *Lingua*, 130:14-32.
- _____. (2014). On dependent ergative case (in Shipibo) and its derivation by phase. *Linguistic Inquiry*, 45:341-379.

- _____. (2015). *Case: Its Principles and Its parameters*, Cambridge University Press.
- Baker, M., & Vinokurova, N. (2010). Two modalities of case assignment in Sakha. *Natural Language and Linguistic Theory*, 28, 593-64.
- Bobaljik, J., & Wurmbrand, S. (2008). Case in GB/Minimalism. In A. Malchukov, & A. Spencer (Eds.), *Handbook of case* (pp. 44-58). Oxford: Oxford University Press
- Bobaljik, J. (2008). Where's Phi? Agreement as a post-syntactic operation. In *Phi theory: Phi features across interfaces and modules*, eds. David Adger, Daniel Harbour and Susanna Bejar, 295-328. Oxford: Oxford University Press
- Bowers, J. (2001). Prediction. In M. Baltin and C. Collins (ed.), *The handbook of Contemporary Syntax Theory*, 299-333, Blackwell Publishers.
- Chomsky, N. (1957). *Syntactic Structure*, The Hague: Mouton
- _____. (1981). *Lectures on government and binding theory*. Dordrecht, The Netherlands: Foris Publications.
- _____. (2000). *Minimalist inquiries: The framework*. In R. Martin, D. Michaels, & Uriagereka.
- _____. (2001). *Derivation by phase*. In M. Kenstowicz, & K. Hale (Eds.), *A life in language* (pp. 1-54). Cambridge, MA: MIT Press.
- _____. (2008). On phases. In R. Freidin, C. Otero, & M-L. Zubizarreta (Eds.), *Foundational issues in linguistic theory* Cambridge: MA: MIT Press.
- Dabir-Moghaddm, M. (2012). Linguistic typology: An Iranian perspective. *Journal of Universal Language*, 13, 31-70.
- Holmberg, A. & Odden, D. (2004). *Ergativity and role-marking in Hawrami*. Paper presented at Syntax of the world's languages (SWL 1), Leipzig, Germany.
- Johns, A. (1992). Deriving ergativity. *Linguistic Inquiry*, 23, 57-88.
- Karimi, Y. (2010). Unaccusative transitives and the person-case constraint effects in Kurdish. *Lingua*, 120, 693-716.
- _____. (2013). Extending defective intervention effects. *The Linguistic Review*, 30(1), 51-75.
- _____. (2012). The evolution of ergativity in Iranian languages. *Acta Linguistica Asiatica*, 2(1), 23-44.
- Legate, J. (2008). Morphological and abstract case. *Linguistic Inquiry*, 39, 55-101.
- Mahajan, A. (1994). *The ergativity parameter: have-be alternation*. In Proceedings of NELS 24, (ed.) González, M, 317-331. GLSA, University of Massachusetts, Amherst.
- Marantz, A. (1984). *On the nature of grammatical relations*. Cambridge MA: MIT Press.
- _____. (1991). Case and Licensing. In German Westphal, Benjamin. Ao, & Hee-Rahk Chae. (Ed.), *Eastern States Conference on Linguistics*, pp. 234-253.

-
- Marantz, A. (2000). *Case and licensing*. In E. Reuland(Ed.),*Arguments and case*(pp. 11-30), Amsterdam: John Benjamins
- McFadden, T. (2004).*The position of morphological case in the derivation*(Unpublished Doctoral Dissertation).University of Pennsylvania, USA.
- Radford, A. (2009). *Analyzing English sentences, a minimalist approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Woolford, E. (2006). *Lexical c, inherent case, and argument structure*.*Linguistic Inquiry*,37, 111–130.

Null Expletive Pronoun: A Minimalist Approach

Dr. Mazdak Anoushe¹

Associate Professor of the University of Tehran

Received: 14 March 2015

Accepted: 10 June 2015

1- Introduction

The notion that a proposition has a fundamentally bipartite structure derives ultimately from Aristotle. By hypothesis, expletives contribute nothing to the semantics and receive no theta role. Therefore, expletive subjects constitute perhaps the best argument that this requirement that propositions must be built from a subject and a predicate, is syntactic rather than semantic. Previous work on pro-drop languages identified a set of parametric values associated with the availability of null subjects, including the presence of null expletive subjects. In the same vein, but more within the framework of Minimalist Program, we will discuss the fact that referential subjects may optionally be overt or covert in Persian, while expletives are obligatorily null. In this regard, a covert pronoun expletive will be claimed to have merged in the surface subject position of all zero-place predicates and some unaccusative structures where the internal argument is a PP or CP, satisfying the EPP feature - a requirement forcing some DP to appear in the specifier of the clausal head. This analysis is empirically supported by a number of facts arguing against the idea that pronoun *in* (this) can freely appear as an expletive subject in Persian.

2- Theoretical Framework

The Minimalist approach is a research program that attempts to define an optimal design for human language by postulating only those assumptions minimally required on conceptual grounds. These assumptions include a grammar that generates Logical Form (LF) and Phonetic Form (PF) pairs for all sentences. These pairs are compiled from the feature sets of lexical items by an optimal computational system and must have the morphosyntactic features of all lexical elements checked at the interfaces for appropriate interpretability. The features which relate sound and meaning come in binary divisions; they can be interpretable or uninterpretable, and weak or strong. The property of interpretability, generally used as the driving force behind the establishment of syntactic dependency in the minimalist system, is supposed to play a central role in the syntactic computation to drive the transition into the interpretive LF component. The idea is that uninterpretable forces feature matching and as a result, any uninterpretable

1- Corresponding Author: mazdakanushe@ut.ac.ir

feature which has been matched will be deleted. To put it more concretely, unlike interpretable features which have an effect on semantic interpretation and can participate in more than one checking operation, the uninterpretable ones must be eliminated before they reach LF; otherwise, Full Interpretation will be violated. In addition to having the property of interpretability, features also have a second property, known as strength. Strong features must be checked before the grammar splits; indeed, if any strong feature is left unchecked before Spell-Out, the derivation crashes at PF. To sum up, the feature strength is used to ensure locality between two features (that is, to trigger movement).

3- Methodology

In line with what holds for feature checking introduced in the previous section, we examined the properties of expletives within the Minimalist framework. An expletive is an element that may fill the surface subject position but does not receive theta role from the predicate. For both theoretical and empirical grounds, first we need to investigate the properties of expletives in a language, say English. English has two types of expletives: existential expletive (*there*) and expletive pronoun (*it*). While both expletives are place holders for the subject, the configurations where *there* and *it* are licensed are different due to their different feature composition. More specifically, the expletive *there* is lexically specified as having a categorial D-feature, but no Case- or phi-features, whereas the expletive *it* is fully specified with categorial, Case, and phi-features. However, the *there*-expletive structures are not of concern here, since we are merely going to study expletive pronoun in Persian syntactic structures. These sketchy considerations suffice to show the considerable theoretical and empirical potential of the topic we are investigating.

4- Results & Discussion

Persian is a Null-subject, verb final language that exhibits an SOV order in the unmarked order, except clausal arguments that occur post-verbally. Previous work on null subject languages identified a set of parametric values associated with the availability of null subjects. Some features initially discussed for Romance null subject languages such as Italian or Spanish are: (a) null subjects, (b) free verb-subject (c) absence of that-trace effects, and (d) the availability of null expletive subjects.

Whether or not there is an expletive construction in Persian has been highly controversial. Some linguists believe that overt and covert expletives exist in this language. However, some others have argued that there are no overt or covert expletives in Persian, and that the Spec of TP is not obligatorily filled.

In this study we will draw on the fact that while referential subjects may optionally be overt or covert in Persian, expletives are obligatorily null. In this regard, a covert pronoun expletive will be claimed to have merged in the surface subject

position of all zero-place predicates (1a) and some unaccusative structures (1b) where the internal argument is a PP or CP, satisfying the EPP feature - a requirement forcing some DP to appear in the specifier of the clausal head:

1. (a). *da'vā šod.*
quarrel became-3Sg.
"The quarrel began."
- (b). *az ānhā hemāyat šod.*
from them support became-3Sg.
"They were supported."
- (c). *ānhā hemāyat šod-and*
they support became-3Pl.
"They were supported."

In (1a), *da'vā* (quarrel) is the non-verbal element (NV) of a zero-place predicate and *šod* (became) is its light verb (LV). Since there is no internal or external argument, an expletive pronoun must be merged in the surface subject position to satisfy structural requirements of the derivation, including EPP and case feature. In (1b), in contrast to (1c), the internal argument is a preposition phrase. On the one hand this constituent is not subject to the Case Filter (i.e. it doesn't need case checking), and on the other hand it cannot check the EPP feature of the clausal head due to its phrasal category. So, a subject expletive which agrees with the LV in phi-features has to be inserted in the Spec, TP. This analysis is empirically supported by a number of facts arguing against the idea that pronoun *in* (this) can freely appear as an expletive subject; subject-verb agreement is one of the most important ones to prove this fact:

2. (a). *in Ali bud ke u rā did.*
this Ali was that him acc. saw-3Sg.
"It was Ali that saw him."
- (b). *in ma budim ke u rā did-im*
in we were that him acc. saw-1Pl.
"It was us that saw him."

The contrast between (2a) and (2b) shows that the pronoun *in* (this) cannot be treated as a subject expletive, since it is "Ali/ we" that agrees with the following verbs in the matrix and embedded clauses.

5- Conclusions & Suggestions

The present study shows that while referential subjects may optionally be overt or covert in Persian, expletives are obligatorily null. This covert expletive has the following properties:

- A. It is fully specified with categorial, Case, and phi-features.
- B. It appears with zero-place predicates and some unaccusative structures where the internal argument is a PP or CP.

Suggestion: The existence of a null existential expletive in Persian could also be investigated.

Key Words: Expletive pronoun, Pro-drop, Extended Projection Principle, Zero-place predicate, Unaccusative predicate.

References(In Persian)

- Haghibin, F., & Fashandaki, S. (2011). Persian and pronoun expletive. *Pazhuhesh-haye Zaban va Adabiyate Tatbighi*, 2(1), 87-101.
- Darzi, A., & Rezayi, S. T. (2010). Expletive in Persian. *Pazhuhesh-haye Zabanshenasi*. 2(2), 57-73.
- Sahrayi, R., & Kazemi-Nahad, R. (2006). On passive structure in modern Persian. *Majalle-ye Daneshkade-ye Adabiyat va Olume Ensani*, 20(17), 77-97.

References(In English)

- Adger, D. (2003). *Core syntax, a minimalist approach*. Oxford: Oxford University Press.
- Belletti, A. (1988). The case of unaccusatives. *Linguistic Inquiry*, 19, 1–34.
- Boeckx, C. (2000). *EPP eliminated*.ms., University of Connecticut: Storrs.
- Burzio, L. (1986). *Italian syntax*. Dordrecht: Reidel.
- Chomsky, N. (1977). *Essays on form and interpretation*. NY: North-Holland.
- Chomsky, N. (1981). *Lectures on government and binding*. Dordrecht: Foris
- Chomsky, N. (1995). *The Minimalist program*. MIT Press, Cambridge, MA.
- Cinque, G. (1999). *Adverbs and functional heads, a cross-linguistic perspective*. NY: Oxford University Press.
- Darzi, A. (2008). On the vP analysis of Persian finite control constructions. *Linguistic Inquiry*, 39(1), 103-116.
- Darzi, A. (1996). *Word order, NP movement, and opacity conditions in Persian*. Unpublished, Ph.D. Dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign, USA.
- Emonds, J. (2006). Adjectival passives: The construction in the Iron Mask. In M. Everaert, & H. V. Riemsdijk (Eds.), *The blackwell companion to syntax* (Vol. I, pp. 16-60). Oxford: Blackwell Publishing.
- Haegeman, L. (1995). *The syntax of negation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Haegeman, L. (1994). *Introduction to government & binding theory*. Oxford: Blackwell.
- Heycock, C. (2013). The syntax of predication. In M. D. Dikken (Ed.), *The cambridge handbook of generative syntax* (pp. 322-352). Cambridge: Cambridge University Press.

- Hornstein, N. (2000). Existentials, A-chains, and reconstruction. *DELTA*, 16, 45–79.
- Hornstein, N., Nunes, J., & Grohmann, K. K. (2005). *Understanding minimalism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Karimi, S. (2005). *A minimalist approach to scrambling: Evidence from Persian*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Marantz, A. (1995). A reader's guide to a minimalist program for linguistic theory. In G. Webelhuth (Ed.), *The principles and parameters approach to syntactic theory: A synopsis* (pp. 88-108). Oxford: Blackwell.
- Moro, A. (2006). Existential sentences and expletive there. In M. Everaert, & H. V. Riemsdijk (Eds.), *The blackwell companion to syntax* (Vol. II, pp. 210-236). Oxford: Blackwell Publishing.
- Radford, A. (2009). *Analysing English sentences, a minimalist approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rizzi, L. (1986). Null objects in Italian and the theory of pro. *Linguistic Inquiry*, 17, 501-557.
- Sanchez, L. (2010). *The morphology and syntax of topic and focus*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Svenonius, P. (2002). *Subjects, expletives, and the EPP*. Oxford: Oxford University Press.
- Taleghani, A.H. (2008). *Modality, aspect and negation in Persian*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.

Examining the Use of the Verb “go” (become) in Mashhadi and English: Similarities and Differences

Dr. Reza Pishghadam¹

Professor of Language Education, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Dr. Shahla Sharifi

Associate Professor of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Atena Attaran

Ph.D. Candidate of Applied Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 3 November 2014

Accepted: 20 May 2015

1- Introduction

Different approaches to language aim to solve the problem of communication break-downs through the lenses they look at the language. Functionalists, for instance, consider “verbs” as a part of speech which conveys speakers’ thoughts. Moreover, it’s the “verb” which determines its collocations and word choices. However, it is not uncommon that a particular verb, not only in different languages, but also in various dialects of the same language is not usually followed by the same collocations.

Iran is a country of various dialects among which Mashhadi has recently attracted researchers due to its fundamental similarities to the standard Persian language. Considering the importance of Mashhadi in comparison with other dialects, the present research aims at analyzing the verb "go" when it means "become", and comparing Mashhadi and English in this regard. Moreover, this study seeks to investigate how variables such as age, gender, educational, and social levels play roles in employing the verb "go" in Mashhadi dialect.

2- Theoretical Framework

A flow of events can be well reflected through a set of manageable processes in a clause (Halliday, 2004). Processes are divided into material, mental, relational, verbal, behavioural, and existential, in each of which verb is the most revealing part of the mode of action, reflection, or providing information. Accordingly, “go” is classified as behavioural and “become” as relational.

To clarify the meaning of dialect, it can be mentioned that a dialect is a variety of a language which embraces different types of pronunciation, lexicon, and structure. Although these differences may sometimes need to be learned by other language

1- Corresponding Author: pishghadam@um.ac.ir

users to comprehend the dialect, the dialect is still a subordinate of the language. Among various dialects of Persian language, a large body of literature examines Mashhadi dialect from different aspects, but none of these studies investigates the utilization of “go” in the meaning of “becoming” in this dialect.

3- Methodology

To serve the purpose of the study, 300 conversations were recorded in various situations uttered by male and female participants, aged 13-76, with different educational levels (academic/non-academic), and from different social levels (low/middle/high). Data collection in English section was done with the use of language banks, including Corpus of Contemporary American English, American National Corpus, and Cambridge English Corpus as well as reference books such as Oxford Dictionary of Collocations, Collins, and Longman Dictionaries. Finally, two native speakers were asked to attest the soundness of the data and add any further collocations.

4- Discussion

The extracted Mashhadi collocations in which “go” means “become” were summarized in tables. As the tables show the majority of such Mashhadi collocations have their equivalent in English with the same verb, i.e. go. With regard to the participants’ age, the results of the study suggested that utilizing the verb “go” with the meaning of “become” was more frequent among elderly people (56%) in comparison with adults and teenagers. Considering gender, men (63%) benefited from this type of verb in their speech more than women did. With regard to social class, it was found that there is a negative relationship between Mashhadi people use of “go” with the meaning of “become” and their social class. This means that as Mashhadi people move up the ladder of social class they use this verb less. The analysis of participants’ educational level also revealed that academic Mashhadi people employ “go” with the meaning of “become” nearly three times less than non-academic Mashhadi ones.

5- Conclusions

This study endeavored to address similarities and differences between Mashhadi dialect and English with regard to the use of “go”. In doing so, some similarities and differences between Mashhadi and English with regard to employing this verb were observed. It was also found that the abstract aspect of “go” is used frequently by Mashhadi people. This means that when Mashhadi people use “go” with the meaning of “become” they move from its behavioral aspect to relational one. It was also interpreted that in both Mashhadi dialect and English “go” conveys the meaning of “becoming” when it mostly carries a negative feeling or connotation. More importantly, it was revealed that the application of “go” when it means “become” by Mashhadi people is under the influence of age, gender, educational, and social levels. However, the dire warning is about the gradual change or death

of Mashhadi dialect by its growing number of educated and young people. Undoubtedly, conducting historical studies may explore more about Mashhadi dialect changes in the course of time, which can provide its dialect users a deeper understanding to survive their dialect.

Key Words: Dialect, Mashhadi, Go, Become, English.

References (in Persian)

- AdibToosi, M. (1341). Loghat-e- Noghani [Noghani's vocabulary]. *Nashriye-e Daneshkade-ye Ababiyat-e Tabriz*, 1, 1-41.
- Agha Golzadeh, F., Zaferanloo, K., & Razaviyan, H. (1390). Sabkshenashi-e dashtan bar asas-e fe'l: Rooykard-e naghshgera [Stylistics of a story based on its verbs: Functionalist approach]. *Faslname-ye Takhasosi-e Sabkshenasi-ye Nazm o Nasr*, 1, 243-254.
- AkbariShalchi, A. (1370). *Farhang-e gooyesh-e Khoraasan-e bozorg [Dialect of Khorasan]*. Tehran: Markaz Publication.
- Batani, M. (1354). *Masaal-e zabanshenasi-e novin: Dah maghale [Neo-linguistics Issues: Ten articles]*. Tehran: Aagaah Publication.
- Binesh, T. (1339). Chand estelah-e havashensidarlahje-ye Mashhadi [Weather forecast expression in Mashhadi dialect]. *Nashriye-ye Farhang-e Khorasaan*, 1, 33-36.
- DabirMoghadam, M. (1387). Zabaan, goone, gooyeshvalahje: Karbordhayebomivajahani [Language, dialect, and accent: Local and global application]. *Literary Studies*, 5, 91-128.
- Davarpanah, A. (1387). Barrasi-ye ejtemaee-ye zabaan-e Faarsidar Mashhad [Social analysis of Persian language in Mashhad]. *Paper presented at the 1st International Conference on Languages and Iran's Dialects*, Zahedan.
- Firoozian, A. (1389). Barrasi-ye farayandhayevaji da gooyesh-e Mashhadi bar asas-e vajshenasi-ye khodvahed [an investigation into Mashhadi dialect regarding auto segmental phonology]. *Paper presented at International Conference on Iran's Dialects at Desert Areas*, Semnan.
- Habibollahi, M. (1347). Keyfiyat o barrasi-ye fe'ldarlahje-ye mashhadi [an investigation into verbs in Mashhadi dialect]. *Majalle-ye Daneshkade-ye Adabiyat*, 3, 200-244.
- Heydaripoor, M. (1388). Farayande marge lahje-ye Mashhadi: Avaamelvaraveshhayejologiriazan [Death of Mashhadi dialect: Causes and measures to prevent it]. *Paper presented at the 1st National Conference on Persian Language Teaching and Linguistics*, Mashhad.
- Hosseini, Z. (1388). Barrasisametha-ye miyanjidargooyesh-e Mashhadi [An investigation into arbitrator consonants in Mashhadi dialect]. *Paper presented*

- at the 1st National Conference on Persian Language Teaching and Linguistics, Mashhad.
- Kalbasi, A. (1374). *Faarsi-ye Iran va Tajikistan [Persian in Iran and Tajikistan (A comparative study)]*. Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publication.
- Khazaee, A. (1388). Barrasivatosif-e aavaaeafaal da gooyesh-e Mashhadi [An investigation into phonetics of Mashhadi verbs]. *Paper presented at the 1st National Conference on Persian Language Teaching and Linguistics*, Mashhad.
- MeshkatoDini, M. (1387). Rabete-ye lahje-ye rasmivalahjehayemahali-ye zaban-e Faarsi [Formal accent and local accents of Persian]. *Naame-ye Farhangestan, 1*, 71-82.
- Mir Khadivi, A. (1363). *Ashaar-e Mashhadi: Gozide-ye shirintarinlatayef-e namvanasrvaashaari be lahje-ye Mashhadiazaadaabvarosoom-e mardom-e Khorarsn [Mashhadi poems: A collection of Mashhadi verse and prose and Mashhadi poems related to its people's customs and culture]*. Mashhad: Ketabforooshi-ye Bastan.
- Modaresi, vY. (1368). *Daraamadi bar jameshenasi-ye zabaan [An introduction unto the sociology of language]*. Tehran: Institute of Cultural Studies.
- Nazeraanpoor, M. (1386). *Barkhiazaadaabvarosoom-e Mashhad-e ghadim be lahje-ye shirin-e Mashhadi [A look into some of Mashhadi customs in Mashhadi accent]*. Mashhad: Sonbole.
- Nejatiyan, H. (1390). *Barrasivatosif-e gooyesh-e Mashhadi [An investigation into Mashhadi dialect] (Unpublished Master's Thesis)*. Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
- Pahlavanezhad, M. R. (1388). Barrasivatosif-e vazheganidargooyesh-e Mashhadi [Lexical investigation and interpretation of Mashhadi dialect]. *Paper presented at the 1st National Conference on Persian Language Teaching and Linguistics*, Mashhad.
- Pahlavanezhad, M. R. (1389). Barrasisametha-ye miyanjidargooyesh-e Mashhadi [An investigation into arbitrator consonants in Mashhadi dialect]. *Paper presented at International Conference on Iran's Dialects at Desert Areas*, Semnan.
- Pishghadam, R. (1392). Moarefi-ye zabahng be onvaan-e anzaaritamvolgeradarfarhangkavi-e zabaan [Introducing cultoling as a dynamic tool in culturology of language]. *Studies in Language and Translation, 4*(45), 47-62.
- Sadeghi, A. A. (1349). Zabaan-e Faarsivagoonehayemokhtalef-e aan [Persian language and its variety]. *Culture and Life, 2*, 66-73.
- Shiri, A. (1386). *Daraamadi bar gooyeshshenasi [An introduction into dialectology]*. Tehran: Maziyar Publication.
- VahidiyanKamyar, T. (1383). Gooyesh-e Mashhadi [Mashhadidiaect]. *Paper presented on the Second Conference on Iranian Languages and Linguistic Study of Iran*, Tehran.

- VahidiyanKamyar, T. (1384). Barrasi-ye kootahvavizhegihaye Farsi-ye Mashhadi [A brief look into Mashhadi Persian]. *FarhangvaHonar-e Khorasan*, 13, 101-107.
- Zafar Mahjoob, Z. (1341). Gooyesh-e Mashhad [Mashhadidialect](Unpublished master's thesis). Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad.
- Zarei, M. (185). *Barrasi-ye jameshenakhti-ye goonagooni-ye gooyeshMashhadi bar asas-e moteghayerhayesen, tabaghe-ye ejtemaeevajensiyat [Sociological study of Mashhadi dialect regarding age, gender, and social class variables]*(Unpublished Master's Thesis). Payam-e Noor University, Tehran.
- Hedayat, N. (1384). Ta'sir-e jensiyatbanahve-ye bayan-e taghaza [The effect of gender on requesting]. *Research in Persian Language and Literature*, 4, 7-40.

References (in English)

- Andersen, R. W., & Shirai, Y. (1994). Discourse motivations for some cognitive acquisition principles. *Studies in Second Language Acquisition*, 16, 133-156.
- Bardovi-Harlig, K., & Reynolds, D. (1995). The role of lexical aspect in the acquisition of tense and aspect. *TESOL Quarterly*, 29, 107-131.
- Edwards, J. (2009). *Language and identity*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Halliday, M. K. A. (1975). *Learning how to mean: Exploration in the development of language*. London: Edward Arnold.
- Halliday, M. A. K. (2003). *The language of early childhood*. New York: MPG Books, Ltd.
- Halliday, M. A. K. (2004). *An introduction to functional grammar*. London: Edward Arnold.
- Halliday, M. A. K., & Matthiessen, C. (2004). *An Introduction to functional grammar* (3rd ed.). London: Edward Arnold Publishers Ltd.
- Lakoff, R. (1973). Language and women's place. *Language and Society*, 2, 45-79.
- Lakoff, R. (1990). *Talking power*. New York: Basic Books.
- Larsen-freeman, D. (1997). Chaos/complexity science and second language acquisition. *Applied Linguistics*, 18, 141-165.
- Laurel, D. (2005). *Bridging the generation gap*. Madison, Wisconsin: Laurel and Associates, Ltd.
- Minault, G. (1984). BegamatiZuban: Women's language and culture in nineteenth-century Delhi. *India International Centre Quarterly*, 11(2), 155-170.
- Prensky, M. (2001). Digital natives, digital immigrants. *On the Horizon*, 9(5), 1-6.
- Thomson, G. (2004). *Introducing functional grammar*. Oxford: Oxford University Press.
- Wardhaugh, R. (1986). *An introduction to sociolinguistics*. Basil: Blackwell.
- Yin, R. K. (2010). *Qualitative research from start to finish*. New York: The Guilford Press.

Dialectometry of the Southeastern Caspian Sea Coast via Vowel Frequency Method: A Dialect Atlas

Dr. Arezoo Najafian

Assistant Professor, Department of Linguistics, Payam-e Noor University

Dr. Tayebeh Musavi

Associate Professor, Department of Linguistics, Payam-e Noor University

Dr. Belghis Rovshan

Associate Professor, Department of Linguistics, Payam-e Noor University

Sayfolah Mollaye Pashaye¹

PhD Candidate in General Linguistics, Payam-e Noor University

Received: 21 July 2014 Accepted: 9 February 2015

1- Introduction

Dialect geography is a sub-discipline of linguistics, which investigates the regional distribution of specific linguistic features in a given geographical area and represents them in linguistic maps. A linguistic map is a thematic map that displays geographical distribution of linguistic features, speakers of a language, or isoglosses of a dialect continuum. One of the quantitative methods of dialect geography, which was developed in 1970s, and improved later by the use of computers, is dialectometry. Dialectometry is a quantitative method to measure dialect variations applying statistical calculations and aggregate analysis in large samples of linguistic features for a dialect region. Quantitative methods in dialectometry are called *aggregate analysis*, because instead of considering individual linguistic feature distribution at once, they measure the differences among several variables altogether, then calculate the relative differences in the given data set. Here, the basic idea is that taking multiple variables into account draws a more accurate picture of the relationship among language varieties. Hence, current research aimed to draw a dialect map of the southeastern Caspian Seacoast, through aggregate analysis of Mazandarani dialect data.

2- Theoretical Framework

Following Hoppenbrouwers and Hoppenbrouwers's (1988) phone frequency method, current research aimed to draw a dialect map of the southeastern Caspian Seacoast, through aggregate analysis of Mazandarani dialect data, taken from *The National Project of the Linguistic Atlas of Iran*. Hoppenbrouwers and Hoppenbrouwers (1988) described an experiment in which languages were

1- Corresponding Author: s_mollaye@pnu.ac.ir

compared on the basis of phonetic texts from the International Phonetic Association *IPA (1949)*. For each text, the frequencies of phones were obtained. Since not all samples were the same size, relative frequencies were used instead. The distance between two languages was equal to the sum of the absolute values of the differences between the corresponding relative phone frequencies.

3- Methodology

The research setting is located between the southeastern Caspian Sea coast and the northern slopes of eastern Alborz mountain ranges. Language materials, i.e., Mazandarani local equivalent of 62 lexical entries (4526 equivalent in total), were collected for every site through questionnaires, accompanied by 73 interviews with NORM (Non-mobile old rural male) speakers (38% female) of 36 years old with an average primary level of education and. For the purpose of data analysis, firstly, local equivalents were transcribed using 38 IPA symbols (29,394 tokens in total). Secondly, vowels were extracted and statistically analyzed. Then, the absolute frequency of each vowel in the database was calculated. Next, the relative frequency of each vowel for every dialect region was calculated and normalized. Associated relative frequencies were mapped to reveal the regional dialect continuum. Finally, in order to account for the resulting dialect regions, every vowel's impact index -which equals to absolute average value of the relative frequency of each vowel to its absolute frequency in the corpus- in differentiating dialect regions, was calculated. As for the reliability of the research findings Cronbach's α was applied.

4- Results and Discussion

Normalized relative frequency and impact index of vowels account for regional variations based on vowel system variable, namely: with the impact indexes of -2.34 for the front, closed, spread, long vowel /i/ , -1.55 for the front, open, spread, short vowel /a/ , 1.52 for the back, half-open, half-rounded, short vowel /ɔ / , 1.50 for the back, closed, rounded, long vowel /u/ , 1.41 for the central, half-open, half-spread, short vowel /ɐ / , 1.06 for the back, open, rounded, long vowel /ɒ / , 1.02 for the central, half-spread, short vowel / ə / , and finally 0.95 for the near back, half-closed, spread, short vowel /ɪ /

5- Conclusion and Suggestions

The interpretative maps, based on interactive beam maps, illustrate four regional dialects in northwest, west, southeast, and south-central highlands. Although all four regional dialects share the same vowel system, the relative frequencies of the vowel sound in each region varies according to different phonetic processes, hence,

there come different impact indexes. In brief, the front vowels /i/ and /a/, in comparison to central vowels /ə/ and /ɪ/, impose uttermost differences in the index on regional variations.

Key Words: Linguistic Atlas, Dialectometry, Vowel frequency method, Mazandarani language.

References (in Persian)

- Yadollah, P. (2007). *The national project of the linguistic atlas of Iran*. Tehran: ICHHTO.
- Najafian, A., Musavi Myangah, T., Rovshan, B., & Mollaye Pashaye, S. (2014). *Dialectometric recognition of Mazandarani language varieties' linguistic and geographic pattern located off the Gorgan Golf through central Mazandaran*. Retrieved from http://lrr.modares.ac.ir/article_11277_0.html (August 31, 2014)

References (in English and Dutch)

- Hoppenbrouwers, C., & Hoppenbrouwers, G. (1988). De feature frequentie methode en de classificatie van Nederlandsedialecten. *TABU: Bulletin Voor Taalwetenschap*, 18(2), 51-92.
- Hoppenbrouwers, C., & Hoppenbrouwers, G. (2001). *De indeling van de Nederlandsereektalen*. Dialecten van 156 steden en dorpengeklasseerd volgens de FFM. Koninklijke Van Gorcum B.V., Assen.
- Heeringa, W. (2004). *Measuring dialect pronunciation differences using Levenshtein Distance*, Unpublished Doctoral Dissertation). University of Groningen, Groningen.
- The International Phonetic Association, (1999). *Handbook of the international phonetic association: A guide to the use of the international phonetic alphabet*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Jain, A. K., & Dubes, R. C. (1988). *Algorithms for clustering data*. New Jersey: Prentice Hall.
- Kruskal, J.B. (1999). An overview of sequence comparison. In D. Sankoff, & J. Kruskal (Eds.), *Time warps, string edits, and macro molecules; The theory and practice of sequence comparison* (pp. 1-44). Stanford: CSLI.
- Nerbonne, J., & Heeringa, W. (1998). Computatiele vergelijking en classificatie van dialecten. *Taal en Tongval, Tijdschrift voor Dialectologie*, 50(2), 164-193.
- Nerbonne, J., & Heeringa, W. (2001). Computational comparison and classification of dialects. *Dialectologia et Geolinguistica: Journal of the International Society for Dialectology and Geolinguistics*, 9, 69-83.

-
- Osenova, P. & W. Heeringa & J. Nerbonne (2010). "A Quantitative Analysis of Bulgarian Dialect Pronunciation". In: *Zeitschrift für Slavische Philologie*, 66 (2):425-458.
- Weijnen, A. (1946). "The borders between the Brabant dialects cross east-north". In *lectures on North Brabant dialect issues*. Royal Dutch Academy of Sciences, April 12, 1944, Volume VIII.

The oldest Persian texts in Manichaean script

Dr. Arman Bakhtyari¹

Associate Prof. of Ancient Culture & Languages, Bu-Ali Sina University

Fatemeh Hashemizadeh

M.A Student in Ancient Culture & Languages University Bu-Ali Sina

Received: 20 August 2014

Accepted: 10 May 2015

1- Introduction

Conquest of Iran by the Arabs and their arrival in this land during the 8th and 9th centuries caused the Iranian Muslims to apply Arabic to transfer knowledge and technology. No evidence of the books, written in Persian language, has remained. In the first half of tenth century, Manichaean, used their religious (sacred) script for producing their works in Persian. These texts are a part of manuscripts, discovered in Turfan, now kept in academy of sciences in Berlin. In other words, we must consider these texts as the oldest works in Persian language, which have been written in a language called the new initial Persian.

2- Theoretical Framework

New initial Persian manuscripts are religious and are grammatical and semantic transformation new, for the first time this type of manuscript is seen and with review them was informed of original condition of Persian literature (prose and verse). In the book *acta iranica 9a* "Mrs.Boyce" has come some of the manuscripts. "E. Provasi" at herself article in the name of *The Persian language in history* to has come ideogram and translation some the text of Manichaean texts

3- Methodology

In this article I have attempted to survey all these new Persian manuscripts, which contain 15 two pages folds (R & V). Image of the manuscripts is taken from Website www.bbaw.de/Forschung/Turfanforschung/dta and from image the manuscript, ideogram and in parts of the text has been done reconstruction and compare their most important features, phonological, morphological, syntactical, and its glossary with the periods, before and after.

4- Results & Discussion

More words of the texts related to the Middle Persian language. Many of them fully reached to the next period Dari Persian or been with changes or has lost its function. Parthian Pahlavi, Sogdian and Arabic words there is in the manuscripts.

1- Corresponding Author: rabakhtyari@basu.ac.ir

Also with reviews in the manuscripts encountered with grammatical and phonetic and semantic changes. The changes include: 1. Conversion a consonant to other consonant $b \leftarrow w \& d \leftarrow t$. 2. In addition to the sign plural $-ān$, added sign plural $-hā$. 3. Deletion consonant $-hend$ at words finished to $-īh$. 4. Deletion consonant $-gend$. 4. Deletion consonant $-nend$ at words finished to $-īšn$. 6. Deletion vowel a -beginnings in some of the words. 7. Deletion consonant x In group/ $xš$ /central.

5- Conclusions& Suggestions

Language the texts, Persian Manichaean to line Manichean from Middle Persian take root and in the middle of the way change from Middle Persian to Persian Dari. In some cases is follower the Middle Persian and in some cases has seen such as login Arabic words and phonetic changes, Persian innovations.

Key Words: Initially new Persian, Manichaean manuscripts, Persian, Etymology.

References (in Persian)

- A, Anthony (1994). Introduction to the historical linguistics, Translation: Yahya Modaresi, Tehran: Institute for Humanities.
- Abolqasemi, M (2008). History Persian language grammar, Tehran: samt.
- Amid, H (2010). Persian dictionary Amid, Editor: Azizullah Alizadeh, First edition, Tehran: way growth.
- Gharib, Badrozzaman (1995). Sogdi dictionary, Editor: Ahmed Mansouri, First edition, Tehran: cultures.
- Azar, Amanullah (1994). "Sign plural in language Persian Dari", Journal of language and literature, March, No. 52, pp. 84-89.
- Henning, V.b.h (1968). "The oldest version of Persian poetry" Translation: E. Yarshater, Journal of Literature, year V, No. IV, pp. 1-9.
- Jafari dehaghi, Mahmoud (2003). References recognize history of ancient Iran, Tehran: Samt.
- Mackenzie, David Neill (2011). Pahlavi small dictionary, Translation: Mahshid Mirfakhraey, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Moftakhari, Hussein (2005). History Iranian from entering Muslims to end Taherian, Second edition, Tehran: Samt.
- Nafisi, S (1962). Living environment and poetry of Rudaki, Second edition, Tehran.
- Natel Dejah, Parviz (1986). History Persian language, Volume 1, 3, Tehran: New publication.
- Rezaei Baghbidi, H. (2006). "Oldest Persian text to lines non-Arabic", letter the Academy, the eighth year, Second edition, pp. 9-13.
- Zarshenas, Z. (1997). "Balkhi Language", letter the Academy, the third year, Number first, pp. 12-49.

References (in English)

- Bartholomae, Christian (1904). *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg ; Reprint 1961; Berlin, Watter de Gruyter).
- Boyce, Mary (1975). *Word-list of Manichaeian middle Persian and Parthian*. Acta Iranica 9. Leiden:Tehran.
- Henning, W. B. (1962). "Persian Poetical Manuscripts from the Time of Rūdakī", *ALocust's Leg, Studies in Honour of S. H Taqizadeh*. London. Pp 89-104.
- Kent, Roland G (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. Second edition. American Oriental Society: New Haven.
- Lazard, G. (1963). *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Librairie C. Klincksieck, Paris.
- MacKenzie, David.N (1971). *A concise Pahlavi Dictionary*. Oxford University Press, London.
- Meisterernst, D. Durkin (2013). "Concise Middle Persian grammar", Leiden.
- Provasi, E (2011). *The Persian language in history*, Wiebaden.

A Cross-language Description of the World's National anthems and examining Its Relationship with Developmental Procedure

Aazam Sanjabi¹

M.A of Linguistics, ShahidBeheshti University

Dr. Negar Davari Ardakani

Associate Professor of Linguistics, ShahidBeheshti University

Received:25 June 2014 Accepted: 10 June 2015

1-Introduction

National anthems, known as texts based on symbolic approaches and as the center of national attention, have always been significant and in demand of investigation. National Anthem is the national symbols of each country representing its thoughts and inspirations to the world and also it is expected to unite people within a nation.

2-Theoretical Framework

This research is intended to study the national anthem from a linguistic perspective, employing Laclau and Mouffe's model along with Van Dijk's approach, through a number of linguistic tools.

3-Methodology

This research is trying to answer the following questions: What are the nodal points of each country's national anthem? What is the relationship between the level of development in country and the concepts embodied in their national anthems? What are the similarities and differences found in the national anthems of the countries under investigation from a linguistic discourse perspective? To this end, the national anthems of 114 countries chosen from 5 continents of the world were reviewed. With regard to the development criteria, the countries were classified into three categories: Developed, developing and least developed countries.

4-Results & Discussion

In the national anthems of developed countries, the nodal points related to the concepts of war, praying, freedom, futurism, retrospection, and nature description have the highest frequency. In the national anthems of the developing countries, the nodal points of the war, freedom, futurism, retrospection, unity, peace and reconciliation, and nature description are the most widely used ones. Finally, in the national anthems of the least developed countries, the nodal points related to war,

1- Corresponding Author: fatemeh.90.san@Gmail.com

freedom, futurism, unity, peace and reconciliation, retrospection, and praying have the highest frequency.

5-Conclusion & Suggestions

The findings based on linguistic discourse analysis indicate that present time is used significantly more than past and the future. 33% of the countries emphasized on the polarity opposition of "Us" versus "Them", and the remaining 67% only praise themselves and believe in theirs, not against. The rate use of this opposition of the national anthems of the three groups of countries was not significantly different. In this study, 93% of countries have used more positive words (euphemism) than negative words (dysphemism) in their national anthems, while the numbers reported for the developed and developing countries are 11% and 6% for using negative words (dysphemism) more than positive words (euphemism) respectively. However, in the national anthems of the least developed countries, the use of positive words (euphemism) is greater than the negative words (dysphemism).

Key Words: National anthems, Nodal point, Us versus Them, Positive-negative words, Developmental procedure.

References (In Persian)

- Pooyan, A. (2005). *National Anthems of The World*. 1th Ed. Semnan: Aabrox. *In Persian*
- Aghagolzadeh, F. (2006). *Critical Discourse Analysis*. 1th Ed. Tehran: Cultural & scientific publishing company. *In Persian*
- Soltani, A. (2008). *Power, Discourse and Language "Mechanisms of Power in Islamic Republic of Iran"*. 2th Ed. Tehran: Nashr Ney. *In Persian*
- Khalaji, A. (2007). *Paradoxically theoretical & political discourse of reform failure (1997-2005)*. P.H.D's Thesis of political science. Tehran University. *In Persian*
- Shairi, H. (2006). *Analysis of the sign-semantic discourse*. 3th Ed. Tehran: Samt. *In Persian*
- Kasraii, M. (2009). *"Laclau & Mouffe Discourse Theory, an Efficient Tool in Understanding And Explaining Political Phenomena"*. The Journal of Politics. Faculty of Law And Political Science. Vol. 39. No. 3. Pp.339-360. *In Persian*
- Fairclough, N. (2000). *Critical Discourse Analysis*. F. Shayesteh Piran & Others (Trans.). 1th Ed. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, Office of Research and Media Development. *In Persian*
- Moure, M. (2004). *The National Anthem, Song of Courage, Pride and Honor*. M. Mashhadi Rajabi (Trans.). Culture And Research Journal. No. 173. *In Persian*
- Naderi, M. (2009). *Discourse Studies Analysis of Excerpts of The National Anthems of The World*. Master's Thesis. Shiraz: Shiraz University. *In Persian*

- Van Dijk, T.A. (2003). *Studies in Discourse Analysis: From Text Commands till Critical Discourse Analysis*. P. Izadi& Others (Trans.). 1th Ed. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. Office of Research and Media Development. *In Persian*
- Jorgenson, Marian & Philips, L. (2010). *Theories and methods of discourse analysis*. H. Jalili (Trans.). 1th Ed. Tehran: Nashr Ney. *In Persian*

References (In English)

- Bloor, Meriel & Bloor, T. (2007). *Practice of critical Discourse Analysis: An introduction*. London: Routledge.
- Bristow, Michael. (2006). *National Anthems of the world*. Eleventh Edition.
- Cusack, Igor. (2005). *African National Anthems: Beat the drums, the red lion has roared*. *Journal of African Cultural Studies*. 17(2): 235-251.
- Jorgensen, M & Phillips, L. (2002). *Discourse analysis as theory and method*. London: Sage Publications.
- Jahoda, G. (1963). *The development of children's ideas about country and nationality: National symbols and themes*. *British Journal of Educational Psychology*, 33(2), 143-153.
- Kolsto, P. (2006). *National symbols as signs of unity and division*. *Ethnic and Racial Studies*, 29(4), 676-701.
- Rekha, S., & Taj, H. (1995). *National integration through value-oriented activities*. *PsychoLyngua*, 25(1-2), 73-77.
- Rippon, T.J. (2005). *Do national anthems educate for a culture of peace or a culture of war?*, *Culture of Peace Online Journal*, (1), 34-39.
- Van Dijk, T.A. (1998). *Critical discourse analysis*. Available: <http://www.hum.uva.nl/teun/cda.htm>.
- Voros, V. (2012). *Word use and context analysis of six national anthems preliminary cultural suicide research*. *European psychiatry*. 27(1):137-138
- David. national-anthems.net/index.html. David Kendell. 2004. National Anthem Reference Page. Follow link to country.
- National-anthems.org/history.Htm. Michael Jamieson Bristow. 2003. The history of Twenty Eight National Anthems.
- www.farsi.khamenei.ir
- www.national-anthems.net
- www.nationalanthems.com
- www.nationsonline.org
- www.worldbank.org

Journal of Linguistics & Khorasan Dialects
Biannual

**Volume 6, No. 2, Serial Number 11
Fall & Winter, 2014-2015**

Case-Marking in Kurdish (Sanandaji and Bane'i)	1
Dr. Ebrahim Badakhshan, Dr. Yadgar Karimi, Rosita Ranjbar	
Null Expletive Pronoun: A Minimalist Approach	7
Dr. Mazdak Anoushe	
Examining the Use of the Verb “go” (become) in Mashhadi and English: Similarities and Differences	13
Dr. Reza Pishghadam, Dr. Shahla Sharifi, Atena Attaran	
Dialectometry of the Southeastern Caspian Sea Coast via Vowel Frequency Method: A Dialect Atlas	19
Dr. Arezoo Najafian, Dr. Tayebeh Musavi, Dr. Belghis Rovshan, Sayfolah Mollaye Pashaye	
The oldest Persian texts in Manichaean script	23
Dr. Arman Bakhtyari, Fatemeh Hashemizadeh	
A Cross-language Description of the World's National anthems and examining Its Relationship with Developmental Procedure	27
Aazam Sanjabi, Dr. Negar Davari Ardakani	



Volume 6, No.2, Serial Number 11
Fall & Winter, 2014-2015

Concessionaire:

Ferdowsi University of Mashhad

Managing Director:

Dr. Seyed Hossein Fatemi

Editor-in-Chief:

Dr. Mahdi Meshkat-o Dini

Editorial Board:

- Associate Professor Abbas Ali Ahangar;
University of Sistan and Baluchestan
- Associate Professor Mohammad Amuzadeh Mahdirajy;
University of Isfahan
- Associate Professor Mostafa Assi;
Institute of Humanities and Cultural Studies
- Associate Professor Ali Khazaei Farid;
Ferdowsi University of Mashhad
- Professor Mahdi Meshkat-o Dini;
Ferdowsi University of Mashhad
 - Associate Professor Jalal Rahimiyan;
Shiraz University
 - Professor Afzal Vosughi;
Ferdowsi University of Mashhad
- Professor Reza Zomorodiyani;
Ferdowsi University of Mashhad

Executive Manager:

Dr. Shahla Sharifi

Associate Editor:

Dr. S. M. Hosseini-Maasoum

Proofreader:

J. Mizban

Abstract Translation:

Saba Etminan

Administrator:

M. Dehghan

Typesetter:

V. Khantan

Printing & Binding:

Ferdowsi University Press

Circulation: 50

Price: 2000 Rials (Iran)

Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:

Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad-Iran

Postal code:

9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806723

E-mail: lj@um.ac.ir

Homepage: <http://lj.um.ac.ir/index>.

Scientific advisers of this issue:

Elham Akhlaghi, PhD; Azam Estaji, PhD; Mahmoud Elyasi, PhD; Ali Izanloo, PhD; Seyed Mohammad Hosseini-Maasoum, PhD; Shahla Sharifi, PhD; Leyla Erfanian Ghonsuli, PhD; Ali Alizadeh, PhD; Mahdi Meshkat-o-Dini, PhD; Seddighe Sadat Meghdari, PhD; Vida Naddaf, PhD; Sirous Nasrollahzadeh, PhD.

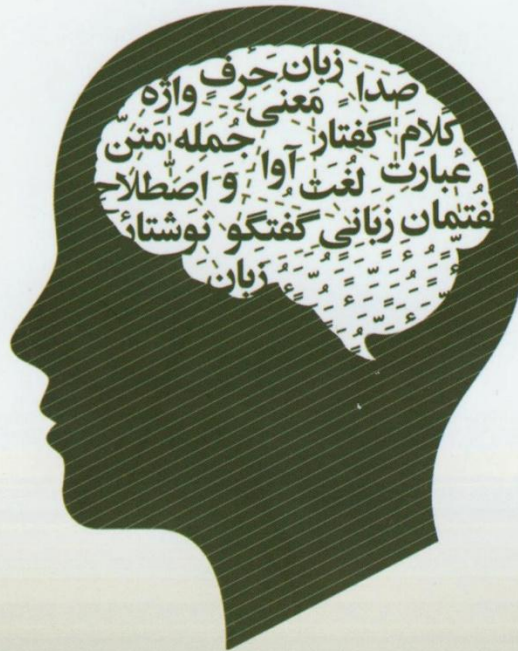


Journal of Linguistics & Khorasan Dialects

(Language & Literature)

Volume 6/ No. 2/ Serial Number 11/ Fall & Winter, 2014-2015

164.1.11



Case-Marking in Kurdish (Sanandaji and Bane'i)	1
Dr. Ebrahim Badakhshan, Dr. Yadgar Karimi, Rosita Ranjbar	
Null Expletive Pronoun: A Minimalist Approach	7
Dr. Mazdak Anoushe	
Examining the Use of the Verb "go" (become) in Mashhadi and English: Similarities and Differences	13
Dr. Reza Pishghadam, Dr. Shahla Sharifi, Atena Attaran	
Dialectometry of the Southeastern Caspian Sea Coast via Vowel Frequency Method: A Dialect Atlas	19
Dr. Arezoo Najafian, Dr. Tayebeh Musavi, Dr. Belghis Roshan, Sayfolah Mollaye Pashaye	
The oldest Persian texts in Manichaean script	23
Fatemeh Hashemizadeh, Dr. Arman Bakhtyari	
A Cross-language Description of the World's National anthems and examining Its Relationship with Developmental Procedure	27
Azam Sanjabi, Dr. Negar Davari Ardakani	